

الْآنَ أُولِيَاءُ الْأَخْوِيَّةِ وَلَا هُمْ يَرَوْنَ
لِللَّهِ عَلَيْهِمْ سَحَابٌ مِمَّنْ يَحْسَبُونَ

أحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله



بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله

مطبع مطبعة واقع در طهران
دبیر مطبعه

بگزارد و خاص کن تا شایان مرگش بکنند و در روز قیامت انوار حقین
 آنفسه و اموالهم بان هم اجتناب او را از شری باشد و بدان سرایه توانی که بقضاعت دین فاضل الکافی
 الی الله اصل کنی و شاید بر مری از اسرار و اخلاص و تخطی خط عظیمه بکشاید و از بواسع النوار حقین شرح
 الله صدق کلامه السلام فقول یوم یوم فی شامی بر تو تابد و از ندای داعی اذعونی استجب لکم ما عشته
 در دل تو پیدا آید و از خضیض قل صنام الدنیا فیکذل پای همت بیرون نهی و از ارمی و الاخره خیر از ان
 عبود کنی و از نسیم سخن افریب الی یومین حیل تو رید بوی و در شام جان تو رسد و شجره قلبان در تنه
 آید و از باو خزان قلب الله تم ذرعه در بوستان تجربه فکذمت مع الله اما آخری بگشاید و فصل با
 ان الذین سبقتم هم مننا احسنه درویدن آید و حجاب ان الله یحب الی الیه من یتشاء
 از ثبایل فصل باریدن گرد و از ارضی ریاض قلوب از نباتات و علکنه من لک انما سر سبز شود
 و از ارجاسین از انما سران رحمة الله قریب من التحسین بار و گرد و عیون وصول از سر شمس
 حکیمه یشریب عا المرقب و در وادی سرور آید و بشتر تبال ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 بشارت فیض و از ساند الا فوا و الاخره و الاخره باختره الی انتم توفی عن رضوان جنات نعیم رضی الله
 نادر و مده کلوا و اشربوا حنیفا بما انتم تعلمون و السلام مکتوب و م اسی عزیز ترس از ان روز که
 یوم یوم من ارجیه ارجیه و صلیحیه و نبیره و از محاسبه و ان تبدل اما فی نفسکم او تخفوه
 یکجا سیکه به الله اندیشه کن و چون اولیک کالافا و بظوظ نفسانی مشغول مباش و سرور مراقب
 فاذا کن فی ذکر که قور و بر دیده و در شامه و وجه یومین تا آخر الی عا تا نظره کن و از نسیم
 و لکم فیها ما تشفق انفسکم و لکم فیها ما تدعونی و داعی الله یدعونی الی الله السلام
 و در گوش هوش توافد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا توجع کون سیدار گروی و در طلب و ریاضات
 و السابقون السابقون اولیک المرقبون فی جنات العجیز از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
 دل و رتازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده بانبر ان الطابق ندای لهم التبتس ترویش
 آید و عا که اید و الله یجوز السعوط و الاصله تراه و توشه و بر شکر عدا ان الشیطان لا یسار علی شیء
 نورانی و از واسعه ای نفسان انفسک تا قیامت خلاص یالی موت دل لا طائفه اسلافی انفسکم

در قدم کالی و منجی انظر ان قدس قدیم یاد و در فضای ملک فاسد سلوات غایت
 باقی و بی فانی و از انوار انس و ساین کلان کل الثمرات و در و انیس سر و بواسع النوار
 طاعت هم صفت نور گرد و در سر قیام الیل فی النهار کشوف شود و در و انیس سر و بواسع النوار
 و از انفس السعوط و انیتنا به جنات و حب المصید سر سبز بچرخ باغ ارم کرد و در و انیس سر و بواسع النوار
 سبب از انفس شود و در شام فکذمت عنک خطایک فبصر الیوم جدید از پیش تو بر دانه و تو دور
 شاه و حکام و قروانی گاه و در و ریاضی بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین و روشنی و از سوم سبب
 و از انفس ملک الله و در گراب سرگردانی فرومانی و گاه از نسیم طمن و لا یتیشعن من روح الله و کثر
 سبب از انفس سبب از شوق و در ترنم آلی و از غلبات و جودتم انی از جلد دیر یوسف بر کشی سبب از ان
 و از انفس پیش آید و گویند تالله انک لف ضلالت القدیم و چون تاثیر و الله علی وجه فارند
 سبب از انفس ظاهر گردد و به انوار با هزاران نیاز و عجز و خواست کشت که استغفر لنا ذنوبنا اننا کنا
 با طمین و از سر صدق برخواستند که لقد اثلک الله علینا و تو در مقام مشایب آلی و برهان
 حال گوئی که رب قد انیت من الملک و علمت من تا و یلا الاحادیث فاطر السموات والارض
 انتم فی الدنیا و الاخره توفی مسلما و الحقن بالصلحین و السلام مکتوب سوم
 است عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب از صیتم
 بالحق الدنیا من الاخره بگوش جان آرزیده است و از وعید و من کان فی هذه اعمه فهو فی
 الاخره اعم و اضل سبب از انفس خوف نداری و از تمهید اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة
 عرضون سبب از انفس نمیکنی و از تو بیج من کان یزید حزن الدنیا نوة منها و عاله فی الاخره
 من تضییع سبب از انفس آری و از تنبیه فاما من طغ و اثر الحیوة الدنیا فان الحیثم هی المداوی
 سبب از انفس نمیکنی تا چند در تری غفلت سرگردان و در سیدی شهوت بی سامان باشی یک و در صوم
 نقی هو الی الله و در و در و حجاب و انیبو لار بکم توجیه بر و بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
 و حجت و حجتی للذین ظلموا السموات و الارض حنیفا تا نفاس سر و هو الذی یقبل التوبة عن
 سبب از انفس سبب از انفس ان الطاف ان الله خلق رجیم بر کثوف شود و یک غایت

طیبه و رب غفور ربنا من تسمیات سلام قولهم ربنا جبر و در رسد و ابواب جنت است حصول
 بازگشت و مانند نعیم رخصه الله بهم در پیش کشد و بگوید و لکھ فیہا تشکھ انفسکم و لکھ فیہا ما تدعون
 نزل من غفور رحیم مکتوب و از دھم اسے عزیز چون برق شہو از خرق غم فیض عید الی
 لغوہ من یشاء در نشین گیر و در فتح حصول از سب عنایت بختن بر حنہ من یشاء در زمین
 آید و ریاحین انس در ریاض قلوب بشکفد و بلبل شوق در ساطین ارجح نباتات یا اسف علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نیزان اشتیاق در کواکین سرشار شعلہ برزند و اظہار افکار در فضا غفلت از
 طیارین بچہ شود و فحول در وادی معرفت پی گم کند و قوا عدا یگان افہام از حد مت ہیبت در نزل آید و
 سفر عزائم در جہاں قدس و اللہ حق قد رہ بریاع و حی تجوی بہم فی موج کالجبال و بحر حیرت و فرا
 امواج در بای عشق یجہم و یجہم و در تامل کہ ہر کی زبان حال نہ کند رب نزل فی منزل مبارکاتی
 عنہ المذللین سائقہ عنایت ان الذین سبقتم ہذا الحسنہ در رسد و ایشان را بر سائل جودی فی
 مقعد صدق فروار و در مجلس ستان بادہ الست رساند ماہ نعیم للذین احسنوا الحسنہ و زیادہ
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قریب یا بادی سفر و سقاہم بہم شرب یا طہور را گردان شود و لکھ
 ابدی و دولت سرمدی و اذ ارباب ہم را بت نیما و لکھ کبیرا شاہدہ گرد مکتوب سین و دھم
 ای عزیز قلی سلیم یکما بر موز فاعتبن و یا اولی الایصار اطلاع یا بد و عقلی کامل باید اوراق را
 سنن بہم ایما تنافی لافاق و فی انفسہم را و رک کند و یقینی صادق تا شاہد معرفت و ان من فتح الا
 یسبح بحم و لکن لا تقفہن بتسبیحہم البعین قلب شاہدہ پند و باعی حصول اذ اسألت عبادک عنی فاد
 قریباً حبیب عود الداع اذا دعان استقبال شود و از رواج بر تیرہ اخصبتہم افلا خلقنکم عبثاً و انکرا لہ
 لا یزججون از خواب غفلت یلہم بہم الامل فسق یعلمون بیدار گرد و ہجرۃ الوثقی و ما لکم من دہ
 اللہ من ولی لا تضیر جنگ و در زند و بر سفینہ فقر الی اللہ سوار گرد و در ریای معرفت و ملاحظہ البحر
 و الافضل لا یبعدن من مرانہ و اربعوا صی فروا یہ اگر گوہر نقصود و جنگ افتد فقد فاز فز غنما و اگر
 جان طلب و دقت و قدم اجہ علی اللہ مکتوب چہار و دھم ای عزیز چون عساکر مذبات اللہ بخت
 من یشاء بر ولایت قلوب و تاز و طواف نفوس امامہ را انجام ریاضت و جہاد فی اللہ حق جہاد

کتاب اسرار
 و ان الذین احسنوا الحسنہ در رسد و ایشان را بر سائل جودی فی مقعد صدق فروار و در مجلس ستان بادہ الست رساند ماہ نعیم للذین احسنوا الحسنہ و زیادہ را در پیش کشد و کوس حصول از جام قریب یا بادی سفر و سقاہم بہم شرب یا طہور را گردان شود و لکھ ابدی و دولت سرمدی و اذ ارباب ہم را بت نیما و لکھ کبیرا شاہدہ گرد مکتوب سین و دھم ای عزیز قلی سلیم یکما بر موز فاعتبن و یا اولی الایصار اطلاع یا بد و عقلی کامل باید اوراق را سنن بہم ایما تنافی لافاق و فی انفسہم را و رک کند و یقینی صادق تا شاہد معرفت و ان من فتح الا یسبح بحم و لکن لا تقفہن بتسبیحہم البعین قلب شاہدہ پند و باعی حصول اذ اسألت عبادک عنی فاد قریباً حبیب عود الداع اذا دعان استقبال شود و از رواج بر تیرہ اخصبتہم افلا خلقنکم عبثاً و انکرا لہ لا یزججون از خواب غفلت یلہم بہم الامل فسق یعلمون بیدار گرد و ہجرۃ الوثقی و ما لکم من دہ اللہ من ولی لا تضیر جنگ و در زند و بر سفینہ فقر الی اللہ سوار گرد و در ریای معرفت و ملاحظہ البحر و الافضل لا یبعدن من مرانہ و اربعوا صی فروا یہ اگر گوہر نقصود و جنگ افتد فقد فاز فز غنما و اگر جان طلب و دقت و قدم اجہ علی اللہ مکتوب چہار و دھم ای عزیز چون عساکر مذبات اللہ بخت من یشاء بر ولایت قلوب و تاز و طواف نفوس امامہ را انجام ریاضت و جہاد فی اللہ حق جہاد

کسر صمدین امور گشته و چون مجاہدات و ریاضات این طریق بطور صحیح بکلام و تاملین با قبل کتاب و
سنت است از ادواق و مواجید اهل این طریق تیر مشایخ ادواق همان جماعت است فلا تکل من المعتزین
بجواب شبیه و هم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر سان نیست علی الخصوص اگر نسبت به کیفیت
این طریق کار هرگز نرود اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نمیانند و در آن ظاهر هر که کثرت طاعت
و ریاضت و انظار ادواق و شوق و تبحر و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص می شود و از باب حق و باطل شریک
اند و از صد و دو حاصی احیاناً غیر حصودین هیچکس محفوظ نیست و حق نیست که بنابر بعد از ان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام و از مواجید و باطن را یافته است لیکن این بشارت اهل حقیقت نیست و مقصود این
شایخ از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و قوت دادن
مقام بهر سانیده تا مسلمات آنها لازم آید و اگر مریدش استعداد عمری درین کار دهد و جدا گردد و شریک
دولت آن بنده گان شود و تامل ندارد و فیض روح القدس از بارید و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه سیکر و
بدانکه نسبت این حضرات انعکاسی است مثل الطبلع نوشموس مرآت و فرستی مستوفی میباید که انوار باطن
نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبیل تحقیق شود و در مرتبه کمال تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام
نیز در آینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیکر کشف و تفتیح را کار نرفته موده
آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با نسبت
آورد پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشفی کیاست و مریدان بنا بر ضعف همت بالناس بشارت مقام و اجازات ارشاد در خطرات
و السلام مکتوب سوم پرسیده بود که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانکه نسبت لغت
عرب عبارتست از علاقه بین طرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جلشاه و خلق قسمت
که متکلمین تمیز میکنند از ان بجانیت و مصنوعیت چون نسبت کمال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت بدین
سعدوم میشود و صوفیه اگر چه در بیان تعبیر از ان نسبت بطور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب حیات موج
و جاب میگونی که این کثرت مزاج وحدت حقیقی را مطلق نیست و حاصل این تعبیر ثبات غنیت تعلیق است
با حق و درین معنی انبیا و اولیای شریعت معقول میسازند و اگر شود و بداند نسبت اصل باطل چون

در حدیث حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام است بعضی صوفیه در بیان ظاهر کثرت
و کثرت ظنی خلل وحدت و جوهری اصل نمیدانند و اینقدر فرق میان تعبیر اول و ثانی که در مرتبه نظر
کثرت و کثرت حقیقت اصل و نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده و در نظر او نموده است اما اصل ظاهر
در مرتبه اول و هیچ نیست و در این معنی است پس شهودیه باین تعبیر من و اجازات غیرت میکنند و در کمال
و صوفیه و حقیقی خلل نکند و درین معنی از کتاب و سنت با سالی میتوان استنباط کرد و تصویر بعضی نسبت بدین
اصل از کتاب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقائق ممکنات و در مرتبه علم
نسبت هر یک از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم التقدره که معبرست
بجهل و غیره که تنبوهات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و در لایسی صفات تحقیق که مقابل
آن صفات اندک دیده و انوار آن صفات در ان سر یا سفاک گشته و این محملها سببای تعینات عالم
ند و اند پس نزد ایشان اعیان ثابتیه فی العلم که نسبت اند اعدام اضافیه و ظلال صفات تحقیق و در لایسی
خارج ظنی که ظنی خارج حقیقی است مصداق آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظنی موجود اند
نه بوجود حقیقی و در خارج ظنی تحقق اند و در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است
از وجود و توان آن ظلال و انعکاس استفاده است از حضرات وجود و جل شان فلما موجود بالوجود و تحقیق ظاهر
حقیقی الا الله فهدا هو التوحید و چون عدم نشان من نقص است و وجود مبدء آخر و کمال عالم مرآت
از عدم و وجود بلکه ذاتی است و وجود عاقلی و وجود حق بسط و غیره من محض است و عین عالم نمی تواند شد و پاره عالم وجود من
و قیود بود و او اجود من همه مستفاد است از حضرت وجود و جهات قیود حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت متدوان و وجود
شایخ کمال جنبه الهی است بسیر علی از حیض امکان با وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق محب ظلمانی
و نوالی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرمایند فیوض و برکات آن نسبت محاذات که
در میان ظاهر و مظهر تحقیق بوده بر فاع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و در مرآت عین سالک بودند
تمام ظهور میرسد و سبیل لایسی آن انوار آن آینه است و در میان از و نوالی است و با نسبت فنا تعبیر میکنند
فنا نام است که وجود و سهو و ب از جناب مقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بان وجود
و فنا شریعت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آن نسبت بقا میگونی پس سالک اگر خرق

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و غیبات گذشتة قبل ذات بخت مشرف شده
 زمان نبوت باقیست نبی میگرد و بدو بر وجهی عبارتست از عدم احتمال حدود و سرحد و گرنه
 بقدری مسافت از امکان پسوی و جوب از عدم که شرف است و در ترمی افتد و وجودی که غیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجودی غفل گشته است بیشتر مصدر خیرت شود اما
 با احتمال وقوع شر حیا اولی و ناسبی سیکرد و در تربیت و صلاح نمی نوع خود میکان این است معنی پنجه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا معصوم و این است معنی تلمیذ نسبت که در اصطلاح این قوم است بر پیل
 ایجا ز بشر صوفیه شود و بدیه مجدی و حمیم الله و السلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد
 حصول فنا که تلزم دوام حضرت گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو سید به سبب چیست بداند
 که بناس این شبهه بر شتاب است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالم است یا بین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلولات
 در مراتب ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علی از خفیف اسکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا ظنی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و خارج
 غیر وجود واحد تحقق نیست و تعدد و کثرت شیونات وجود است و ظل تا وقتی که اصل خود غافل است و از
 غلیظه خود آگاه نیست و وجود مستقل برای خود در پنداشت می کند و در حین تکلم بلفظانا اشاره بهمان وجود
 و بی نیما به چون قطع این مسافت معطلای قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی مبین الحق
 و الخلق که از حدیث ثابتست میسرش میگرد و باصل خود حاصل میشود و نور امیرش از ظل آن حاصل نمی
 بنید وجود و نور و تابع آنرا مستعار از اصل میداند و در پنداشت که ظل حقیقی علمی نیست بلکه همان اصل
 و مرتبه ثانی تعین ظنی ظهور کرده است واضح میشود که مشارالیه مرجع انانیت نفس الامر اصل است نه ظل الکا
 علم حضوری او که لازم این تعین ظنی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظانا و لالاج میشود و اصل
 چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانی آن اندر غفل میکند و چون این حالت ستر میگردد

کتابت حضرت مرقا
 کتب معتبره
 کتب معتبره
 کتب معتبره

وقت و علم العلم واقع میشوند و عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
 عارف باقیست که تکیست امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باقیست که
 این بدان بارگاه غلی نه نشان این اشتباهاست این است که در بول علم را فقور علم حضوری دانست
 مگر دوام حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اصله و اجتهاد الجلیلی
 شایع باین هر دو علم است که تجریش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور و صلوة از قبیل علم حضوری است
 نظام هر صلوة اینجا با الهی حضور خود را بدو و بهر چه پلای تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا بهر قسم
 علم می شود باین هر دو کار که تا اخل عبادتین است و در یک خبر زمان از نفس احدی نشیونان گذشت
 معنی قول غلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نیست و آنست که فاهم و السلام مکتوب پنجم به خود را از اجواب
 شبهات که بر عقلات که است آیات قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه بهر چه در آن انوار
 و نه متفلسف کرده اند بطالع در آن دور یا نیک که بناس این اعتراضات بر حیل است یا بر حسد و این هم
 نظام حصول قدیم است اهل تعصب و تکفیر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد
 و کاتب خود و ابها که همه شبهات بطریق دفع و فعل تحریر فرموده و انا و اولاد اجداد ایشان حضرت
 شایع رحمة الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمه الله علیه رساله است
 بکشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 ثم الکی رساله است به عطیه الوباب با فصل بین الخطا و الصواب مثل براسوله و اجواب در رساله محمد زبیری
 سید شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بهر پاسه علمای مذاهبا ربوعه و یارب سبیل و مسلم گرانیده
 رساله حسنه ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون او سده شیوع داشته و بعد قرون
 غلبه شده و با خبر و پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدس جناب سات
 بوده و بر نهاده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و منت است
 و اکثر احوال و اقوال او مؤثر و نیز ان شریعت پس تشابهات کلام او را معاف و محکات کلام او را وایل
 کنند یا عالم السوء العلانیه و اگر از نهاده او را سعه و روانه که این قوم با غفله ای بسیار عارض میشوند
 که در تعلیم عال عبادات ایشان بر ادات ایشان مساعدت میکند و در عبادات کشف با بیانده و

و خیال و خطا واقع میشود و این خطا مثل خطای انبساطی معذورانه و گاه اطلاع بر خطای ایشان نیست
 نمی آید پس بر عایت این امور که اعتراض لازمست مخصوصا اعتراض بر کلام که است نظام حضرت
 مجد و محض فصولی است که بنای طریق ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان شحون بهمین نصیحت
 و معنویت است و بیشتر سبب ایجاب این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید و جود
 چه که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محمد بن ابی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اذویه
 اجماع و اذیان مردم از مسند وحدت و جود ملو بوده است و از کا حضرت مجد و بر توحید و جود بی مثل
 انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجود یکم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر است که
 مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق هیچی که منحل وحدت وجود
 حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجود دیگر در میان حق و خلق منبیت اثبات
 میکنند و تصویر سند وحدت وجود و شهود و مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب ششم
 بعد حمد و صلوة از فقیر جا نمانان مولوی صاحب مهران سلم الرحمن مطالعه فرمایند که التفات ناظره لانی
 شتمل بر شبهات چند که همه متوجه بقالات که است سمات حضرت قیوم ربانی مجد الف ثانی رضی الله عنه
 و رد و فرمود میخواند و ما این شبهات از عدم اطلاع بر عظمت انجذاب ناشی شده اگر میسر شود بحکایات
 ثلثه کاتب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و فقیر تشالا لام حریفی چند می نگار و باید دانست
 که حضرت صدوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجوب یعنی کون و حصول که امر استرعی و موقوت
 ثانوی است - دوم وجود منبسط که نشاء انشراح معنی اول و معبر نظایر وجود و بصا و اول است و بدیهی است
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدرا نه نمیتواند
 شد سوم وجود یکم اول الاوائل و سبب الیها و سیست و بر عم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود صدر
 انما است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدرا تا خود است و هر گاه وجود ذات غیر حقیقت
 یکی باشد صد و آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد و خواه ذات مطلب واحد است پس اختلاف لایحجج منزع
 لفظی است تسلسل الانبیا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
 و آن دم صد و آثار اگر در و حال آن موج و نیزه چنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

و جود ذات او تعالی و جنبه اصل با موافقه یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شیخ این
 طلاق دارند نه جوفات و همارانی توفیقی اند و دو شبه دیگر در محبت حقیقت محمدی و نفس حقیقت
 حقیقت محمدی است محلی اند علیه سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر و ابیات نا طولی دارد
 و تا در اول قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدسی هذه طریقه کلی و کلی الله
 است انداگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء تقدیرین خود
 ان حکم حکام دپ لازمست که بعضی از اینها اجداد و شایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری اوله
 السلام اخراج استثناء تا آخرین نیز مجوز است چه که تقدیم و تاخیر امری بیست و هجرتاخری و تاخیر است
 پس ممکن است که تاخر آنحضرت از حضرت فضل باشد و کمالی غیر کمالات نبوت با صالانتم نشده است
 و غیر آنحضرت حق و باطل در التفات نامه مولودم و السلام و عذرو الله ربنا الحق تفاوت را با طریقه اطلاق السلام
 مکتوب ششم بعد حمد و صلوة از فقیر جا نمانان مطالعه نمایند که التفات نامه ششم فصل یکی بر دیگر
 ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
 تعالی عنهما رسید میخواند و ما افضل بر دو قسم است بنزدی و کلی ظاهر است که سوال از افضل خبری نیست و سناط
 فضل کلی زیادت قربا نیست و ان معنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
 و قلت مناقب مرغی بطلب می تواند برد اما فادیه قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت جماع
 قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر
 و اصول شمشع ازین امر ساکت و کشف مثل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
 از غلو محبت پیران نمیشاند از اعتبار سابق اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرت میکند حکم
 بجزم فضل کل طرفی از طرفین نماید بنظری آید پس طریق استم ثقل و فیض امر عالم الهی و سکوت ازین خصوصیات
 و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب را ذوب نباید کشد و کمالین مسلا از ضروریات
 یعنی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از دیوانگیهای عشقی که با انجیاب حضرت مجد دست دم زدن مناسب
 نیست که حرف از عالم عقل و جود بر گز و بر شین کم نمیدانند و از حد بیرون قدم نباید زده عالم
 بعد از آن جمالی انلی است و بیاید و دم نمیدانند و السلام مکتوب ششم و تاخر است

پس معلوم شد که این صیبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر تحقیقاً با وجود صبر و صبری
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش نیست که نفس شریف آنحضرت مدت طولانی بر انواع بلاها و بلاها
اموال او را و شدت مرض و فقر و ایام و حقارت مردم نسبت بوسی و اهل و عی صبر نمود چون وقت
تزلزل رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و بآیه تیضرع و زاری است و ادب انبوت بصیرت
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار صیبری صبر فرمود
و تیضرع و زاری درآمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب الهی او آب
پوشید که ادب شوق از ادب است یعنی رجوع یعنی رجوع به نفس خود که رعایت صبر چندین سال
باشد مگر بلکه رضای حق تعالی که اظهار صیبری در آن وقت مضر بود و رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی با او بیجا
رسیده و با وجود صیبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر و فرمود و گفت انا وجدنا
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در نفس ایوبی میفرماید الصبر
حبس النفس عن الشكوى الى الغي و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بوی غیر کرده بجناب خداوند
عرض حال نمود و پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نمیتواند شد چه اگر چون این ولی بجناب الهی
تیر و زاری نکرده و موم تیره زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی چاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته و ران معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة متقی نماید که طائفه از فقهای حقیقه و انکار ذکر صبر فرموده فتوی بجهت داده اند و بعضی
از محققین اثبات مشروعت ذکر صبر کرده و بر پی فضل صبر ترقی افتادند و هر دو فرقی بر این تفریطه افزاد
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تفتیح بخواب و محاکمه می طلبید باید دانست که معنی تقی
و ذکر عبارت از یاد کردن است منحصر در سه قسم یک ذکر سانی پی ضمیمه گاهی قلب این معنی از ان
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبر
بیکرخی و بنامی مراقبات این قوم برانست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
ذات است مگر است بل با حفظ حقیقی و یا با حفظ صفات او و مانده است از آیه کریمه و اذکر ربکم

و در وقت تغیر عا و خفیه و در آن بحر من القلب بالغفر و الاصل دوم آنحضرت است
و در آنجا که اوقات و احوال و احوال و این طریق استدلال است از اثر بیشتر و این معنی در بیان شیخ
مستوفیه است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
اقسام ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اکل اقسام ذکر است و ازین تیره دو وجه دارد یکی که تفریط
است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی و زریان شرح و مانده است از آیه کریمه
و در آنجا که تغیر عا و خفیه انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر است که در شرح معنی
مستوفیه و در واقع خاص فضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطاقا چنانچه افان و اقامه و قرآنه و چه در
مستوفیه و احوال و این و تلبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
مستوفیه است از فساد و سمع و یا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر صبر مخصوص کتاب و سنت
است مطلقا بلکه از فتاوی حدیث انکار لاند چون اما و لا غائبا منع صبر معلوم میشود و
در صبر باقیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوار معمول که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
و نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از سبب افاض اخذ نموده اند و شرح از آن است
و داخل دائرة اباحت و فائده با و در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت
بود فصل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه سفید بود و تعلیم ذکر کلاطیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهت که از شد او بن اوس ثابت شده است بجهت و سواد او
بجهت آنی چه که در اول این حدیث است که آنحضرت به سبقت و امر فرمود و این معنی نیز مشعر است
بافکار فی الجمله و گفتگو و جواز و عدم جواز صبر نیست بلکه در فضل کی بردگی است پس دعوی فضل در
بهر طاقا بر ذکر خفی انکار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر صبر نیز همچنین چه که صبر در بعضی مواقع مشعر
و اثبات مسنونیت ذکر خفی معنی مراقبات معمول و تیر اثبات مشروعت ذکر صبر که در متاخرین مروج
مکان نه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشره مکار به می نمایند از طرفین قبول نیست و لائق
مقامات و احوال و تفریط در همه امور متقی است و اعتدال سخن در غیر الکلام مائل و دل و السلام علی من
اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه السلام مکتوب دوازدهم مذکور مسئله

محل در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگوید
 که سماع مطلقاً حرام است بنا بر صحت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرماید که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد کلامی موزون یا محلی موزون بے مداخلت مخدوش شرعی انشاء نماید و فساد از ازان در پستان
 مستعین نزاید بلکه سرور و یا حزنی و قلب پدید آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چنانچه مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشرب
 مثل نخل و قدوم اکابر معمول بوده و ائقیار علماء است استیاضا از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل از ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشود نه بطریق التزام - قسم دوم
 آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرب و رادان غلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از اگر است بجزمت خواهد رسید و اعتقاد با باحت محرمات متفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل خفیل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بقل
 نمکین نمی نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند چنانچه حضرت سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
 بر نشاء خمر شایه است از شور نعمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرت طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت
 بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت خطریب دارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف
 ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقایق دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
 و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساد و افراط و تفریط منع است
 و تفصیل این مسأله از کتب بسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سرور و غیره
 باید طلبیده و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تأنب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرر نیست از کتب قوم
 ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جهلنا داده اند و هر که از مذاق علماء اصوة
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قد این تحریر میباید و پس خیر الکلام اقل و دل و السلام

مکتوب سیر و ترجمه و ما در سلسله و انقیاء علی اسمها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
 فعل و ادراک بعضی مقامات ذوقی نه فی نیست و اگر در صلاح امور عبادت جماعت بشنود و می
 عبادت اید و است که او حامی انقیاء و مستقل و بی محض هر دو مستلزم اند که کتاب و سنت است
 و عمل با و مثل اعیان اینها حکم نص علی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تمام کج
 ان شاء الله از مجید صرف غلظت و ظلم حکم عقل شرع مملوک است از جناب او تعالی شأنه پس
 در بعضی موارد است که افعال یا مثل حرکات در تعارض نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
 است و اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه بخواهد
 مداخلت میکند و این است حصه حیر معنی فعل اضطراری و چون اختیار تمام و بی محض متحقق نشد
 نیست متوسط چنانچه از باب شهوات انانیتین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 آن چاره الله فرموده است و میگوید (اجب ولا تقض ولكن امر بین امرین و بین
 وسط بسان شرع معبر است بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد و اطلاق نمیکند پس معلوم
 است که افعال با ملحوظ جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناسط تکلیف است و پس ظاهر
 در حمایت ضعیف اختیار عباد و بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
 صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت
 و علل و مسبوقیت این هر سه صفات افعال عباد و مشابیهتی من وجه بافعال او تعالی دارند و بجز
 تشویش و محض است اصلاً مناسبت ندارند اگر ماسبه باین افعال متوجه شود منافی به التذیت
 و بر وجه صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود و هر فرد از ذات
 و ذات تمام است با کمالات منزه و ظهور جزویت از اجزای آن چه که حضرت وجود و بسط حقیقی
 میگوید و ازین راه میفرماید کل شیء فیہ کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شائی است
 و صفات و ثبوتات حضرت وجود پس باید که در هر نظری از مظاهر خصوصاً در انسان که مشرف است
 منصب خلافت همه از صفات انقیاء هم خالق باشد و بنای تکلیف امر و نبی بران بود و السلام
 علی من تبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهار و هفتم بر سر و نه که گفته شد

و سنی و شیعه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمیع خاطر جمع نمیشود و هر که بنا بر اعتقاد اهل سنت
 بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبر را درین باب
 کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست و ما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
 توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان محمل منجی و مضمون کلی طریقه که تصدیق و اقرار آن
 آدمی مسلمان میشود و این است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن محمل و محبت بر عایت
 شرف محبت چون خدمت آنها و تقرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است و
 مطالعہ تفصیل احوال آن چهارگان از کتب تاریخ موجب ایمان قدس است چه که منصب عصمت بحدیب
 اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرت انبیاست علیه السلام و الله و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
 و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفت اتفاق می افتد و آنهم غیابین و دو مقرون
 بعضی میگردد و از غایت صفای باطن بر تصفیه می انجامد تا نیکو ارباب نفوس جنبه قیاس بر نهد و کرده اثبات
 کینه و عداوت بالاتحاد و میان آن اکابر میکنند و بران تقریبات کرده نقطه را دره بینمایند از اعتبار
 ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مسلم از انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بشت
 معینه اقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از مبدأ فیاض سنت طریق نجات از مسلمانان شکوک
 می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و بر رسول
 الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهر حدیث که این مطالب
 علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بحال بعیت جلالت که مرتبه نفس الامر است و هیچ
 فرق را درین مقام مجال و مزون نیست و آنچه الله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آل
 مکتوب نور و اتم نوشت بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده
 که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت تا زین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
 خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافتند و جهاد با کفار و اعدا
 کلمه الحق کرده اند را میارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و معتقد حق و دین مسلم
 که امام جانب است و حق و ماقب بجانب اهل سنت معلوم میشود و دان که اعتقادات اعم است از انکه

ظاهر می باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از اسکیوت که امر خلافت
 شکی سازد و تشکیات خلافت ظاهر و موقوف بر قدرت و دست طاقت است یعنی خزان و افواج که شرط نظام
 علم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
 حضرت امام علی مرتضی کبیری و هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلفا از
 ایشان است نیز شش مرتبه است و اگر از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمیع بین المذنبین باین
 معنی و آن کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از انرا و تو
 اقت و نفوت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مفرکات حضرت آن
 علم اسلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق
 اند و است بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی صحیح
 و جامع در میان امیر ششام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
 باطنی باین حضرت تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت
 ظاهر و باطنی و دیگر اربعین عدد و اثنا عشر در صورت تکلفی میجواید و السلام مکتوب است و نوشته
 و آنکه با حدیث صحیح حدیث حضرت صدیق رضی الله عنه از جناب مرتضوی رضی الله عنه در حدیث مبارک
 می آید علی علیه السلام و بعد از آن نیز بر قطب نظر از اتم و حجب چهل که بواعث دیگر داشت ثابت است و نمایی
 حال از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بمرحل که آنحضرت از حضرت مرتضی علی فرمایند
 آنکه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 علی علیه السلام و من و محمد و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد
 و در وقت تمام است تحقیقی نمائند که در قضیه آنک حضرت مرتضی چون خطرب جناب رسالت تاب علیه الصلوة
 و التحیات اساس نمود با قضای استیلائی محبت و بقتل اسی مصلحت و وقت بنابر تسکین و تسلی آنحضرت
 علی علیه السلام بنفس الفاظی که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و معروض
 داشت و آنرا که خبر حضرت صدیق را بدست آورد و چنانکه در کلمه سقر بان بارگاه با چنین کلمات
 چنین اوقات موجب سقوط معیار نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اوقات نمیباشد

پس آنجا که حضرت صدیق را حضرت مرتضی علیه السلام با حکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که
 این چهاره نیست نه از راه دیگر و آنجا که محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات
 تیر شد از جهت صداقت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب تر محبوب می باشد بلکه محبت محبت پیغمبر
 بوده است علی علیه السلام که آن نیز گزیده بود پس در صورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند
 بلکه آنکه که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و طعنت حضرت خیر النساء علیه
 السلام با جناب صدیق علیه السلام از جهت محبت پیغمبر است و این محبت و این محبت است که آنکه حضرت
 رسول با وجود عقل و الفطوح از دنیا بقدر قلیل از مال با وجود طمع و بواب مقبول از حضرت صدیق پیرا مال
 را گرفت و فرمودند و هم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا
 سماحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال است از آن مالی در عالم نیاید سنانی ترک دنیا و بعد از
 تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استقی بیشتر می باشد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
 صدیق بحدیث شریف است سخن معاشرا لا نبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
 مبارک الهی صدوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است و سماحت و چنین
 امور جایز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با محبت خواهد بود که ثبوت ارث باید بود
 واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شهرت نرسیده باشد تا حضرت فاطمه محبت تواند شد یا از راه
 تا اگر مگر می خواهد بود که لازم صاحبزاده گیساست و بگویم لا یتبدل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
 مزاجی را تغییر نمی تواند و او شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و پسین زائل نشد و قصه طایفه
 زردن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو معذورند و هر دو طرف
 حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشان طرفین واجب است و السلام علی
 من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخد و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
 و کرامت اینها اندر و ایشان و عدم مبالاة به نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بداند که کشف
 مثل مشایخ و دیگر مگر فتن چه ضرورت و اعتقادی مخلصان هر که التماس امور مذکور نماید تسلی او باین
 استدلال آید که و چون دلیل نشان که حکم حقیقی است بمطابق آیه که می فرماید کشف الله ما کان فی

کشف الله ما کان فی جیب قلوبهم فی آن روز که مقصود و مقصود فی آن هیچ عرق است و شایع بود
 و السلام و الصلوة و نماز و آن محبوب حاذق را با اسرار و تنسیب و تنسیب باین و او هرگز از این
 اصل نیست و هر که بعد از خلقت و معیت قبلا بودند فرستاده هر که این سخن بکار است و محبت و شکر و
 و کشود و انگه با کفر و در اشیاء و تلف نمود این سخن را صدق است و تحقیقی صدقش نصیب بتمام سلیمان
 این معصوم عقایدات بر حسب کتب سنت است و مثال امر و منی و جز این در عقاید
 و اعمال شجاعت حسن است و پس که صورت نجات است و حقیقت این سخن حصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تنزیل نفوس است بر یافعات و مجاهدات بارحمت حضرت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکارفات
 است صورت معبر بر بیان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن تقدیر سبک
 است که مذکور و صورت به حقیقت در مرتبه دوار امراض ظاهر جلست از قبیل ابدام و برکت
 از جمله و نعمه و از آن گروه میشود و بیفاده نیست مثل ظهور حقیقت به صورت که غیر مفید است بلکه
 حقیقت نیست استدلایح و مکرر الهی است اعادنا الله فیها و حقیقت کجای تنقیه است که اخراج مواد
 باین موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض مهد و بجز اجتماع این سه مورد نشد
 آخرین بیان باید دریافت که از مساجد آنجناب علیه الصلوة والسلام و طبایع اصحاب کرام چه آثار محبت و شفا
 بگشود و سینه منی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بدیل محبوب و در تبعاع و استرضای رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و لذت انعام و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوم
 سند قلب تهنیب نفس بوده است که از برکت محبت آنحضرت و تهلیل سخن شریعت او حاصل شده بود
 و از اوراق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده باین
 شعب و نیست بیشتر اهتمام بجهت آن صورت که محافظ حقیقت است و فائده آن شامل خواص و عام
 کرده اند و اعتقادشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لازم و شرط کمال انداخته پس هر چه
 که طالب محبت کامل یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت بنویس را به تمام جمیع مجاهدات و یافعات
 شناسد و انوار و برکاتی که باین مشرب گردد و فصل از جمله فیوضات دانه و همه انوار و مواجید شفاعت
 و شرف است با صبح و دوام خلد و شایسته و محبت عزیزی که باین امور شری و یار او

در آن سال خطوط جدید گیرید و توقع زندگی گجاست که رنج تجربه بر باید کشید و خود را بیاد و سسنان
 یه و او خدا عزیران یاد آور اسلامت و اراد اگر آن مشفق حمید را با و تشرفین خواهند بر داشتنیاق فقیر و
 ملامت زبانی خواهند فرمود و سوانخ اینها اینست که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکر و بی تاز به روی کاری
 و حق تعالی رنج میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی که امت فرماید متوقع رحمت الهی باشند
 السلام مکتوب است و ششم فقیر و در شنبه نهم جمادی الاخری روانه ملی گردید خدا برسانند
 و انجمنی انجمن با خود همراه می برد خدا قادر است که باین نصف پیر بهای طر فین باز هم سعادت
 اوقات سلاطین کات میسر سازد عنایت نامه مختصری معظرف سسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از
 عاصی خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و هات و لوا تر فتوحات صوری و معنوی برای انجمن و خان
 زین تر از زبان که با اینهمه ملائحتا عرض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی شوش ساخته مقیم
 ی با ششم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خان صاحب چه نگار من سابقه محاسن تمام عالم و در نسخ و جو این
 و جوان جمیع ساخته اند خدایش با قسی در تب دین و دنیا برسانند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند
 و با و لا و ایشان و عا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد و خان مغفور از نیوا او آخر صفر سفر کرده و در حد و مد و لا با
 و شاه را و یه یافتند و همراه لشکر قصد ملی کردند و سیزدهم رنج آخر و اخل شهر شده بعد توقف و گفتری آب
 سردی خوردند و سرد شدند و جان بحق سپردند و در جوی قدیم بجاک رسوندند و دانی بر دل گذاشتند که مرهی
 ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند و طفر علیخان در حضور ماند و سر واران بسبب تعلقات
 بجال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجار فرصت وفات و عده یعنی تحریر
 اشعار انتخاب و غیره گجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالی
 اند براسه صاحبان آن شهر فوت است سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا
 مشغول باشند و میر سبین در سنین بهجد و جدم تمام کار را تا نکالات نبوت رسانید و نسبت
 ارشاد می یافته و در و ترا جازت ارشاد و خر قه هم یافت خدا برکت و باد و السلام -
 مکتوب است و ستم حامدا و مصليا و مسلما حضرت میر صاحب مشفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بک مرگ و نومیدی و حال باب حیات نوید قدوم

[illegible]

قد برکات از دم وین مراد بود این حدیث صد سال ازنده جاوید ساسی چه کنم از دستبرد بیرون
تعلیم طریقه که روزی صد گس را بل زباده الان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر جلیل روزی که با
قیام و نماز فرض مانده است و بس و اگر نه بخیر و جمع این خیر زندگی اثر بسیار میدیدم و دیدم ان شاء الله
در ماه صفر از ده سنبل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میرسم و از و رو خود و در آن
صدا و اطلاع میدهم یقین است که با حیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهد های قدیم حالتی
میگیرند و بر تنهای خود و تحسینی آید که در قالب تحریر نمی گنجد و در نسخه مبارک نصیحت الانس و زکریا
به القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر از جابر بوده
بود و مناسب حال و انست می نگارم **سقی الله و ما کنت اخلو بجمکم و ثغر العوی فی روضه**
الانس ضاحک و اقمنا زمانا و العیون قمریه و و صبحت یوما و انجفون سوافاک امیدانت
که در رسالت و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب کتاب میکرده باشد و از احوال
برکات اشغال و اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب است **بسم الله الرحمن الرحیم**
انتم شمار در اینجا رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی نمیده و درویشی صاحب کسبت نیست
بناظر جمیع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات و ایصال
مشق فی ذی ظاهر و باطن مصرف دارید که او سبانه شمارا دوستی داده است شکرش همین است
قال الحسید الشکر ص ف النعمة فی مرضیات المنعم و بیح عبادتی بر این عمل
حق تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام ان شاء الله تعالی
ز دست که ضیق بدل بوسعت می شود مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب چیزی
معین گردد بی مضائقه آنرا قبول باید کرد و وجه معین بے طلب سوال منافی توکل نیست اگر نه
بدان نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث بی جمعیتی است
و اس المال صدقیه همین جمعیت است ان شاء الله او سبانه جل شانہ متبعان سنت نبوی
علیه الصلوة و التحیة و ورویشان خاتمه جدیدیه راضا نخواهد گذشت خاطر جمع دارید و درین
تعلیم طریقه و درس کتب عقیده باشد و ختم نواجر رضی الله تعالی عنهم ختم حضرت مجددی رضی الله

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, running vertically along the right edge of the page. The text is partially obscured by the binding and appears to be a marginal note or a continuation of the main text.

بطوری بفرمایند که مستحق متاثر گردد و اگر نه خود را مسذور دارند که پادشاهی سرسری فائده ندارد و نه انعامات ایشان کافی است و فقیر را در و در پیری بحیث گاهی بخیال نگذاشته بمقرب بودن این نویسم و در آن محروم احتمال صورت انفعالی قوی است و السلام مکتوب چهل و پنجم شتیاق و شغقت با بجال شاهان است که بود و حاضر جمع دارد میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیال الله در به معاش و در آن شمر واقع شده اند بشر مقدور و مطاعت و توفیق خدمت ایشان نیست و ان شاء الله تعالی شما را بر عدا خصم و در احباب مسرور و در و نیاز شما رسید و بوقت رسید فائده آید و خدا قبول کند و از ارسال رفاقم که حکم نصف الملاقات دارد و در پنج نایب و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولی است خدا فائده بخیر کند و السلام مکتوب چهل و ششم احمد شد حمد اکثر امید قوی است که او بجهان بجل شاه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات و ابد تلامذات و سوره لایلاف صحیح و شام لازم گیرند همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب هنگامه که درین حد و وسیع فلبه فواج جنونی و فرار قوم رو بپایه واقع شده و قصبات و دیبانت بسیار رخ رفته چو نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی که از اولیای خان صاحب ازین مملکت بجات یافته تا اینجا رسیده اند ان شاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میسرند و التفات ما صبرید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بفرمایند الله تعالی همه را سلامت و در و سروران انچه دو و توفیق نیک را کرامت فرماید و اشتیاقی از دل صفا منزل خود در یابند و خبر جانگاہ و اقامه حضرت مولوی غلام محیی صاحب رسیدن آتش زنده و فیه را بآب گردانیده و انانیه و انالیه را بجون و سر پای نیلی این است که فرما ما هم میر و ایم و السلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود را بر عزیز الله مع والدہ خود و در قید فرنگ است و از و مندان این وصلت و محبتان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز بطری غانده و از مدتی بجانب جاداد خود رفته اثری و خبری از او از بخیانیت فقیر در تیسیر آوردن و طلبیدن والدہ آن بر خود و از بدلی معذور است اگر چه حاصل این شکل شود و از د عارضه تحوالم نمود و آن مستوره در بیعتی بتلاست که تحریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود برآورده تا بشما میرسانید - و السلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر و خط و خط نمی نویسد نویسد که بدینوسیله بگویند که لقب بتدل حقائق و معارف آگاه موقوف و نا که در خدمت است ما و شالین مقلد گهایش نداده و سلفه عمر و دم آنها معلوم تکلف بفرز او خل ندان

بشما
میرسد

بعد از این با اینطور بنویسند که از میرزا حسن میرزا باغبانان سلطان نمایند پس مطلب بنویسد باعث تحریر انچه میرزا صاحب از فرزندان خواجہ احترام قدس الله سره و هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و در بعضی فقر بیشتر بحیثیت بوده اند از اگر در دش روزگار قصد پورب کرده اند خدمت خواهند رسید و در ایشان را بیشتر است بقدر مقدور و در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - و السلام مکتوب چهل و نهم بدان طریقہ را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متفرق و در حال غیبه شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاہر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقہ باطن او معلوم است و با وجود عیال مندی و جمعیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیل گردان مقدور زندگانی مع حلقای تواند کرد و از سر کار دنیا داران این مملکت بسی شما میسر آید هم موجب برایتیم و هم سبب رضامندی و درویشانست و خدمت و بی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرزمندی رضی الله تعالی عنه که با حلقای بسیار علامه روزگار و در جمعیشتی ندارند و همه متعلقان و در شما بجهان چو تقریری میباشد موجب شادی و بجزان است و تاریدین فقیر یاران طریقہ که در پیری بحیثیت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاہر باطن ایاقت ارشاد و تعلیم طریقہ دارند و در جمع نمایند و بحیث ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته بحیث آنها هم خالی از فائده نیست اما بخت را مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر و بی شخصی پادشاهی بنویسد بقدر طاقت سعی دران امر می نموده باشد که برای شما سفید خواهد شد و تا بیشتر است و السلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست و در ان طریقہ پیش فقیر از بزرگان بستی عزیزان حق تعالی ما و شما را بر تبلیغ سنت نبوی علیہ الصلوٰۃ و الطیبۃ استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه قدر نعم الله تعالی بلده متبرکه که ستم و در آن و در اوقات حضرت علیم الرضوان شهادت رسیده و صاحبزاده با اداره هر شهر و دیار شد و جماعه قصد آن طرفدار کرده اند خصوصاً حضرت میرزا الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند و نشر بیعت می آرند اگر چه احوال آن ملک و مردم آنجا نمیست لیکن بفرورت مرقوم میگردد که اهل طریقہ را بقدر مقدور و به است و بدان خدمت ایشان مقدری باید بود و خود و صاوریست که صد سفارت و جلال و دین باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است و السلام مکتوب نیچاه و یکم میان محکم از ایران در تفرقه بقصری آنجا
میرسد تا نصف و از راه اسکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدینند و در امور و در امور
ایشان نیز سعی نمایند و از کلمات اخیر تا قدری نفیر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیرانم و اندک وقت
رحلت نزدیک رسیده عمر زیاده است و توفیق ملاقات نیست که ملاقات سی و هفت غایب و شمار اوقات
و السلام مکتوب نیچاه و دوم فقیر از سیر و سیر و مراد با و فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهان
و از و انشاء الله تعالی عنقریب میرسد و در مقام و در پیشی کرده و در پیشتر میشود و پیشترش مقام در
شاهجهان چو نموده در محبت سبیل مینماید بعد از آن بدین سیر و دو باد و در خدمت پیری این حرکت عین
را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض و محضر خود به است که غایب اند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از
عزیزان شتاق هر که در پیشی باشد و اطلاع اینغنی باید و او که فقیر بعد و در آنجا بخانه خبر کردن خود
نیست که از مساکن احباب واقف نه مباد که ملاقات میسر نگردد و السلام مکتوب نیچاه و سوم
حال مردم اینچه و دو تابه است خدا رحمتی بر است محمدی فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک است
که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک است قوی قصد
سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عمو ایشان در آن حده و واقع شود و بصاحب اطلاع رسانند و اگر
دولت ملاقات سر پا برکات این بزرگ را البته در یابند و خود را از خدمت هیچ چه معذور ندارند که فوات
شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیشتر فقیر
و تیمم ساوک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخیر است نواب صاحب یعنی
قاسم علی خان او صلعم الله تعالی الی خاتمه تا تیمناه اطلاع باید کرد بلکه رفته فقیر از نظر باید گزینان که تحریک
علمده درین باب و چنین وقت مناسب نموده و السلام مکتوب نیچاه و چهارم از عالم بدین
معاش نوشته اند بیجا است اما فقیر را طاعت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نموده برای پروا نیست یا آن
طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و ماه به بی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف
فقد و بی میکنند باین همه دنیا و آن درین حده و بی فقیر معرفتی ندارد و عقیدت معلوم شما یا ندانم
که ملاقات این قصد را شما منحل گشام که خانه سامان و پیشی یعنی قیام و در آنجا ماندن

و اگر کسی بگوید عهد و پیمان و کلامه ملاقات فقیر و شست شمع کرده که نیاید و حافظ دست خان که پیش از
خاطر شده بود محبت او با فقیر نادر است اتفاقا و پسران علی محمد خان رفیقا شاسم بطو کجا پایش معلوم
و بی تو که شما درین دیار بیکانه و بی معاش و عیالند واقع شده اید بقطعه نظریه حقوق قشالی می وقت
چون کسی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران خلق سبیل بجال خود را
نموده اند و اگر این خانه فانی شما بود و السلام مکتوب نیچاه و پنجم از خبرها نگارند از محبت میر سلمان
صاحب چه نویسم که برین گذشت است یا رفت و ما چو نقش پا بجاگ افتاده ایم و سایه میگردد
و این نارسا اقدامی که با محمد بن باهم بر سر داریم و خبر فوت معذور و معذور مغفلی بیکم از خطی که
میر سلمان خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل و دماغ و جان را بی دلغ کرده بود و اندیشه
در آن بیکم بان صاحب زهره آب میگردد بر حال همه صیبتها میگردد و ما هم خواهیم گشت نفسی که
نموده اند میگردد و غنیمت است از نوید بجا می آنچه از ظرف سردار خان بخشی برای خرج و عیال خانها و غیر
و در آن چند و توفیق افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی غش
و در اس لحال صوفیه همین جمعیت است و ناسازی و بی وفایی یا در آن زمانه تحمل شکایت نیست
و در آن شوشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سے
میرسد و بر آن انجناب حضرت حق سبحانه و تعالی طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که چه عارض
عادت نمودند و در کجا آسوده بنویس چند نفس که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و در آن حالت
و بی با بدل و در منزل نرسد و فوتمات باطنی روز افزون است درین بقعه هم قریب صد کس را
و السلام توجه میشود شمار بلکه همه اهل کانی است و در زرق و برق موقوف بر آبادی ملک نیست ظاهرین
و السلام سازست و درین مملکت نیز نیست نظر لطیفه غیبی باشد خدا می شما را معترفی
و داشت و اگر کتی واقع شود با قضای وقت و حال بعد از آنکه مسنون هر طرفه که میسر شود باید نیست
و آنکه طرفین از دعای خیر دیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده است تمام حضور معلقه کرده و فتح
و بیس و غلبه نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارانند برانی مدتی قصیر و توفیق رفته فقیر
و در آنجا فرمایند که خود کار گران است و در آن خدمت نمایند که عزم سفر و در و نواب شاهان

مفقور رحلت نموند و او میت را بنجاک بردند خدا بیا مژده و تنهایی ما را تماشایا بیکره و آنچه ما را جان و دل سے
 سوخت در دجی بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساقیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر
 متعلقان بغایت مست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا و گرو وقت است کار شمار خدا حاضر
 می سازد که از مدتی رنج می کشید ان و مع النفس یعنی احوال و عاقبت امور شما بخیر میگردد و خدا طریقی با وضعف در
 تربیت که حلقه در حالت اضطرار اتفاق می افتد اگر چه طریقی از زندگی غافلانه و احیای صوفی غنیمت است هم
 از بر وجود او و هم از بری دیگران و مردم محل شما با بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا شغالی رسانیده طفره
 عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان است میر کعبه تا مبادی کمالات
 نبوت رسیده اند و میان بگن قریب تمامی دایره امکان و سیر بین خود و مقرر است و حلقه درین ایام
 طبع و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراموش اند و اندک تعالی فرصت و دهکد بسیر سلوک عظامی
 تمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر بچشم فیض و برکات بمرتب است که در بحر میر نمی آید بگذراند
 علی نواله و الصلوٰه علی رسول و آله از اشتیاق دیدن بر خور و دارین کامیاب نشاتین فرزند بجهت سیر
 عبد العلی آنچه نویسم کم است خدا و ارباب عداقتی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت و احوالات میکشند و ای
 حقوق اخلاص او از ما می آید خدا کند که بالشکر پادشاهی و ادب شود که بعد ازین از خود جدا کنیم قدر و دل
 میداند آب آدمیت که از شما بظهور میرسد و دیگری را شریک شما کردن غلطی است نمایان حق تعالی بخود
 شمار ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر هر روز که دهم شوال است به قریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والد
 بزرگوار شما که جاسع هزاران مناقب بودند و از انتقال با زین عالم داغی میاد و کار گذارند و رانور حاضر
 و بعد توقف مشابه روز فرود آمدن است بمنزل خواهم نمود و بر عبارت عزیزی خالی از تکلف نیست که ما
 و ایشان به ملاقه هم غری در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم به سفر بودیم حال آنکه وقت
 رجوع بوطن اصلی است تیر بغافل چند نفس هم قافله ایم **مکتوب پنجاه و هفتم** امر و زگر از رفته چریغان خبری نیست
 فرستاد درین بزم ز ما هم اثری نیست - **مکتوب پنجاه و هشتم** امر و زگر از رفته چریغان خبری نیست و ضعف
 پیری از حد نیاده خدا فایده بجزر فایده توقع ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است
 و با خدا آن فرزند محبت کند که با خدا از جان عزیز است رسیدنهای تعالی جزای خیر دهد

میر که کین خان صاحب در صوم پشیر شریف بودم خدا هر سه برادران را بیا مژده و اغهای چه و پنی بر دل یادگار
 داشتند و رفتند و اولاد آنها اندک تو فیق نیکو بود و محمد اثنین بسیار یاد می آید و در حق مشهور میر علی صغیرش
 بیا مژده و تمنا گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در دانی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر خود تو فیق
 با کمال ضعف و ناتوانی زنده است و هنوز قریب صد کس را بر دو وقت توجیه میسر می آید و تا تو فیق بالا باشد
 سلام **مکتوب پنجاه و نهم** ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسر
 حق سر قوم شد **مکتوب پنجاه و دهم** باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا که رفتن لازم افتاد دست چون آب
 از آن مارا به نفس و انیم و بس راه چین (از ما چینی پرسی) که پیش از بال و پر برداشتن از ایشان مارا به
 نفس نیکو ششم از سینه صد جا بگسلد مارش چه چاره و ناتوان کرد دست آن سوی میان مارا و السلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی به عرض حاجت امور سر کار بسیر انجام رساند **مکتوب پنجاه و دهم** میر
 و حق از خبر فقیر بجا نب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر سیر نیست
 تمام نمود و معاف فرمایند که آن بزرگ خریدار جنس و رویشی مانیت رجوع او بطریقه دیگر است و
 خلاص او خبر رگان و دیگر یک ایامی آنها با از حد و فقر فقیر است و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
 سر نمی است و آنچه از تائیدات مقالات حضرات ازان مهربان تقدیم میرسد اجر از جهاد و در و تقبل
 الله منکر و جن اکبر خدای الجزاء والسلام **مکتوب پنجاه و یازدهم** ایام بکام صاحبان باد
 این پنج کاره از پس تنهایی و گمانی که خوش دار و خود را بیا صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم گام
 طبع امری یا ایامی ملاقاتی یا انظار اشتیاقی بخدمت گرامی نگرد و اگر امر و زین فقیر بشیر شود و ایام هر چند
 کمالاتی ندارد خالی از آرمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
 حالت انتظار گرفتار است تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جهان ارشاد و خان بهادر بر عرض خواهم
 میر و ازین بر خور دار که تنهای جایگر سر کار بسیار و در سر دار و بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر سعادت
 از آن تر خواهد فرمود یقین است که دستخط مناسب با توقیف خواهند نمود و اگر نه سماجتی در میان است
 و شایقی بقدر الله ما بقتل و بحکم مایس بد اینقدر است که رفاقت این نوجوان که بهشت
 و در و اعانت و در ایشان است تعویذ با زوی حق و نصرت خواهند نصیب و السلام

و جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آید در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق
 امر و عدم آن قائل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالبه لایطاق
 آقا و تکلیف میکنند اقبال بان نمی تواند کرد و گوید و کس کی سیه که حکم نفس همی خورد و خواب چند روز از غنیمت
 دانسته تنگ حکومتی با وجود تمت حکومت بر بند و بود و بدست که از بختین کس چه توقع است فردا دست که بخواهی
 سفیانی ای اتفاق نمک شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر ترا که عمل خواهد بود جهان بدنامی
 سابق در پیش است و اگر از خیا و وفا تغافل خواهند نمود بجات تصور و دوم یعنی از تلقی بقبول خواهد کرد
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بقل و فرست باشد و ترجم خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر
 شناخته با خود یکی ساخته با قضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیده
 عبادت و سعادت دانسته بهر طریقی که تکلیف کند بلا خطای این مراتب اقبال بقبول فرماید اگر چه جمعیت بر تناید
 و این خصوصیات امر و درین فرد خاص متجمع است و منحصر و فقیر با همه بیگانه گی از حال یکی مطلع است پس وفا
 عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و مگر خدمت این چنین عزیزی باید بست و السلام مکتوب **صحت**
و ششم فقر از روی آرزوی نوب یعنی عباد الملک نجاشی حارم بنظر است که وقت مراجعت بجهان نازاره
 مستقر بگذرم و در تضرع اتوقف نموده خبر و رو و خود برسانم و ایشان در تضرع بیایند و بیکد روز ملاقات نموده فقیر
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مداامی
 تو آب قبول نخواهم نمود رضی باشند یا نه اگر شمارا بپس شود نوب را باین شرط رضی ساخته اطلاع و بپیدا حرکت
 بالغ و واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریق حضرت شمارا مستقیم دارد که شغل
 و نیاداری و صحبت بیگانگان طریق بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید
 و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و سمع شده که نوب و مخالف قیله و فیه
 خود را که وجود هر یکی از اینها فایده و دیگر دارد و بنا بر غیر حاضری موقوف بینا چنانچه خطیف شاه حمید که از بیاران طایفه
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنا بر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد رحمان احدی نیز موقوف نخواهد شد پس علی بن ابی طالب و السلام مکتوب
ششم و ششم یعنی سبب که در میان نوب و قرب آن خاص و گوناگون و اشغال آن بزرگ

و در کار با او عهد و پیمان نه که در میان است با او پیمان می آرند در وقت خاص نوب را از بختینی
 متعبد ساخته جواب گرفته بنوب اگر چه جواب و نیاز دارن اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خودی بخند
 و نیز خردا و خرد باشد عمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذرانند و بنوب باید گفت که سمع شده
 که با جابجاء کدورت واقع شده است اگر نفس امر بختین است یعنی رفت و آمد و کار با ایشان بختین
 که از بدین عرصه کسی بخطر نمی آید و باز از آرزو نه سازند و از گفته و رفت و آمد و غرض پرست و بان در دیده
 در احتیاج کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بهر دم بهلری با چیزی نخواهند و حصول مطلب
 حال است و نیز بگویند که تدریجی کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی
 ایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد و پیمان با خدا بنده که بعد ازین بدین و دیانت و عبادت
 اعلی خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشت و هر سمری گردد و در وقت
 تا نایب را پس نشوند و از قلت خرج و خزان تا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم
 سال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر بطراز برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
 بنوب خبر گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بدون فقیر در سر نخواهد شد که در بعضی
 اب حجت است و نمایی از نفسانیت نوشتام بلکه محض البیت است اگر چه بنظر غالب بعد تصدیق ملک
 محبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که نسبت فزونی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشهر طایفه و وجود
 شان از برای خلق مفید باشد مقصود ماست و السلام مکتوب **صحت** و ششم
 بعد از مضامین دشت آیین گذشته برین آنچه گذشته است چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
 است صاحب است صبر کردیم و از جان و قیوم و گریه این بی اعتنائی که نوب با شما کرده اند گویا با فقیر است می
 ایستی که هر دو سر دنیا را آتش میکشیم نوب شد آنچه شد حال لطفی نمائید که ششم ازین قصه ما را بپوش
 است خدا میداند که چه اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کرده ام حالای تمام دست ازین کار و دست
 و اگر هم نباید کشید و دندان بر بیکد فشرده مکر و بات باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
 در روی نوب تا اینجا شده که بزمه شما موقوف شود و چون آنها عبادت است ان الله هو الراق
 ذو القوة المتکبر بقدر دست و پا باید فرمود و بانکه حرکت توانان از جانیاید رفت

وافی و اثبات شریف کرده اند بخیرست میرسد و حلقه شهادت داخل خواهند شد توجه بر طبقه قلب ایشان که اول کار این لطیفه منقول است ضرورت و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و در تریخی آید و شکر باطن نیز مرقوم نمیکرد و هیچ بشوید یا رسالت مانده یا این حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکند مخصوصاً غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و ششم فقیر از طور تحریر شماره دوی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برادر بار آوردم و دوای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد ای حال که شما از در غدر و نایب صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع و اید و بر طبقی که فیما بین ما و شماست تقدضای آن میکند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلقت شما همه منطوق است بنا بر خیرخواهی بنسبت تربیت انهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر طاعت آخر واقع مرخصه لطف انارید زهره رآب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحوم را بیامرز و در بزرگ توجیه کرده الحمد لله که شمول الفضال و الطاف الهی است و از بر خود دار احمد الله علیه و آله و سلم غم الم کرده میشود انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت طریق و سلیمان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان حریره و اخوات پانی پت بهم سلام رسانند مکتوب هفتاد و هشتم برادر من عجب کار نیست که هر واحد از مردم پانی پت بزرگ شکیست شامی آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی دویست شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت بنا و دلیل هم خاطر مردم مرغی نرید که طریق پیران طریق بنام میشوند برای خاطر لیسان و دیگران را آزرده گردان و خود را بدنام ساختن باین کمالات ظاهری و باطنی و دور از عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مر تو قیست که باین مزاج که من دارم متنی از زمین رسد و رتبه از گلاوی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند توقع حیات نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر است که نمیرسد و یا ران میرود و فقیر این بی حقیقت و هیچ کاره یعنی دلیل الله را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و گردن در باطن هرگز نقشی از نقوس صفو کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالی شان این صاحبان که در بر خسته آمده اند با فقیر مشهور است اما اهتمام اخلاص ایشان از نجایستون در یافت که

[illegible]

در مجلدی جمع نمایند و متاعی نگیند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد
ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است
و برای وزن اعمال بمیزان صفت چه ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشیر و آنکه محتاج
بعضی اسرار آن بفارسی بر داشته بمن بدید که اتباع سنت را به از و سید نیست اگر اراده تحریر کند سیر
خلاصه السیر و در نظر بر نشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا در این بید اول چیده شود نسخه شرح
سفر سعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبید بدست می آید از شما کیست از آن
حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق را می شناسم
قدرا از یاد این دو باب و تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه
سیف المسلول را هم در اول ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که بهر پیش
فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند والسلام مکتوب هشتاد و م بر خود دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری و بار بردار مردم بدرقه شام یکشنبه که است و سوم این ماه بود بر دوازده فرام آمده بودند که آثار
ولادت و کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تمیز برگشت کوچ موقوف شد صبح که روشن شد بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار و سید از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین شهر
چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه را از محمد جمیل گرفته گرفتند
احمد الله بنابر رنگ و عار و رفقای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نگرفت بعد قطع مسافت
بسیار و جای که آن سواران توقف کردند این بر خود دار بهر آنرا رسید بقیه طلب نمود و آخر کار بیکبار رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر ولی الله
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فرام آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خود دار با وجود
شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یکشنبه
شمشیر برساند و بهشت بخیر دوخته افراج خوب است و فقیر فتن خود را غسل صحت این بر خود
و گرفت و دست راستش را که کشته می شود از زخم نیست خاطر مع و در کارستانه کوه

خبر آفرین از شهر لشکر که جان و آبروی او سلامت داشت و السلام مکتوب هشتاد و یکم ساق
درین ایام نیست که امر و که بست و هم بهادی لاف می بست بعد از آن کسی صاحب یعنی واده و شایکات
نموده همین وقت یکسر برآمد و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه بانی پت
شد نمود و اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهد رفت و این وقت چه چه از خشمی تبلیل و قرآن مجید
استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم که گزیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف و بطن مزه
و بی برین گذشت که در تحریر نمی آید اما بعد و اما الیه را چون اکنون تمنایین است که خدا بهو جیور یعنی
خلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان در آن خاندان مانده و در فقیر تر حائقی مانده
و این فردا خبر انتقال با هم بسج خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محرمه و مذاب
قلب و تمویز حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نگردیده و مرگ شکسته دلی است و مودر هم مردم محل
نفسیه نسبت طریق که از بدنی را از خود توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و قطع
و این واقیال با خیرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و ننگی
سویانه در کمال متابعت میکنند و آثار غم و فرب معلوم نمیشود و السلام مکتوب هشتاد و دوم
مردم با مردم آنرا و اذیت میسر سبب جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم بهم زنی باکی و گشت
از این کان با ادب و با خور و ان بهر شرفقت زندگی نمایان هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اعانت
است شوم هر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن است باید گوش و غضب غصه را باید
مرد و زبان را از کلمات نالائقی باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
ماند بخانه و از سفر حج که ام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد و بشیر آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
استدانت توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدیدها جاز است تا شیر خور شد از جناب پیر
و کسب است و بد که آنی حل شان و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت
و صدق و اخلاق حسن ملازم گیرید و موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از نینداری ظاهر و نسبت باطن بسیار نمود
و در عدم فرصت حج حقوق والدین و اتکاف برین غم و التماس قبل است اختیار کردن

و مرتکب کار برای ادای مستحق گردیدن از مثل شما بکمال متباعد است باید که بر گردان زمانه صبر نموده
 مانند باب مقامات عالیله رضا بقضار کار فرموده این خطر را ندول بر گردید که فقیر آثار بسیار بدل خواهد
 رسید و از درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
 تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقیع نظر فائده ابر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر ویرین
 هیچ نمی بدود و به وام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقر در تحریر رسم غرا پرسی
 تا خیر از برای آن واقع شده که در علیه خزن دانه تعزیت کردن باعث بیجان غم میگردد که تذکره محاسن
 متوفی را متضمن است و در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم شمول فصل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کرم محاسن
 دارید و تمیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر تزییات باطن که نوشته آید بجاست فقیر هم معلوم
 می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما می شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
 استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تعقیب توجه بیار آن لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر
 میسر میشود و شکایتهای نایا دوری گلباز بهای دوستی است رفته مشتمل بر مذر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بعفو انجا مید و چون این به پروایا خبر از بی ایتامی اخلاص مید و عهده خصومت آنرا
 بر نمی تا بد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دو جهانی از درگاه والسلام مکتوب هشتاد و
 و چهار هم آنچه نوشته آید که درین تنگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد و در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
 چاره بودی و این اندر نزد اخلاصی صاحب باشد که توقع شفقت و اعتماد دارد و من
 میسر خواهد شد و انهم فرستاد خدای تعالی فقیر از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و من
 از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده انشاء الله تعالی رعایتها خواهد
 کرد که شما لا شفاق والدین فراموش نخواهد شد باید که در اخلاص پیران و تعقیب سبق کتاب و توجه خدمت
 والدین بزرگوار خود و رضای والدین وجده شریف بکشید تا شما واد خط بهر سانید یک شخص معتمد را مقرب
 نمایید که جوابها را بنویساید یا هر کس را ز خانه گفتن مناسب نیست والسلام مکتوب هشتاد و
 و پنج خدا شما انهر سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل پاسب خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه بار با صلوات
 می آید باید که از یک داندون غافل نباشید تا فقیر بموضع نیاید به بیت طالبان خدا مشغول باشد

و در که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانم جمع است و فقیر فریب خوش آمد و مغل خود و رضی بسفر حج رفتن
 ایشان شده ام دوستان هندوستان را بنجد اسپرم و فیض طریقه بطریق تسبیح و درم جا و اجماع بنوادم
 سائید اگر خدا او را باز داشت فتوح است و گرنه هر چه با و با و آخر سفر طاعت است و از نهایت تجربه دانی
 حجاب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران و بلی خود معلوم است
 در جایا شدن فقیر در پانی پت حاکم بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از هندو فیان شب و روز خدمت
 میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکار نیاید بگویم بفضل الهی
 معیشت و او همه میسر شد عمر باقی بود و در نه توفیقی نمائده بود و خدا ملاقات روزی کند مکتوب هشتاد و
 و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
 و در که نسبی در امور مملکت نمائده خدا خیر کند و از زیارات شایخ فرخ حاصل نمود و تعلیم طریقه و پیر
 احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود و واحد علی احسانه باید که شما
 معاف گفته فقیر بر سر دیواری حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
 فقر حقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید ز یاد برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود و افراط
 والسلام مکتوب هشتاد و هفت تمام معلوم شد که بنحیر جنازه پادشاه بیگم یعنی والدۀ حضرت مولوی
 الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود و اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
 مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
 پیشروین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام مکتوب هشتاد و هشت تمام بعد حمد و صلوات الله سبحان
 و بحمدان فقیر جانجامان صاحبان اینجا و هندو صامیان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطاعه نمایند که بحجرت
 طاهره مشتمل بر تا کجا طلب مولوی نعیم الله صاحب او صلوات الله الی منتهی منتهی شخصت مراجعت
 و من و ادم او بجانم جل شانۀ آنچه در حق ایشان ببودی و اند بظهور آرد و والدۀ ما بده ایشان نویسد
 این خدمت و سلام رسانند والسلام بر حاشیه رساله مولوی غلام محلی خنده و نعل
 علی سوله سکرده علمای محول جامع مقبول و مقبول بید غلام محلی او صلوات الله الی منتهی که نسبت
 خدمت طریقت این جماعه الی منتهی با من این مکتوب است و انهم مکتوب هشتاد و هشت تمام

وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانند حق انیست که باین همه ایجاز قدر کافیت
 وافی جزایم الله تعالی فیما یجزا اما تعرض بسبب تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین مشکوفین
 اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن شفعین معصمت عمده است بی الاصلاح بین الفخلفین العظیمین فرحهم الله عبدا
 انصف و تم یسف و السلام علی من اتبع الهدی -

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم خدا و رسول و آنچه بنمایند خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا و رسول
 را و بیشتر از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافی است و هر قدر صدرا بیل ثابت نمودن آمده علم
 مستحکم است و عامه مسلمانان باین مکلف نیند - محبت اعمال بیت الهما رو تعظیم صحاب کبار رضی الله
 تعالی عنهم برابر ضرورت و انیست هر طریقی مستقیم که فرما بصورت پل هر طریقی ظهور نماید هرگز درین باب نیست
 و انوعی حاجی از آن هر طریقی مستقیم نیست فرما از اینجا استقامت خواهد گذشت - یکبار از فضیله اربعه ارباب
 جناب امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و ما را محبت دین و احترام صحاب کبار
 امیر سلیمان صلی الله علیه و سلم بفضیله و در بر سر آن بی ادب بنحیر کشیدم با مظهر تمام فریاد برآورد که بجهت
 امام حسن رضی الله عنه از سرین در گذرید بجهت شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرمودند
 فان لی ابلی راسعاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیا الله و محبت ما مشایخ رحمة الله علیهم لازم است
 و در حق پیغمبر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیده فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت
 مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نویسان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده
 و زهد و محاب آن طریقه بآن مقامات و داروات رسیده از اذوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات
 هیچ شبه نیست که باقر بنظر آن علماء و عقلا تهواتر رسیده عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان
 بر آن اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبر در دین از شاخ ایشان عمل بجهت نمودن و تقوی گزین
 و بی وقت تحت مشغورست که محالات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق
 وایت نقیصه فقیه عمل نموده و از محالات معصوم است اجتناب کرده و تسلیم فضیلت است

این کتاب در
 شرح تفسیر
 کتب معتبره
 است و در بیان
 فضیلت صحاب
 کبار و تعظیم
 مقامات ایشان
 است و در بیان
 عقیده تساوی
 با اولیا و
 افضلیت ایشان
 است و در بیان
 عقیده فضیلت
 ایشان است

علی بن ابی طالب و آل و مرقد مقدس است پس آنچه موجب رحمت الهی باشد حرام بود و در حرمت متر است
 و بی نیست گرفت در عرض بیان گفته اند و فی را کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی
 بودند و از فی سبب مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود و او را بعد هم استماع هم
 نشنید معلوم شد که کمال تقوی و استقامت چنین آواز است بزرگان نقشبند که عمل بعزیمت معمول
 در محبت اجتناب از مصلع پیغمبری نمایند که در جواز غنا علماء را اختلاف است و ترک مختلف فیة
 در چنین اذکمال تقوی و کفر خفی اختیار نموده ذکر جبر موقوف داشته اند - مسئله توحید وجودی از ضرورت
 است لسان شریع از آن ساکت است صوفیه علیها از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
 دل بجهت معجزه نده بهمارست رسائل توحید و تحلیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
 به معرفت واقعی ندارد و یکی از علماء در سماعی بود که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر
 و از صوفیه شریکات یافتند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و شریع علیه
 علیه بی باکان ما نیست اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که جناب
 علیه و سلم از معذورانه سکوت داشتند - یکبار فقیر را عربی واقع شد و توفیق منکشف گشت نقیصه
 علم کائنات در آن نقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یا آید الا انی لیا اعراض بجنفحة
 عین و احد و بیانشم که عکوس اسما و صفات و مرتبه علم که باطن وجود است اتمیازی پیدا نموده
 و در منکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه
 مشاهده نمودم که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
 و الملک الودی و پس معارف توحید در آثار سلوک پیش نمی آید و علمی که بی تاویل موافق
 است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیا
 و به باشد الله تعالی هرگاه بنخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از یاد اگر است فرماید فاضله فیض
 و شملات بصورت پیر و مرشد اینها در اقامات ینماید و گاهی بعضی مطالب آن بزرگ بصورت شش
 عمل گشته و اسطوره کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این ساحله هم نمی شود شخصی نزد فقیر
 رفت که شاز که مغلطه کند می گفت من کبرای رفتم ام گشت من بشما و کبر شریف ملاقات

مع التدبیر و صبر و استقامت باید نمود که درین امر کثرت و ارباب سعادت است و دعای خیر و توبه و سجده
و شام و ختم حضرت خواجه گان قدس الشهدا سراییم هر روز پنج مرتبه اهل مشکلات باید خواند نماز تهنید و دو اوده
رکعت هر قدر که آسان باشد بقدرت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
شش رکعت و قی زوال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت
بعد سنت عشاء و سنت عصر و تهنید و وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جز و کلمه تحمید و کلمه توحید
صد بار و سبحان الله و بکبره و وقت جمع و وقت خواب صد بار و دعای توبه که در حدیث صحیح ثابت است معین
ان درین اعمال حضور قلبی ضرورت است حصول فنا که ملاست آن بی شعوری از ماسوا و دوم توبه بخداست
اگرچه درین طریق زود میشود با تحقق و تثبیت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع ملاقه علمی و جوی از دل ریزد
بعد مدت دراز دست میدهد بی سال از خدمت مشایخ کرام رحمۃ الله علیهم کتبیهات طریقہ کردیم و زیاده
از سی سال است که بظاہر حق عزوجل طریقہ یقین می نمایم شصت سال شده باشد که توجہات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بقای قلبی مشرف شده ایم درین مدت مشغول باطن بجهت تمام داشتہ حالاً آثار قلبی
چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بر یقین میشود که ما زین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت
کسی آید سلام میگویی معلوم میشود و گویا برقرار آید توحید سلام گفته است یکبار از آن حالت افاق میشود
گمان می بریم که هنوز زنده ایم و از بنیاد خست سفر بر بسته در وقت ظهور فنا نقد روید تصور غالب می آید که
خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مرحوم جنبانی میگرد و بنحیث
تمام منع کردند و زود مردم خود را منع نمودند که بنحیث مردم جنبانی و فرمودند و در نسبت قنایه ظهور شد
پنداشتم که شمار روزی بهتر اید می نماید پس بنحیث منع نمودم و بنحیث نسبت بقایه ظاهر است و تجلی
عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم بر خیزد و حق این مرتبه ادا کرده باشد شناخت
تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت و ارونی شود امری دشوار است نظر بصیرت تیزتری
تا کیفیات و تجلیات جہاد معلوم گردد بعد حصول مقامات طریقہ احوال سالک مثل مرتبه تصویرات
مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش محفوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی
دیگر تواند گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد و این نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمال است

و درین بین سه رتبه لطافت و سیرت علی عالی در آن حالات شش در درجات و صفات و صفات و صفات
ملاحظه نموده و کیفیات را استواری ساز و واقعات و مساوات که دل خوش کن اطفال طریقہ بود
که شش و پنج درجات و درجات و نکات محض است در خلوتی نشسته بجهت نسبت باطنی و دوام توجیه پیدا
نفس باید پرداخت و اوقات باوای اعمال ظاهری سمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفات
است و حضور و آگاهی است از دوام مراقبه قوت و نسبت باطن و اشرف ملک و ملکوت و بنظر نسبت
و انوار غنیمت دست میدهد و اگر کثرت ذکر تہلیل فنی صفات بشریت و از کثرت در و واقعات نیک از
کثرت افاضل انگار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفات بهم میرسد ذکر تہلیل لمحاظ معنی مفید است
در تہلیل و محض تکرار نقطه سرانیه ثواب آخرت و کفر سیلیات است ذکر نفی و اثبات بحسب نفس کم از سه
صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ نقشبند صلی نفس را شش و ذکر تہلیل
سید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی و توجیه پیدا فیاض رکن طریقہ خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی
عنہ در دم اول بذکر دل ضرورت چون ذکر قوت گیر و آواز اسم ذات اسم خیال رسد پس در نفس
و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بجز و خطور خطره دل را باید گرفت تا دسوس حدیث
صفت هنگامه بر پا کنند مانع از ورود و فیض بجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذبه الهی است
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد و ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
و ایت محفوظ می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکات و درجات و وصف باطن نیست اما در مقامات
و حق اگرچه لطافت و سیرتگی لازم است فی الجملة دست ادراک میرسد لطافت و سیرتگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمال میرسد ملزوم بخاطر می آید که مبادا ترک طریقہ نماید
و شکر الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیہ بنحیث بهم رسانید مقصود با خدا
و در اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است بر یقین و طمانینت از پیش طلب
که در مقامات عالیہ تجدید نقد وقت می شود و اتصال بی کیف مقصود پیدا می شود و اتصال به
کیف بی قیاس است ریبان س را با جان ناس و روح ذاتی شوقی و حضوری بآن میرسد و راه
و حصول کمالات قریب است که مسدود گردد و در طریق مطالبات سلوک مانند درین آخر زمان مستعد دار

درین بین سه رتبه لطافت و سیرت علی عالی در آن حالات شش در درجات و صفات و صفات و صفات
ملاحظه نموده و کیفیات را استواری ساز و واقعات و مساوات که دل خوش کن اطفال طریقہ بود
که شش و پنج درجات و درجات و نکات محض است در خلوتی نشسته بجهت نسبت باطنی و دوام توجیه پیدا
نفس باید پرداخت و اوقات باوای اعمال ظاهری سمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفات
است و حضور و آگاهی است از دوام مراقبه قوت و نسبت باطن و اشرف ملک و ملکوت و بنظر نسبت
و انوار غنیمت دست میدهد و اگر کثرت ذکر تہلیل فنی صفات بشریت و از کثرت در و واقعات نیک از
کثرت افاضل انگار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفات بهم میرسد ذکر تہلیل لمحاظ معنی مفید است
در تہلیل و محض تکرار نقطه سرانیه ثواب آخرت و کفر سیلیات است ذکر نفی و اثبات بحسب نفس کم از سه
صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ نقشبند صلی نفس را شش و ذکر تہلیل
سید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی و توجیه پیدا فیاض رکن طریقہ خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی
عنہ در دم اول بذکر دل ضرورت چون ذکر قوت گیر و آواز اسم ذات اسم خیال رسد پس در نفس
و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بجز و خطور خطره دل را باید گرفت تا دسوس حدیث
صفت هنگامه بر پا کنند مانع از ورود و فیض بجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذبه الهی است
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد و ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
و ایت محفوظ می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکات و درجات و وصف باطن نیست اما در مقامات
و حق اگرچه لطافت و سیرتگی لازم است فی الجملة دست ادراک میرسد لطافت و سیرتگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمال میرسد ملزوم بخاطر می آید که مبادا ترک طریقہ نماید
و شکر الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیہ بنحیث بهم رسانید مقصود با خدا
و در اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است بر یقین و طمانینت از پیش طلب
که در مقامات عالیہ تجدید نقد وقت می شود و اتصال بی کیف مقصود پیدا می شود و اتصال به
کیف بی قیاس است ریبان س را با جان ناس و روح ذاتی شوقی و حضوری بآن میرسد و راه
و حصول کمالات قریب است که مسدود گردد و در طریق مطالبات سلوک مانند درین آخر زمان مستعد دار

از سلوک مقامات کوتاهی نمود و مقصود رسیدن آنهاست و گریه پیش ازین قریب سی سال باشد
 که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیکداشتند فی الحال اگر طالبی صاوق از صاحب فقیر باشد
 و قدم سعی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت و از بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجدی
 رسیدن سخت نموده و کشف هیچ کس سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادر است
 بگفتن بشارت بر خدا افرات و سالک را مغرور نماید نمود تغییر حالات و درود و داروات و دوام توجه الی الله
 و جمیع خاطر و تمیز و اوقات بوظائف عبادات عمده تعالی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ نماید و در جمیع طرق اهل الشکیفات و تصرفات همان نسبت
 شریفه جذب فرماید ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل ایلان و جمیعت که بهر تبه کمالات نبوت
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریق مجدی است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
 گرم که مبتدیان شوق می بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمیعت و طمانیت بود و کمالی نبی اند صاحب
 را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صحیح و نضره بعد از آن صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده
 علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علمای اتباع آموختن بجهت محنت عمل لازم است - علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از بركات این علم نوابیانی افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی
 حسن پیدای شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که می بین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن خلوه
 و بچند واسطه سیر سید بنی معصوم که خطا را بران راه نیست بجهت عمل نمی آید در روایت نه که ناقصان آن قضاة
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه سیر سید بجهت که خطا و صواب
 از شان اوست معمول گردیده است ان شاء الله تعالی ان لا یخلفنا ان تعیننا ان لا یخلفنا ان لا یخلفنا ان لا یخلفنا
 علیه السلام انما یرنی وقت که حلال منقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری
 میباشد بسبب رواج بدعت و در عقد نکاح خللهای آید عورت و تجرید در حق سالکان راه اولیست
 باندکی از تنقیر ساختن و بیجاوات معلوی پر دافتن و در شهر شهرت نداشتن و بیچ ارث و وارث نگذاشتن
 دولتی است پس بزرگ و شریف و در حدیث است قال السبی صلی الله علیه و سلم ان اخفا
 اولیائی عندی المؤمن خفی الخاذه و خط من الصلوة احسن عبادته و اطاعه

در فضیلت
 از صاحب
 از صاحب

فی السوء و کان فی الناس لا یستار به و کان رزقه کفافه یصبر علی ذلک و بعد
 من قال یحلت من ذلک یسأل الله فی کل شئ انشد رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
 و شرف زیارت سبب خدا صلی الله علیه و سلم دریافت ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده و در سرتبه
 سعادوت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل شد بر نیل سوار بودند فرمود آمده فرمودند بیایید
 و شما شانهای خود را با هم چسبانیم تجسیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بچال جهان آنای سرور کائنات
 فی فضل الصلوة و التحیات مشرف شدیم گوید در کنار آنحضرت برابر و از کشیده ام و راحت نفس مبارک
 من سیر درین انشاهن شدیم و پیرزادگان سمرندی در اینجا حاضر اند آنحضرت یکی را سر بآوردن آب
 و ده عرض کردیم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند امثال امرای نمایند پس تریز
 انما آب آوردن سیر خود عرض کردیم یا رسول الله حضرت در حق مجد و اهل ثانی چه میفرمایند
 و در مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردیم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
 است فرمودند اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان الله تعالی و را
 الراه شق و راه الورا خواندم بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح کی از عزیزان پگاه آمده لغت
 من مشب خوابی دیده ام که شمار رویای خوابی دیده آید آن رویا که امست فقیر این رویا پیش و غم بسیار
 محبت شد از نفس مبارک محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من خود را سرباز تو و حضور در یافتم و از
 بیعت با من خواب که بستر نام بیداری است تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود - و من سعی دیدم
 در امرای و سبب چو تیره ایست کلان و اولیا بسیار و رانجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه
 علی بن ابی طالب و حضرت فید قدس السلام برهما جمعی نشسته اند و آثار استغفار از اسوا و کیفیات
 حالات قاریسید الطائفه ظاهر است همه کس از اینجا برخاستند گفتیم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر مومنین
 و من بعضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند حضی کلیم پوش سر و پاره تیره تریه
 و حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این
 است کسی گفت خیر تا بعین ادیس قرنی است اینجا حجه مصفا و کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

در آن چهره درآمدند گفتیم که چاره آنست که کسی گفت امروز غرض حضرت غوث الثقلین است بقریب من شریف
 بروند. و قتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی و متغیر است بوصف سیگوری
 خود را در واقعات مرده می بیند و نیان و بی شعوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر اقصای قلبی تنهایی
 حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست را و قطع علایق و زوال هوا از دل گشت و در اقصای بنیم که سر من
 از تن جدا شد اما کلمه طیبیه بر زبان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام بخیر و تکفین من می نمایند پس چنان
 برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رفته الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست
 تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجا که انباشتند و من بر سر دیواری نشستم ام سنگ و دیگر بوضع می که در حدیث
 ثابت است آمده و غلانی بر زمین زده و درون قبر درآمدند و جان مرا با نیش علامه پیدا شد بواب و سوال کرده
 رفتند و من در قبر با نام تمام نجواب فتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد بخیر و تکفین من بخیر
 که جنازه را بردارند تا گمان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من
 با ایشانست در نیوت رباعی خود بیا در رباعی منظر تشویش چشم و گوش نشوی + سر بایه جوش و خروش
 نشوی + بایه که پایی خود روی تاسر گور + ای جوهر پاک باروشی نشوی + از فطر محبت که فقیر با بجناب
 امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر نشانی نسبت علیه نقشبندی ایشان
 اگر بمقتضای بشریت غشایه بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع با بجناب پیدا گشته با التفات ایشان
 رفع گردد و میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع
 فرمودند ملائق اینهمه ستایش نیستیم - نسبت با بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیه
 را نیازی خاص با بجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جهانی توجه با حضرت واقع میشود و سبب
 حصول شفا میگرد و یکبار قصیده که مطلعش نیست + فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدره زرا گشت
 یا الهی امیر المومنین حیدر + بجناب ایشان عرض نمودم نوازش شما فرمودند - بحجت الله اهل بیت اطهار علی
 تعالی عنهم سو حیدر بان و سر بایه بقای تصدیق و ایقان است پیچ علی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم
 و سید بجات نداریم + نگر و منظر طاعتی در وقت بجا که بجات خود متولای بقراب گذاشت + سحارف
 حضرت محمد رضی الله تعالی عنه سوافق کتاب و مسنت است و حامی که اعتراضات دارد و نموده انوار ایشان

داریم هر چه در دلم با هم نیامده که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده شد و یکبار شخصی آمد
و نیار به بدیه ایشان فرستاد و فرمود بر خاستند که بر طالع فرض شد ساعتی نگذشت بود که باز آمدند گفتند سلسله
سوال کرد آن صقر با و ادم فرستاد از موه ساق گشت یکبار خواستند که او را زکوة نمایند که در او
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب از یکبار می آید که غزیه فقر باب الله الله است بجا همه آمده از
فقر آمدن ری قص و شغب داشتند و در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از آنها نزد یک آید گفته است خاکساران جهان را بختارت سنگه توجه دانی که درین
اگر سواری باشد انگار یکپس نباید نمود درین صورت معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند - روزی
عالمگیر با شاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخت پیر بندگوار بسیر برده
عمر جهانت باقی و بال آخرت بریت اوقات همان بود که بایار بسیر رفت باقی همه بجا صلی و غیره
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بجا اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
باینجه احتیاط و کمال تقوی گای طعام ایشان بخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان انقدر را
باطن می افزاید گو یا طعام نخورده ایم و گانه نماز او کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
و ظهور انوار نسبت تمام شیار ایشان نور شده بود منشوی از محبت شهنشاهین شونده از محبت تلو
شیرین شونده از محبت سر که باطل میشود از محبت خار باطل میشود ایشان بجا پیر خود نشوند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود و در جواب
بزرگان شدند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر
می شود و چون دیده محض آمد احوال معبود تو سریت اول وقت انتقال نواب مکرم خان
کلاه حضرت خواجه احمد بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرست و ریخته چشم کشادند که بزرگ کلاه
بیاید و سله من بدرگاه الهی ذات ایشانست و انوار نسبت قدای نقشبنده و انوار نسبت
و قیامت و کفیات نه تفاوت است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود در انوار پیر

بسیار سبب قرب جان منی قوی شوق است - روزی حضرت شیخ ذریات مزار حضرت سید نواب
خان که در یکجا واقع است رحمة الله علیه رفتند بعد توجه به مزار فرمودند نسبت به مزار بزرگ یکی است
نسبت فقر و دین مزار حضرت سید و نورانیت و لمعان اقدیار تمام وار از حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله
طریق گزشت یکی طریق قادری اخذ کرد و دیگری طریق نقشبندیه اختیار نمود و ایشان فرمودند که
اگر مبارک حضرت خوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیه و قبول
بالحی هر یکی از شیخ طریق جبل المیتین است که بجز قرب فائز میگردد مستفید اگر فیضی حاصل
و فی سعادتی و یکی از ایشان گردید اتفاقات خوث التفیلین بحال متوسطان طریق علیه ایشان
حاجم شد با یکپس از اهل این طریق ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بجا نش مبدل
ست چنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مفلان و صحرایا وقت
بسیار اسباب و اسباب خود بجا محبت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان است و
بسیار حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله
عنه از آن مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی تپی التفاتهای نمایند حضرت خواجه
عنه از آن مزار خود عنایت بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را به اتفاق با سویت
رحمة الله علیه غرض و قوف نسبت این اکابر عبرتیه است که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل
جستای باطنی این عزیزان و قدای صوفیه علیه میتوان گفت که مالمردم را ازین راه بهره نیست
امام بدرالدین رحمة الله علیه در پانی بیت مراقبه نمودیم چند آنکه غور توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
بعد از امتداد بسیار و فقه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهریست معلوم شد که سلوک ایشان
در فقه صوفیه نیست و در راه خدا شهادت رسیدند و در مراتب قرب بطریق صافا فائز
و نه همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جان فدا نمودند و دفعه جذبات عنایات الهی شایسته
فیات قرب فائز گردانید حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریق جدید بیان نموده اند و در
شیخ اسرار معرفت و خواص معلوم طریق خاص دارند باینجه معلوم و کمالات از علماء ربانی اندک شل

مکان کرامت
حضرت سید
نواب مکرم
خان
رحمة الله
عنه
از آن مزار
خود عنایت
بسیار میفرماید
همچنین شیخ
جلال پانی تپی
تلافاتهای
نمایند حضرت
خواجه
عنه از آن مزار
خود عنایت
بسیار است
حضرت خواجه
شمس الدین را
به اتفاق با
سویت
رحمة الله
عنه غرض و
قوف نسبت
این اکابر
عبرتیه است
که زبان از
تقریر آن
لال است
بلکه در
قابل
جستای
باطنی این
عزیزان و
قدای
صوفیه
علیه
توان گفت
که مالمردم
را ازین
راه بهره
نیست
امام
بدرالدین
رحمة الله
عنه در
پانی
بیت
مراقبه
نمودیم
چند آنکه
غور
توجه
کردیم
اثری
از
نسبت
ظاهر
بعد
از
امتداد
بسیار
و
فقه
نسبت
ایشان
در
غایت
لطافت
ظاهریست
معلوم
شد
که
سلوک
ایشان
در
فقه
صوفیه
نیست
و
در
راه
خدا
شهادت
رسیدند
و
در
مراتب
قرب
بطریق
صافا
فائز
و
نه
همچنین
است
احوال
شهیدان
که
در
راه
حق
دفعه
جان
فدا
نمودند
و
دفعه
جذبات
عنایات
الهی
شایسته
فیات
قرب
فائز
گردانید
حضرت
شاه
ولی
الله
محدث
رحمة
الله
طریق
جدید
بیان
نموده
اند
و
در
شیخ
اسرار
معرفت
و
خواص
معلوم
طریق
خاص
دارند
باینجه
معلوم
و
کمالات
از
علماء
ربانی
اندک
شل

ایشان در محققان صوفیه که جامع اند و علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند اولی
خدمت رامی ششایم و بانها ملاقات میشود و انظار آنها مرضی الهی نیست - باقطب لشکر نادر شاه ملاقات
شده بود در یک معامله مهر قاضی لادوری با ایست با وی گفتقم در پاسی از روز کاغذ بمهر قاضی اینجا بجل کرد
آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا پذیرا نده الامر یک ساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار برفنی از در
برای الخا و تشریفی در کار بود در نیم شب او در قلع رفته از بایلین محمد شاه پادشاه که هر شب صحره هزار و پیر
برای صحره سبکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صحره گرفته پروا داشت پادشاه را خبر بشد پنداشت
مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زردیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - ارجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحت الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگرست و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار کار از کمالات و تسبیح و درود و استغفار است و هیچ
داصل ترین حالات که یا حوال قرن اول مشایخ باشد در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کما حقها آورده
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت خود می
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قیامت میدهد - در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الاره و جبهه جز فاقه پیش نیست
جمید باید نمود وارضای این ماه وادامی حق صوم حاصل گرد و یکی از بزرگان این ماه را بصورت مروه
پار ساید پرسید شما از اهل صیام میروید گفت با ضاعت حق صوم ملا خوش نموند مگر حجه الله نقشبند
رحمت الله علیه که بعد از رمضان روزه تو نهند گرفت اما از محبت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم ملا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدر تا بان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهار
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب و ریشان
گشت - شب قدر بر میل بدیست و شبی از شبهای اوتار می شود میست و هفتم سیدین نیست مگر درین شب
بسیب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی
شب قدر درین تاریخ نیز میشود و محبت و حضور ما این ایام ذخیره تمام سال می شود و از بركات است که اگر درین

نصاری و فتوری راه یافته و تمام سال اثران برماند بنده شنیدم زبانی استا خود که از حدیث شریف متعلق
میکرد که اگر این ماه بحیثیت و طاعت بگذرد و در سائر سال تبویق نیک و جمیعت محفوظ میدارد حضرت
رحمت الله علیه در هر سال اعتکاف و عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند که کافی که بمقامات اجازت
در هر سیر رسیدن درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سر فرامی نمودند و تا یک سیر کردند که درین اوقات
در هر علقه مراقبه الهیه حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
بسیب صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر از برکات گردیده - اخوس که تمام سال چهر رمضان
در هر کس و صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده انا اجر می به خالی نیست -
کلمات کیفیات صیام رمضان شریف نذر حضرت شیخ ارشادی نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
است و سر و خلاقی ندارد و کشف و وجدان فقیه پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقر خطا
میشد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود
و بعد در بدین انتظار فته است آنچه گفتیم صحیح است البتة چند روز بحال بنده غایت نموده فرمودند که دید
آن می بیند باز متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
حالات کیفیات در باطن وجود پیدا رود و سپس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم
است بمرض و قوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیا استعدمین حاصل شده تا مسادات لازم آید
و مراقبه مواظبت کنی و با بخاری تضارضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات غایبی گرفت
علیه ان توبی الی الله و انقطاعی زما سو با اذواق و کیفیات از محبت سرشدان حاصل نموده و عباد
شده و اوقات بوفائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند و در مبدأ فیاض بخلی نیست
در هم سالکان است یکی از جمله نعمای الهی و درباره فقر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر
وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایت انیطر بقدر بزرگان این
سال که در وقت ارشاد طالبان مینمایند اقیانوس بنشیند - خاطر قلوب عزیزان زیاده تر ازیشان می شناسم
ابن بطور می نماید با فقر هم مقدمه اند و اندام هم تسلیمیناب پیران کبار سلسله اراض می نمایم

بزرگان طریقات
در این مقامات
بسیب صیام
در هر سال
اعتکاف و عشره
اخیره ماه
رمضان میفرمودند
که کافی که
بمقامات اجازت
در هر سیر رسیدن
درین ایام
بعطای خرقه
تبرک آنها را
سر فرامی نمودند
و تا یک سیر
کردند که درین
اوقات در هر
علقه مراقبه
الهیه حاضر
شوند تا از
ترقیات باطنی
بهره یاب گردند
بعد انقضای
رمضان میفرمودند
که بسیب صیام
نسبت های عزیزان
کثیر الانوار و
پر از برکات
گردیده - اخوس
که تمام سال
چهر رمضان
در هر کس و
صوم هر وقتی
که باشد صفا
حاصل است و از
برکات این
وعده انا اجر
می به خالی
نیست - کلمات
کیفیات صیام
رمضان شریف
نذر حضرت
شیخ ارشادی
نمودند که
معلومات و
وجدانیات
شما تمام
است و سر و
خلاقی ندارد
و کشف و
وجدان فقیه
پیران کبار
خود همیشه
مطابق می
افتاد مگر
یکبار از فقر
خطا میشد
که حضرت
شیخ در حق
بزرگی فرمودند
نسبت شما تا
کمالات
رسیده است
بنده خلاف
آن عرض
نمود و بعد
در بدین
انتظار فته
است آنچه
گفتیم صحیح
است البتة
چند روز
بحال بنده
غایت
نموده
فرمودند
که دید
آن می
بیند
باز
متوقع
الهام
میشود
و باز
استفسار
تعبیرات
حالات
او
میکند
اگر
درین
معامله
الهام
موافق
حالات
کیفیات
در باطن
وجود
پیدا
رود و
پس
بشارت
آن
مقام
میگویم
که
ترا
در
آن
مقام
مناسبتی
بهم
است
بمرض
و
قوف
نه
آنکه
نسبت
باطن
مثل
اولیا
استعدمین
حاصل
شده
تا
مسادات
لازم
آید
و
مراقبه
مواظبت
کنی
و
با
بخاری
تضارضا
پیش
گیری
از
فتوحات
آن
مقام
تمتعات
غایبی
گرفت
علیه
ان
توبی
الی
الله
و
انقطاعی
زما
سو
با
اذواق
و
کیفیات
از
محبت
سرشدان
حاصل
نموده
و
عبادت
در
مقامات
الهیه
ترقیات
نموده
اند
و
در
مبدأ
فیاض
بخلی
نیست
در
هم
سالکان
است
یکی
از
جمله
نعمای
الهی
و
درباره
فقر
که
شکر
آن
مقدور
بیان
نیست
آنست
که
فقیر
وقت
کشف
مقامات
الهیه
مطابق
نفس
الامر
و
تسلیم
سالکان
راه
تا
غایت
انیطر
بقدر
بزرگان
این
سال
که
در
وقت
ارشاد
طالبان
مینمایند
اقیانوس
بنشیند
خاطر
قلوب
عزیزان
زیاده
تر
ازیشان
می
شناسم
ابن
بطور
می
نماید
با
فقر
هم
مقدمه
اند
و
اندام
هم
تسلیمیناب
پیران
کبار
سلسله
ارض می
نمایم

طریق دروغ و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقهاء آموز و وصیحت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث سوا نیت کن اگر
می توانی والا گاهی بجل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بجنس رضا رسوای
اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان سیر کن عقلت چیست که آنرا در معرض بیج آری استطاعت
از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را در حساب در قفاست و در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امر و زجر را مینداز و صحبت مشایخ رسوخ عقیدت پیغمبر که دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور پیر التفات بغیر نهاد و وصیحت او بر نوافل طاعت میفرماتا ممکن است
ادفات بصیر و توکل بسیر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپارد و موت یقین و صدق
و عداد را سرمایه خلوت انگار در دل تو اگر زود نیست عزالت می باید که در قیامت بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با اسباب سنت انبیاست علیه السلام وجه معین که دل را بر آن
اعتماد و بنود منافق توکل و سبیل ارشاد نبود اس المال فقر فراغ بال و جمعیت خاطر است و ولی و ارث
و انتظار بقصد و ناظر مباد جمعیت بتفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و جماعت پیشه
حرص و طمع از دل بر گیر آری از اختیار نا امید باش و بود و نا بود نشان کی شناس در کجایس بچشم حقارت
منگر و نود و از همه کمتر و قاصر شمر و راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف برون ده از اینجا گفتند در روی
آنست که آنچه در سرداری نبی و از آنچه بر سر آید بخی و اندیشه دی و فقر را بر بی بطاعت و عبادت خود
مناز و دیده قصور و نیشی را سرمایه خود ساز و مخالفت نفس چند آنکه بود زیاست اما نه آنقدر که تنگ آید
و نشاء شوق و طاعت نیفر آید گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگرد و یکبار نفس فقیر تمثال گردیده آرزو کرد که هرگز مرا این چنین طعام بخوراند هر مقصود و یکبار در بر آید آن
و آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی قشک گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر
بار خیر آن طعام میانه وقت و شکل داشت که با آن پنج تیر و اندوخته باین عمل شغل گشت طعام

بیت اوی شکر با نمره سائفا می نماید که در صورت بیزگی شکر از دول نمی بر آید طعام لذیذ را با نمره
یا بجزه ساختن نعمت الهی را با خاک انداختن است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند
و کسی می بود دست باز می نمودند نفوس با مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهم که قنای را شکر انگار
در صبر تجر ۶ المراه بلا عیب و سدة الوجه شکری که محض بر زبان بود و شبیه صبر است
می آن در جهان بود بر زیارت مرزات اولیا و روزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
فاتحه در و و بجانب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از غنمی حاصل است اما بتدیان را بنظر فیض
فیض قبول اولیا حصول فیض شمس است اندک حضرت خوابه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که بی و
در حق بیجا انداز عبادت قبول اولیا نیست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید باش که انفعالی مستلزم بود
و در خوش و عدم حفظ مراتب از آنرا و مایه مردم سیکر و در نقد خفیه با باب احتیاج و اوان اسرع است
باب و متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیار و بر ملازمت خفیه و اهل سنت
و طاعت از طاعت هوا و بدعت بداند و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
و افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و مایل کن بر موافقت عمل آن بکوش والا هر قدر که توانا بر آن
عمل کنی اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و از لزوم خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود و فقیر
است البکر که کسب نموده صفائی وقت است و یکسکه چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب سرگردان
باید بود ۵ کار مردان روشنی و گرمی است با کار و نمان حیل و بی شرمیت هر چه گیر مختصر گیر و هر جا
بافتا باش باید که قدر و مقدار خود نصیب احین دارد و نا از مدح مسرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر
حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یکسان سیر باشد و بر آن اعتقاد و یقین دارد
و مرتبه اگر کسی نسبت منقصات یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و دیگران را یقین نیست
و آن یکسان سیر که بودم آنیکه نیم سیر میگوید کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
در مرتبه عظیم دارد و در محبت مشایخ بچو کوه اسخ و استوار باش و حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات
باید که در هر التفات جواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صلی
الله علیه و سلم در آن مجلس ایشان خطاب کردند که مریدان صلابه اب آن نهاد و التفات به و کار و حق آن

شخص و خطاب بسیار بسیار که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده اند که این بیت و جواب آن
 بیت من گم شده ام هر چه بگویم که از گم شدن کان سخن نگویید به راه اوقات زندگانی بگذرید و بگذرید
 و اصل محتاج و ملتی کس نباید شکند و بگوید که بفرموده حق است همانند و در خیر توکل بفرموده خلق و به
 معین بی سوال اگر بر آن اعتمادی نباشد کافی توکل نیست و فتوی که محل شیه نباشد نیز آن قبول
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی چینی است و در اس المال صوفیه بدین جمعیت است بقوت کفاف
 قناعت و زود قطع و قطع باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 خوش میگردد و یکی هر چه می باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 از یار و غیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان باید بود و نوسید و ناپید اسبگر
 زردی من شده و هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندیک و بدو اسبگر استوار نگردد و اگر چه سنگ
 و اگر چه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقه
و انفعال بجز بهتر از غر و طاعت است و مظهر و در حقیقت بر نماز خود سزاوارتر است
 نفس چند نکته تواند که زیادت **و** نفس از در است این کی مرده است و از غم به
 افسرده است لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با در گران فقر و فاقه
 و از بی طاعتی راه نصیرت پیش گرفته شوی و سرکشی تا قار نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که
 یگانه با او بماند و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده سوسن
 طلب جانوقت او را بد بلکه با بی طور هر چه خواهد گفتی آن کند اول او را و عده و اگر باز نماند و مظهر
 باز عده و اگر بایستد فبا و اگر باز تقاضی شود همچنین او را و دست و لعل دارد تا آنکه تیرج آنرا فرستد
 کند چون و اندک هرگز از آنزد و باز نمی ایستد و قتل و اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر چه خواهد و از بد
 مشر و مباح باشد تا باز از وی آن کند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش
 حاضر شد و تمای شیره و بیخ نمود و گفت هر که اینوقت مرا بگویم که خورند هر حاجتی که دارد و اگر و فقیر چون
 قفس از غنای گفتم آن عزیز بسیار تا سف نمود و گفت اگر باین معالیه رود و بدو آگاه فرمایند که خدا
 او را بفرموده که من است و معاندت با او چنان اتفاق شد چنان آن حریف اطلاع کرد و در

نفس چند نکته تواند که زیادت
 و نفس از در است این کی مرده است

شخص و خطاب بسیار بسیار که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده اند که این بیت و جواب آن
 بیت من گم شده ام هر چه بگویم که از گم شدن کان سخن نگویید به راه اوقات زندگانی بگذرید و بگذرید
 و اصل محتاج و ملتی کس نباید شکند و بگوید که بفرموده حق است همانند و در خیر توکل بفرموده خلق و به
 معین بی سوال اگر بر آن اعتمادی نباشد کافی توکل نیست و فتوی که محل شیه نباشد نیز آن قبول
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی چینی است و در اس المال صوفیه بدین جمعیت است بقوت کفاف
 قناعت و زود قطع و قطع باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 خوش میگردد و یکی هر چه می باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 از یار و غیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان باید بود و نوسید و ناپید اسبگر
 زردی من شده و هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندیک و بدو اسبگر استوار نگردد و اگر چه سنگ
 و اگر چه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقه
و انفعال بجز بهتر از غر و طاعت است و مظهر و در حقیقت بر نماز خود سزاوارتر است
 نفس چند نکته تواند که زیادت **و** نفس از در است این کی مرده است و از غم به
 افسرده است لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با در گران فقر و فاقه
 و از بی طاعتی راه نصیرت پیش گرفته شوی و سرکشی تا قار نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که
 یگانه با او بماند و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده سوسن
 طلب جانوقت او را بد بلکه با بی طور هر چه خواهد گفتی آن کند اول او را و عده و اگر باز نماند و مظهر
 باز عده و اگر بایستد فبا و اگر باز تقاضی شود همچنین او را و دست و لعل دارد تا آنکه تیرج آنرا فرستد
 کند چون و اندک هرگز از آنزد و باز نمی ایستد و قتل و اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر چه خواهد و از بد
 مشر و مباح باشد تا باز از وی آن کند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش
 حاضر شد و تمای شیره و بیخ نمود و گفت هر که اینوقت مرا بگویم که خورند هر حاجتی که دارد و اگر و فقیر چون
 قفس از غنای گفتم آن عزیز بسیار تا سف نمود و گفت اگر باین معالیه رود و بدو آگاه فرمایند که خدا
 او را بفرموده که من است و معاندت با او چنان اتفاق شد چنان آن حریف اطلاع کرد و در

و این بیت و جواب آن
 بیت من گم شده ام هر چه بگویم که از گم شدن کان سخن نگویید به راه اوقات زندگانی بگذرید و بگذرید
 و اصل محتاج و ملتی کس نباید شکند و بگوید که بفرموده حق است همانند و در خیر توکل بفرموده خلق و به
 معین بی سوال اگر بر آن اعتمادی نباشد کافی توکل نیست و فتوی که محل شیه نباشد نیز آن قبول
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی چینی است و در اس المال صوفیه بدین جمعیت است بقوت کفاف
 قناعت و زود قطع و قطع باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 خوش میگردد و یکی هر چه می باید بروقت هدیه میشود و هم نهال مع از زمین دل ستاصل و ناپید اسبگر
 از یار و غیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان باید بود و نوسید و ناپید اسبگر
 زردی من شده و هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندیک و بدو اسبگر استوار نگردد و اگر چه سنگ
 و اگر چه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقه
و انفعال بجز بهتر از غر و طاعت است و مظهر و در حقیقت بر نماز خود سزاوارتر است
 نفس چند نکته تواند که زیادت **و** نفس از در است این کی مرده است و از غم به
 افسرده است لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با در گران فقر و فاقه
 و از بی طاعتی راه نصیرت پیش گرفته شوی و سرکشی تا قار نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که
 یگانه با او بماند و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده سوسن
 طلب جانوقت او را بد بلکه با بی طور هر چه خواهد گفتی آن کند اول او را و عده و اگر باز نماند و مظهر
 باز عده و اگر بایستد فبا و اگر باز تقاضی شود همچنین او را و دست و لعل دارد تا آنکه تیرج آنرا فرستد
 کند چون و اندک هرگز از آنزد و باز نمی ایستد و قتل و اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر چه خواهد و از بد
 مشر و مباح باشد تا باز از وی آن کند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش
 حاضر شد و تمای شیره و بیخ نمود و گفت هر که اینوقت مرا بگویم که خورند هر حاجتی که دارد و اگر و فقیر چون
 قفس از غنای گفتم آن عزیز بسیار تا سف نمود و گفت اگر باین معالیه رود و بدو آگاه فرمایند که خدا
 او را بفرموده که من است و معاندت با او چنان اتفاق شد چنان آن حریف اطلاع کرد و در

موسم دیر کا تیب قاضی ثناء اللہ پانی تی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

اول به لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
حق و باطل و توحید و جودی و شهودی و مسلمیه جبر و قدر و دیگر
مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

خبر از آنکه از این بشارت می نمودند و فری و زاری و گریه های بسیار می نمودند و می فرمودند که ای خداوند تعالی تفصیلات تو پیش
فقرت داشت که بجهول نمی پوست با سلام حقیقی شرف ساخت از علم خدا و فرخنده و بر عقل نیک استقامت کرمت فرمود از لوازم علم
از شرف و تصرف و کرمت عنایت نمود و صلی را بجهت کسب فیوض نزدینده فرستاد و بمقامات طایفه رسانیده بیدایت راه و مقرر گردید
و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را نگذاشت از روی غایبه گزشتاد ظاهری که در قرب آبی درجه علیا و در ویزگان فقیر
شهادت پرشیده اند اما فقیر بر ناتوانم و ضعف و رعایت قوت و جبار درین وقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاہر شمس می نماید
از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب نقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که
میرساند مرگ است که بدین عزیزان سر و میگرداند فقیر شاک زیارت ارجاع طیبه کبری مرگ است و سخت آرزو دارد که بدین
خدا شرف گردد علیها الصلوٰه و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین هدی الکبر و امام حسن مجتبی علیه السلام حضرت حمید و حضرت شهاب
و حضرت محمد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر خجسته این اکابر بجهت خاص و اورد رضی الله تعالی عنهم اجمعین
حضرت ایشان بر منصف ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که با عقلانی
عبادت از حصول مرتبه فنا فی الله است انعام یافته و درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گردانید شب چارشنبه بستم محرم
صد و نود و پنج حجری پاسی از شب گذشت چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده
بیانید کس درون و آمدن یکی از آنها منغل و ولایت نای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند منغل پرسید که
شما می فرمودند کسی دو کس دیگر گفتند بی امر از اجا تاجان ایشان اند پس آن بدخت گوله طما پنجه بر حضرت ایشان زد و گوله بر
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجنگ افتادند بمردم خبر شد جرح حاضر آمد جمیع نواب و
جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشتیاق مرگ این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیدانم اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود و فرمود
آئی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم بهر صورت جرح دیگر نیست شخصی که از کتاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بمل
شما نیز معاف فرمایند سه روز بقیه حیات بودند هر روز ضعیف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد و روز
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز را ناقضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسلمان
اگر عیار قوت برداشتن سر نباشد نماز سو قوت باید داشت و بشاره ابر و او آنگشت شمارا درین مسله چه معلوم است عرض نمود
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز بهر دوست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجہ نقشبند
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز پنج قدر باقی است عرض نمودم چهار گتری فرمودند هنوز
وقت نماز مغرب شب شنبه که بگاه و هم محرم بود و دوسه بار نفس کشیدند نمودند و جان مبارک الهام داد و الی انتقال فرمود
حالی عنه و جواه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته شده اول آیه شریفه اول
لکون انهم الله دوم بحدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنه از آن صاحب که حبیب خدا صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم وفات حضرت ایشان است عاشق حسین و عاشق شهادت

اعتماد دارد و لا ینظر و الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلام
 الحکمة ضالة الحکیم حید و جد هافو احتیاج و السلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل و بر الاعتصام
 مخد و ما مقرر عقل است لیس فی نفسه لیس و له من علقه الیس پس ممکن را نسبتی با
 که فی نفسه او الیس و وجود ثابت باشد و واجب بوجود تحقق نباشد موجود و نبود و تا موجود نباشد هیچ
 بروی حمل نتوان کرد که برای حمل الجمالی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او
 و زید را نیز نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی نحن اقرب الیه
 من جمیع الوجودین پس کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاج است بواجب و بر قیاس محتاج بواجب
 یا نه بعضی شکلان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال نمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست
 قول برخلاف جمهور عقلا استعمار عالم از صنایع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است
 قال عز وجل لا اله الا الله انتم افقر الی الله و الله هو الغنی الخیر منکم لکن قالوا
 این قول برای بعضی ازین قباحت تشبیه و امثال قائل شده تا اوام احتیاج ثابت شود و در واقع
 اثبات دوام احتیاج احتیاج انچه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب نسبت کوزه و کلال را با آن
 چه مشابست ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الی است جل سلطان و صوره
 کوزه که عرض است و وضع نیز مخلوق حق اند بخانه مگر آنکه حرکات و است کلال بنا بر جری عادت الی غیر
 از عادات آن صورت آمده باز آن حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از استعدادات واقع شده نیز مخلوق حق
 جل و عللا و سبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند
 مناقی آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و تص
 عقل است و ما للتراب و رب الارباب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی است معلوم الانیثیه
 مجهول الکلیفیه که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لکن کینه شئی که لانی الذات و لانی
 الصفات و لانی النسب و لانی الاعتبارات و لانی شئی من الاشیا و نسبت چگونگی با تو از مرغی نشان
 که با عقلا و جم آشیانه با عتقا است نامی پیش مردم نام مرغی من بود آن نام هم گم و وضع نیست که
 و بقا هم محتاج است به ذات موجوده خود که بقا عبادت است از وجود ذات ثانی و چون ممکن وجود دارد

فان شخصی نیست و زمان ثانی چنانچه مقتضای باقیات باقیات از زمان ثانی نشود و در انچه
 هم اگر بقا حرکت فکری می بود نیز حقیقت امکانی مقتضی وجود فی تو نیست که رجال آنکه این مذهب
 است که فلک عاودت زمانی است قال الله تعالی فقف عن سبعم سنهوا و یس فی یوم صیبت
 است فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
 است زمانه غیر فلک ممکن و زمان ثانی هم وجود را تقاضای کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب
 و در قلب ما نیست لازم آید و آنچه میگویند الشئی عالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند ممکن محض
 و بدین سابق و لاحق مراد اینجا واجب با تعبیر است یعنی واجب است با تقاضای علت خود و با تقاضا
 نیست و در آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شأنه تا وقتی که هر
 در واجب فاضله وجود داشته ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان شویچ اثری از ممکن
 در صفت کار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زنی است که بقایه آفتاب روشن شده تا وقتی که بقا باقیست
 و باقیست و چون غباری یا باری بمان آید و مقابل غبار نور و روشنی اثر هیچ نماند پس او چنان
 و سان چون کالبد به کالبد از وی پذیرد آید پس با یعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
 می زمین است ظل آفتاب میگویند نه با یعنی که ممکن را با واجب مانند و مشابست چنانچه ظل
 اصل را اینجا است هیچ مانند و مشابستی نیست بلکه با یعنی که چنانچه ظل هیچ حقیقی و اصلی نیست وجود او
 و وجود اصل است چنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که باقیست
 ممکن فی نفسه تحقق ندارد وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض فایض گشته امر است از شرعی چیزی
 و می منتقم نشده و ما بالوجودیه و نشا از شرع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسید
 هم بدست این تنبیه پس وجود ممکن بمعنی ما بالوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفاتی
 صفات او سوال وجود ممکن بدینی است کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن جو مصدر
 کرده حکم بوجود دیت او میکنند پس اگر ذات واجب تعالی شان نشا این استرا باشد باید که منکر
 صانع شرع وجود کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز نشا
 شرع بر نهان شده باشد و استرا کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آینه

بیت المعورکه و آسمان هفتم است کیان است نما الفرق منیا جواب اول آنکه تکلیف ملاطقات جائز است
 اما تفصیلا واقع نیست کریمه ولا تفعل لاهلا لاطاقة لذابه بر جواز عدم وقوع آن ولالت وارو شایان آنکه
 ممرات توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر چیزی عاده قدرت متدبر بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
 عید نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لهذا بر چیزی عاده حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور
 فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور غرض خود را بلی تحفیض نظر بر اسکان حقیقی بعین شغف شود
 خلافا لصاحبه و نظر بر امتناع عادی فی الفوجا حث گردد و کفار لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال بیان آورد
 بر الوهیل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم زلی ایمان او مقدور بود و اگر ایمان می آورد
 انقلاب علم بجهل لازم می آید پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم بحسب ان ربه و رب
 الخزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور کوشکوفه
 قَبْرُهَا وَصَبَّاحُ مَقْدِمِهَا بِفَوْقَانِ فِی یَوْمِئِذٍ اِذَنْ اَللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَهُ وَیَذْکُرَ فِیْهَا اَللّٰهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیْهَا
 بِاَعْدُوْا اَصْحٰبَ رِجَالٍ لَا تَلْفِیْهِمْ بَحَارَةٌ وَلَا یَبْغِیْ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنْ ثَمَرِهَا
 اِیَّوْمًا سَلَبَ فِیْهَا الْقُلُوْبُ وَالْاَبْصَارُ فِیْهَا اَللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا وَیَزِیْدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ یُرِیْ
 مَن یَّشَآءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ وَجِہ تَقْدِیْمِ چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده وَالَّذِیْنَ لَقْنَا اَعْمَالَهُمْ کَسْرًا
 بِرِیْقَةٍ یَّحْسِبُ الظَّالِمُ اِذَا جَآءَهُمْ نَجْدٌ مِّنْ نَّبِیٍّ اَوْ جَدَّ لَهُ نَبِیُّا وَوَجَدَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ فَوْقَ حِسَابِهِ وَاللّٰهُ
 اَحْسَنُ اَوْ ظَلَمَاتٍ فِی بَحْرٍ مَّجِیٍّ یَنْشُرُهُمْ مِّنْ مُّوْجٍ مَّوْجٍ مَّزْمُوْمٍ مَّزْمُوْمٍ سَکَابَ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ
 بَعْضٍ اِذَا اُخْرِجَ یَدُهُمْ یُکَلِّمُهَا وَمَنْ لَّوْ یَجْعَلُ اللّٰهُ لَهٗ نُقْرًا مَّا لَمْ یَنْفُذْ وَجِہ تَعْلُقِ اِنْ اِیَّتِهَا
 سبق چه باشد **جواب** والله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر شده است
 قوله تعالی فِی یَوْمِئِذٍ اِذَنْ اَللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَهُ کوشکوفه فیهما مصباح نیست بلکه
 ظرف تعلق است بقوله تعالی یُسَبِّحُ لَهُ فیهما مصباح نیست بلکه
 تا فرش بودن او تعالی وجود ما بهیات و قیوم اشیا برایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی
 علی العموم نیست مخصوص است بهر گزیده بصارت کرامت فرماید و هدایتش خواند
 و التزم مساجد که بیعت واجب تغلیف

سکن اهل امت اند فیسبح له فیهما بالتسکیر و الاصل الی الله دلیل است بر نیکی
 و توفیق حصول معرفت مصاحبت مهران خداست که بدوام ذکر و آنگهی موصوف اند بچاک لا یکنون
 و لا ینکون عن ذکر الله عبارت از دوام آنگاهی شان است و اینجا اشارت است بآنکه تجانی عن
 خود و اجتناب از فضول مشاجات مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از اینجا
 مع تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از اید حق غافل نمیکند قول
 اَللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا و عده نعمای بهشت است قوله تعالی وَ اَلَّذِیْنَ لَقْنَا اَعْمَالَهُمْ کَسْرًا
 و اشارت است بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی وَالَّذِیْنَ لَقْنَا اَعْمَالَهُمْ کَسْرًا
 و این بیان است این مدعا را که ریاضات کفار و اعمال شان شمر خوان نمیشود و تقدیر کلام آنست
 لَقْنَا اَعْمَالَهُمْ کَسْرًا و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر
 من معلوم میشود مثل صدقات و صلوات رحم و کف نفس از اید از غلظت و عدالت و ترحم و مانند آن
 و این شمر قبول اعمال است لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سلب است که از دور خسته را امیدوار
 و سلب کند چون نزدیک بوی رسد بجز خست و اندوه ناخیزه و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم
 و این طایفه اعمال شان مانند حال ظلمات است غلظت بجز غلظت موجی که آن دریا را پوشیده
 است و بی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا و ظلمات بعضا فوق بعض اشارت چهار وجه ظلمت که
 ظاهر شده اول ظلمت غلظت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و مصاحبت شان در
 عالم امر سرایت کرده این ظلمت بنظر ظلمت دریاست و دوم ظلمت کفر سوء ظلمت معاصی قبا
 و این هر دو ظلمت از آنها ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا - چهارم ظلمت موانع خفا
 و این بکر در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا لیتینا کما لیتینا فلا ناخلفینا یا لیتینا
 و بعد المتبرین فین فیلشن انفسن من هه این بشا ابر است که بالا آن سایه کرده و الله اعلم
 و سوم نیز بجز غلظت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجذوب
 و التزم مساجد که بیعت واجب تغلیف

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود و انجبت بحاجت آن پیر دانت به دوم معاف دارند اکنون
 در قهر و کینه و ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترجمه نمودم اگر ظاهری رفته باشد معلوم
 ما کان منه صوابه من الله ومن مشائخی و ما کان منه خطاء فمینی و المستقول من الله
 و الغفلة ان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از سه لطیفه پنج اذن
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو ساریست
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود در آنست پنج لطیفه عالم امر را پنجاه آفتاب بر فلک
 و بسبب مقابله و صفای آینه بجای آفتاب در آینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آینه پدید
 میگردد و حال آنکه آفتاب زایع خود بهبوط نموده بچنین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و رخی و رخی که در
 فوق العرش است کریمه قل ان الله و هو من امری و ما اقر بکم من العلم الا فلیت که در شان آنکه
 درین آینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس و بدن انسانی بهیود شده و آنچه در احادیث وارد شده
 مانند الموت روح انسانی را از بدن ترحیم میکند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینها از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست پس باید
 که تا لطافت عشره انسانی مزرکی و صفاتش و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر و ابتدا به
 لطافت عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل کامل تصفیه لطافت بهم میرسد و لطافت
 عالم امر هنوز مکرر و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و رفاق صوفی می بیند که
 می بیند یا تمنا نقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر قافی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم
 امر می پردازند و در طریق نقشبندیه که اقرب طرق است اول تبرکیه عالم امر می پردازند و انوارشان در قلب
 روح و سر خود و خودی بنید و آنرا سیر نفس میگویند و سفر در وطن تیر گویند که سکن بیضه ایاک
 فی لا کاف و فی آنقبهم تر و صوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما نقشبندیه بعد از ترکیه لطافت
 امر به تصفیه نفس و عناصری می پردازند و بعد از آن با هم غلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق
 موجود است و وسای او تعالی بحکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت بعد از صفات ثانیه حقیقیه
 و خارج اند و بر صفات هم دارند یعنی آنکه نشان از شریکشان و خارج موجود است و صوفیه وجود

سیر قافی و سیر نفس

ذات را به ذات می گویند و در خارج صفات پنج خیر الایات وجودی گفته و گفته اند که حق تعالی چون
 صفات و در اجمال و اندسته مرتبه اجمال علی و وحدت میگویند و چون تفصیل و اندسته مرتبه تفصیل علی را
 میگویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم محقق اند یعنی روحی و تعیین مثالی و تعیین جسمی
 و این را شش مراتب خمس و حضرات خمس گویند و چون عکس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات
 و صفات را اید بر ذات اند یعنی ذات و اندک اند تا کل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات
 وجودی دارند میگویند الاحیان ما شئت را شئت الوجود اما حضرت مجدد و امثال ایشان
 قویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائده بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست که
 صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انکار علم میکند آن را نشان
 میگویند و گذشتان انجوده و القدره و التسع و البصر و الارادة و الکلام و التکوین صفات گویا فرغ شد و
 آنرا غرض که اعتبارات سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده عکس
 در شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات
 می کنند و اعتبارات شیونات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تفاوت صفات از ذات
 که مصدر شمس و قبایع اند عکس صفات نمی گویند و تجاشی میکند از آنکه گناس خیس را حاکمی صفات
 می گویند مگر جماعه معصومین اعنی انبیاء و ملائکه را برای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
 است و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عبارات اند از صفات
 علم موجود اند و جهت تقابل غنایت با نوا صفات منور شده اند آن ظلال سر ریاضات و سبایات و عینیت
 ذات اند و خارج حقیقی نزد حضرت مجدد و صفات و صفات ثانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارج که ظلال
 حق تعالی عکس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و غشا احکام و آثار بقدرت کامله و گردانیده
 صورت به دست گرفتن محض خطاست بهر از دست باید گرفت و چون عالم عکس ظلال اند و ظلال عکس
 صفات اند و صفات عکس شیونات و شیونات منسلج در ذات حق تعالی از ذات ممکن ممکن قریب
 است از صفات که حضرت مجدد فرموده اند که هر چند الله تعالی درین از متغایرانی اقرب غایت اند و در نفس
 است بین المتغایرین تصویری تواند کرد و لیکن نظر شخصی ظاهر شد که اصل نسبت فعل از ذات فعل قریب است

نمایان

نمایان

نمایان

واصل الاصل نسبت نفل از نفس نفل و از اصل او قریب ترست و بکذا اصل الاصل اقرب است نسبت
 نفل از اصل او و اصل اصل او اگر خواهی که مدعی بر اعتدال سازی میتوان ساخت باین تقریر که بر سر
 حمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع حمل اولی اتم محکم نیست و سلب بسیط محکم
 در وقت عدم از غیر نیز بدیهه و صادق نیست و در یس نیز صادق است پس اول باید که زید را از علت خود
 نسبتی بر سر که شمر وجود او باشد بعد از زید بگفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعد است و مقدم است بر حمل
 و بی بر وی پس علت اقرب از ذات او انچه تقریرات برای ایمان قلب مشکک است و اگر نه که میسر
 تحقق اقرب است از رتبه برای ایمان بالغیب کافیت آتی بلکه در با وجود اقربیت و
 نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت است از واجب علم
 علم ممکن غیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول
 رسول الله صلی الله علیه وسلم حجاب به انوار کنایه باشد از علم که علم بانور تفسیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم
 ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور ظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلماتی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجاب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
 اسم المفضل ظلماتی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیای را نابینان نشان گذاشت تا حجاب از میان بردارند و آتش
 محبت و الهامی سالکان افزون بر نسبت عشق آن شعله است آن چون بر فروخت و هر چه جزع عشوق باقی
 جمله سوخت و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون سمیت بیچون دست و
 بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست و پد مرتب غیر تنهایی دارد لایزال عبادی یتقرب الی
 بالنعوا قل از ان خبر سید بهر پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد و ظلال را در عالم مثال بصورت
 دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بنید که بقوت سیر میکنند تا بحدیکه دایره ظلال رسیده خود را واصل بدان و در
 پستتر متلون بلون ظلال پستتر محمل دفعی در آن و باقی بقا آن بنید و همچنین بنید خود را که سیر میکنند و اوصول
 آن تا انتها و دایره ظلال بقدر حوصله خود و ما کتب که و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد -
 نسبت به منش فانی دارد و سدی را سخن پایان به بمر تشره مستقی دور یا چنان باقی به فنا قلب
 روح و در نفی و اضفی و ظلال اسما و صفات الهی در همین جا دست میدهد مگر انشی را با لایز بهر سالی است

در دایره ظلال که مبادی تعینات کمالات است طریقیها و ملائکه سیر و وصول آن که اسما و صفات اند و حق
 انوار که ان مبادی تعینات انبیا است علیهم السلام و وصول بدان با اوصاف مختص بانبیا است علیهم السلام
 و اگر از اوصاف نیشو و گزیرا و ثلث و طفیل تجت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا است بحسب تصور
 حسب بطون و منی غفور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یکی قیام بذات آن و بقی است
 بطون بیگونی پس دو وجه اعتبار مصدر ثبوت آثار و حیثیت تربیت کمالات و آن دو وجهی است و از تصور
 کمالات اسما و صفات با اعتبار تصور مبادی تعینات انبیا اند و حصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت
 انوار و در حق نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا
 و در اسما و صفات با اعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت طهارت
 و در مقام اولی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول بدان مقام با اوصاف تعلق دارد و
 سبب نبوت انبیا اگر ام سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق ولایت
 است و اتم ترین از امتان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان وجه و اوصول میشود بلکه بگویند که
 طریقی که از انجیل و کتب کنایه ازین مقام است ارباب کمالات ولایت اصحاب یحیی اند و مثله که در کتب
 و کتب و کتب و کتب از انجیل و کتب و ارباب کمالات نبوت مقررین اند مثله که در کتب و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب از انجیل و کتب یعنی من است محمد صلی الله علیه وسلم و هم الصحابه و کثیرین از انبیا
 و من اتباع الشایعین و جماعه فی آخر الدیور بعد تجدید الدین بعد الف ستمه من الجوده و کمالات نبوت تعالی
 است بهر پرده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات او و العزم و حسی است از دایره کمالات نبوت
 و در انرا با هم مثل ابره و استرست و مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی لا بصا
 و بعد کمالات ثلثه انچه از کمالات قدسی آیات حضرت مجدد و حضرت الیثان عروه الوثقی و از سال
 و بعد حضرت دلیل الله الصمد عبد الماحد ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت الیثان شیب
 و در دوره پیش می آیند و تقدیم و تأخیر تسلیم آن بهر دوره پیران مناسب مسلمات احتیاطی
 حقیقت کبریا که از سر اوقات غفلت که با وجود معرفت بیچون تعبیر نمایند و با آنرا ازان حقیقت
 است که از بعد وسعت بیچون تعبیر فرموده اند و الا حقان حقیقت حلاوت است که از یکسان است

در دایره ظلال

در دایره ظلال

بجای تعمیر فرموده اند بالاتر از آن مقام معبودیت حرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر
 نظری است اگر سیر شروع بلا بودی اگر انهم نبودی و دیگر قدم گاه تا حقیقت صله است که منتهای مقام
 عابدیت است میفرمایند وقف با محمد فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صله
 چون نگاه نیست آن صله است که از مرتب واجب برای مرتبه تشریف صادر میشود و در جمیع کلمات
 مکتوبه وارد محبت است که خلعت حیطان و از ره است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی
 گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود و آن مرکز و از ره ظاهر می شود که حیطان آن صرف محبت است
 که مبدأ تعین موسی علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوسیت است چون بدان مرکز
 رسیده می شود و آن مرکز هم و از ره ظاهر میشود که حیطان آن محبوسیت منزه است که از حقیقت محمدی و ولایت محمدی
 گویند و آن مرکز می باشد تعین جمعی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوسیت
 صرف است که از حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک و احمد صلی
 علیه و سلم و زمین و از ره محبت با چون با جهل بی ملاحظه خلعت و محبت و محبوسیت صوفی متوجه میشود و سیر در تعین
 جمعی گروه باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات
 انبیاء مقامات تعین است که آنجا سیر قدسی را گنجایش نیست اگر سیر شروع شود سیر نظری میسر شود و آن ارتضال
 سرور و پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که مع الله وقت لا یسبغ فیها ملک مقرب و لا بنی مرسل
 اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور را بطیف اول علیه السلام ازین خوان
 نعمت اولش عطا گشته است اگر باوش هم در پیرزن و بیاید تو ای خواجه سبب مکن غفلت سرور انبیاء
 از بیجاان هر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم و در پهلوی حقیقت قرآن
 و از ره سیف قلع و در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر اسبب قاطع موجب از اسما و صفات از قبیل
 ولایت کبری چون نفس را فنا اتم آنجا است میدهند نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا و شنبه بیجا
 می خلد که حل آن از مکتب حضرت بدست نیامده شب اول آنکه حضرت مجتهد زاهد را بابت حقیقت محمدی
 صفت اعظم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریق و غیر آن بیان فرموده است پس نشان اعظم ظاهر شده است حقیقت
 ظاهر ظاهر شده و در حقیقت حقیقت مکتوبات بیان فرموده اند که گاه باشد که نفس بصورت اصل ظاهر

ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و ولایت محمدی

حقیقت صوم

بشود و پسر چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنجا پیش ازین ظاهر شده بود و ظل بود اصل نیست اینها
 صفت اعظم را و ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مرئی صفت العلم است رسیدیم دریافت
 حقیقت محمدی نیست پس چون نشان جامعه رسیدیم که نشان العلم خبر ولایت از اجزای او دریافت شد
 حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر مکتوبات ظاهر شده که تعین اول تعین
 بودی است و پسر ازین ظاهر شده که تعین اول تعین جمعی است و شاید این مقال فرموده اند حدیث قدس
 گفت کنز الخفیاء فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
 سر برنده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در از ره حسب تفصیل
 سر بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که نشان العلم جامه ظل تعین جمعی باشد که سابق بصورت اصل
 و در ادامه بوده بود و این روان باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم همین ذات است بخاطر
 اعتباری و صفت محباز صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفت اعظم باشد و آنچه دویم است
 کلمات نبوت عبارت است از تجلی ذات بخت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبری
 و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در ششون و اعتبارات من حیث الظهور
 و الباطن پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بخت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
 به معنی وارد پس در راه العبادات قرب حقیقت کعبه عبارت از سلاوقات عظمت و کبریا است و این اضافت
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سلاوقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر از کرم العظیم
 اعظم الکبریا اند اطلاق سلاوقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا رد افی
 و العفة ازاری فمن نازعنی فیها اخط فی ناری انار و در اینجا چه سائر بدن انسان اند
 و همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصا حیت قال لا تدركه الا بصفاة
 اطلاق سلاوقات مجسم گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صوم و صمت همچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفا
 طیبیه است که صفا لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و لا یکن له کفول احد
 و صمت و محبوسیت و ملاحظه است که کلمات اضافیه تعقیق آن از مکتوبات نبوت که عمل ذات

بخت است چه معنی دارد و مگر صوفی و ریاضات رجوع تعمیری میکند این شبه ثانی بنجاب ایشان عرض کرده بودم
 ارشاد فرمودند که فی الواقع تحقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دوازده صفات اندازد دلالت کبری لیکن شاید که
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تفصیل کمالات نبوت لهذا حصول این دلالت بعد حصول کمالات
 باشد لیکن در اصل این هر دو شبهه بجز بنابر نظیر گذشته و از آن جهت حضرت ایشان شنیدیم هم عرض کرده بودم
 و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده قلم فرمودند و گفتند که شاید بخواهند و آن است که ذات حق سبحا
 و خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم
 در خارج موجود اند و بدین طوری که انتشار استرغ آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که نبرد موجود
 در آن موطن ابوت زید مگر در آنهم موجود است یعنی که انتشار استرغ آن در آن موطن موجود است و همی
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با غیر نسبتی است که اگر عاقل
 موجود شود حکم کند یا بوزیر مگر در حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و مسا
 شان هیچ چیز در آن معنی موجود نیست پس هر چه حق سبحانه ذات او و صفات او و اجمال او و تفصیل او متعلق شده
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه نقایض
 صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دوازده خلل ناشی گشته و از دوازده خلل دوازده امکان در مرتبه علم پدید
 و در خارج ظنی بوجود ظنی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر
 ظاهر گشته که ممکنات را سوار مرتبه علم و وجود ظنی و وجودی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
 و موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم و اجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از حیض باوج سیر و دونه انقلاب مابیت است که ممکن و واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که مجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المراء مع من احب بنده را باطلال اسما
 و صفات و ذات واجب معینی بچون حاصل میشود و ترقی در آن معیته در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و تمثال و قنایده میشود و بچون بصورت چونی بنظر کشی و دیدن
 چنانچه یوسف علیه السلام بقرت و سابل را سیرین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید
 بصورت نشان پناه قام و به فرشته چون در عالم مثال بصورت چونی و دیدن میشود و اکنون باید دانست

عالم فانی
 و موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم و اجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از حیض باوج سیر و دونه انقلاب مابیت است که ممکن و واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که مجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المراء مع من احب بنده را باطلال اسما
 و صفات و ذات واجب معینی بچون حاصل میشود و ترقی در آن معیته در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و تمثال و قنایده میشود و بچون بصورت چونی بنظر کشی و دیدن
 چنانچه یوسف علیه السلام بقرت و سابل را سیرین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید
 بصورت نشان پناه قام و به فرشته چون در عالم مثال بصورت چونی و دیدن میشود و اکنون باید دانست

و خلل از دلالت صوفی است که در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان و اصل است و در
 اصل است و دوازده صفات که آن دلالت کبری و علما و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات
 که در مرتبه علم او تعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی
 است از تجلیات ذات بیهوده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود است و در خارج اول
 صوفی بمعیت باطلال بهم میرسد پس باصفاتی که در مرتبه علم موجود اند پس با ذات بخت که هم در مرتبه علم موجود است
 من متسلل بنیاست چون از آنجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند و از محبت بهم میرسد با صفات اضافیه
 و در خارج موجود اند از آنجا است تعین وجودی و تعین حقی و خلقت و محبوبیت که صفات انبیا و اولیا
 است و در اوقات عظمت دیگر با و وسعت بچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبيه که حقیقت هیام
 است با عبودیت صرفه که آنهم از دوازده صفات است کمال معیت بهم ترقی رسیدن لافا فافه بین العابدیه و العبدیه
 است مقابل عابدیت و عبودیت معیت بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
 سلبيه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقه است که آن تشبیه ذات او تعالی تشبیه لایین و لا غیر است
 و بالاتر از آن مرتبه ذات است که در خارج موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است از مرتبه
 که گویند تا آنجا بچسبند از آنجا نیست که معیت فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب بر تر است
 از علم مخلوق بوی خلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سیر و پیغمبران صلی الله علیه
 و سلم بعضی اولش خدا را و او سیر نظری در آن مقام است استحقاقی عهد بالا فوق الاعلی
 علی شواهد الامکان خردنی انجبار و انقاره فکک لی فککان قات قوسین آق آذنی انکام که
 سیر نظری صفات حقیقه قات قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام او ادنی است چه که در مقام نظر
 است نظره قوس و بوی است لا غیر و در مقام نظر بصفت بوی از امکان باقیست لا احتیاج الصفت
 از دلالت من غید حکس باین تقریر هر دو شبهه منحل میشود که رجوع صوفی تعمیری لازم نمی آید و فرست
 من العلم و شان اجماع از تعین حقی نیز دست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم تحقق است
 صفت آن در مرتبه علم فرع محبت است که در خارج موجود است کنت کنز اخفیا فاجبت ان اعرف
 ان شایسته است و الله اعلم اصل قلب و خلل آن خلل که در قلب است در مقام

و خلل از دلالت صوفی است که در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان و اصل است و در

و خلل از دلالت صوفی است که در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان و اصل است و در

و خلل از دلالت صوفی است که در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان و اصل است و در

و خلل از دلالت صوفی است که در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان و اصل است و در

صفات است و عزلی آدم است چون فاعل در اصل او صوفی حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق با برهم و لوح علیها السلام است
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت ادنی و ولایت اعلی و این دو ولایت در اصل خود فانی
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد چون تنهی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت میسوی هم در اصل باشد چون تنهی هم در اصل
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد آن تنهی زیر قدم آنحضرت است و اصل تنهی شقیق است علیه السلام
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کمالیکه ضمن بر وزن فاعل را برهم رسد بی اختیار در ضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 بای کلان مای خود در کمال گیر و هر چنانکه بای کلان سیر کند مای خود هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد
 ضمنیت یک دلی اگر ولی دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کس ضمنیت با رسول اکرم دست
 او را ضمنیت کبری گویند البکر یعنی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صلبت الله فی صدری الا صلبته فی صدر رابی بگو و رسول فرمود که من و ابوبکر و سواریم
 اسب من سبقت کرد و حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ منزه صاحب ضمی الله عنه ما
 بضمنیت خود و بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان
 در ضمن و شان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهیدان عاصی را ضمنیت خود و بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبه -

مکتوب سوم نیرشاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقیه میفرماید نصف ساق این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 اسما و صفات نامیده است و نصف عالی آن مثل بر ششون و اعتبارات فائیه بعد از آن اگر بعضی فضل الهی

مکتوب سوم نیرشاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام

صفات است و عزلی آدم است چون فاعل در اصل او صوفی حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق با برهم و لوح علیها السلام است
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت ادنی و ولایت اعلی و این دو ولایت در اصل خود فانی
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد چون تنهی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت میسوی هم در اصل باشد چون تنهی هم در اصل
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد آن تنهی زیر قدم آنحضرت است و اصل تنهی شقیق است علیه السلام
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کمالیکه ضمن بر وزن فاعل را برهم رسد بی اختیار در ضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 بای کلان مای خود در کمال گیر و هر چنانکه بای کلان سیر کند مای خود هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد
 ضمنیت یک دلی اگر ولی دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کس ضمنیت با رسول اکرم دست
 او را ضمنیت کبری گویند البکر یعنی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صلبت الله فی صدری الا صلبته فی صدر رابی بگو و رسول فرمود که من و ابوبکر و سواریم
 اسب من سبقت کرد و حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ منزه صاحب ضمی الله عنه ما
 بضمنیت خود و بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان
 در ضمن و شان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهیدان عاصی را ضمنیت خود و بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبه -

مکتوب سوم نیرشاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقیه میفرماید نصف ساق این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 اسما و صفات نامیده است و نصف عالی آن مثل بر ششون و اعتبارات فائیه بعد از آن اگر بعضی فضل الهی

اسما و صفات نامیده است و نصف عالی آن مثل بر ششون و اعتبارات فائیه بعد از آن اگر بعضی فضل الهی

بهم در ولایت علیاست چنانچه شریعت آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس باقی نماند بری تفوق ازین
 اگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و در
 و اولی انعم حقیقت کعبه که عبارت از اوقات عظمت و کبر یاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بحت است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین خودی گفته اند و اینها
 و اعلی صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اصغریه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است نزد اشعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در چنین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در درانه اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال اباسینکه و آنچه آن مهربان از طرف
 خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بخیر و همچنین محبوبیت این تقریر پنج فائده نمی کند چه که جملاً قسم صفات اعلی
 و درانه اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
 و در مجموعه شئی و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم محل اشکال
 نمی کنند این تقسیم چهار قسم است یکی ذاتی و اعتباری خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادی
 ندارند لیکن قسم اول که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود و بالانفصا و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم چهار قسم است چه که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافق زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفصا و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و مسخ بشیوات اند همه در درانه اولی است از ولایت کبری من حیث وجود و بالانفصا و
 در درانه علیاست من حیث وجود و بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد
 بعضی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من دشمن نوشتن این خلوص جواب همان مهربان فقیر چنین

بهم در ولایت علیاست چنانچه شریعت آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس باقی نماند بری تفوق ازین
 اگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و در
 و اولی انعم حقیقت کعبه که عبارت از اوقات عظمت و کبر یاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بحت است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین خودی گفته اند و اینها
 و اعلی صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اصغریه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است نزد اشعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در چنین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در درانه اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال اباسینکه و آنچه آن مهربان از طرف
 خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بخیر و همچنین محبوبیت این تقریر پنج فائده نمی کند چه که جملاً قسم صفات اعلی
 و درانه اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
 و در مجموعه شئی و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم محل اشکال
 نمی کنند این تقسیم چهار قسم است یکی ذاتی و اعتباری خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادی
 ندارند لیکن قسم اول که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود و بالانفصا و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم چهار قسم است چه که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافق زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفصا و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و مسخ بشیوات اند همه در درانه اولی است از ولایت کبری من حیث وجود و بالانفصا و
 در درانه علیاست من حیث وجود و بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد
 بعضی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من دشمن نوشتن این خلوص جواب همان مهربان فقیر چنین

عاشا و ملا و انچه شایسته این از کلام حضرت مجید و علییه بودند اگر شایسته این از کلام حضرت اعلیٰ متزلزل بود
 این جواب را نسبت بخونی که در حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم هر بان من و بیروت
 اتحاد و موطن لغز و در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد و بیان
 تقریر که صفات و شیدونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
 حضرت علم تقریر دارد و در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق دارد و اینهم صحیح است
 و اگر نفی کرده شود گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الودود
 و حضرت مجید رضی الله عنهما فرمودند که این ماجرا در تو هم نفی که عفا و یثکار آمد و میسر شد بلام افتاد و بهیچانچه
 در الوداد هم در الوداد هم در الوداد ذات الله در وجود و عدم است انهم درست می شنیدند که در کمالات نبوت
 فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه صفت العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن عالمی است و بعد
 حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجیه و واقع میشود بلکه در صفات اضافیه و ذاتیه
 مثل دست و محبت و محبوبیت و تعین وجودی و تعین جویی و مانند آن صفات ثانیه حقیقیه خارجیه داخل
 دائره لا تعین انداخته می شود و اینجاست که اگر میسر شود و سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در الوداد
 که در وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه و تعالی است العجود
 عن درک او که او را که لا غیر آنحضرت مجید رضی الله عنه میفرمایند که این درایت مذکور را بجا نیست که
 احبب تباهها مرفعه گفته بلکه باعتبار نبوت عظمت و کبریا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گفته
 که حق تعالی از بنده اقرب بن جبل الودید است و جبابه که در میانست از دو جنب است که رسول میفرماید صلی الله
 علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت است
 که ناشی است از کمالات لطائف عشره انسانی و محب نوانی عظمت و کبریا را دست تعالی و تقدس و چون
 لطائف عشره را سبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده نیز از حجاب حصه هر لطیفه
 از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
 در وائزه اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علویا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
 و طهارت عناصر گفته در ولایت علویا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا با تجار

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر ساعات غفلت و جلال در واکبر یا حضرت مجید رضی الله عنه
 میفرمایند بعضی از کمالات مردان باشند که درون ساعات غفلت و کبر یا بطیفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
 با چند مقول معمم با عمل معممای فرزند این معامله مخصوص بهیئت و عدلی انسانی است که از مجموع
 عالم خلق و عالم اورا ناشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک است متفق من از بیافاتی
 و سیر نفسی و جذبه و سلوک و نهضت و نبضت چند نقشند به و مجذوب سالک و سالک مجذوب است و متفلسف و متفلسف
 بود و متفلسف چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن سبب کدورت
 و ولای خود با وجود افرست بعین و بهیچانچه چون رحمت الی تقاضا کرده که آنها را ازین و طبع بیرون کند
 این خواص کدورت بدین شان نتوانند هیچ چنانچه کسی که آفتاب محاذی و مری اوباشد غفلت دارد و مقابله
 آفتاب چو یار الهی انبیا بدو و جازا که در ورات انسانی گردیدگی آنکه اعمال صالحه آموخته چون اعمال بیشتر
 و عناصر تعلق دارند اندازاتیان اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک
 میگویند که سعی بنده دران و خل دارد و دوم آنکه انبیا مرامی صفات اند که در ورات ایشان حق تعالی
 تاثیر دارد و است که از محبت و مصاحبت ایشان به اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورت
 و حب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب به اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون کدورت بجنب طرف
 میگردند و وصل میچون دست و هدایت را جذب میگویند باز صاحب کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بهره ور شده و درنگا پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم
 نمودند و از صاحب این علوم و انوار قرن بعد قرن و باستان بوساطت میرسد پس سلوک عبارت است از تیار
 ریاضات موافق ارشاد پیر کامل کمال که او را بوساطت از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این نتیجه ترک
 خلاف عالم امر است در طرق صوفیه پیشینه و قادییه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مری را
 اول ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم محدود ریاضات
 همان می باشد و اگر فقط ریاضت چه کار میگوید بمرتکب شان ریاضات نفس و عناصر مری را
 صفا میکند و مری طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
 ماه و لیل یا ماه ناقص یا باقی یا نفس را بیرون انوار پیر مرید با اشارت فنا و تصفیه نفس

و اینها در سلوک

و عنا صریحاً بدین سلوک است و این سیر را سیر فانی میگویند که خارج از خود و رافاق می بیند بعد پیر کمال
 مکتب توجیه کار آدمی بر آنکه در آن مرید را هیچ عمل نمی باید بکند توجیه اول طائف عالم امر و از حقیقت ترست
 کرده در اصول خود با فانی میشوند و ترکیه طائف عالم امر و دنیا هر یک از آن در اصول نشان دست
 میدهند این سیر را سیر نفسی میگویند و این جذب است و مرید که انجمن تربیت کرده شود و از اسباب کمال
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مریدی بنده از استاده و ترقی و وصول باصل و فناء همه در طائف
 خود و خود می بیند لهذا این سیر را سیر نفسی میگویند و حضرت حاج نقشبند غر از جناب الهی طلب کردند که برای
 عطا فرماید که اقرب بطریق باشد و البته موصول باشد و لهذا حق تعالی حضرت توابه رضی الله عنه را بتقدیم
 جذب بر سلوک التمام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
 نقشبندی ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشایخ که از عالم شریع و ترکیه نفس
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن به عالم امری در آیند ولی ما ایشا الله ان شاء الله می نمایند
 که نهایت دیگران در ولایت این بزرگواران اندر لایح یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
 ترکیه و تطهیر و ضمن این سیر ایشان را بوج احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
 سیر عالم خلق را قصد اصابع دانسته اند و بیکاری شمرده اند بلکه ضرر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
 ساکنان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع بادی بای صورت عالم خلق نموده
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذافر و دخی افتند بسیار است که باین انجذاب قلب
 گفته و بچوئی آن عالم از بچون حقیقی باز و در مقام سالکی گفته کسی سال روح را انجذاب می پرستیدم بخلاف
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذافر و ترقیات میفرمایند التذافر و ترقی ایشان
 و رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
 مجذب و ب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجدد و یک که اینها جذب و سلوک با هم فرموده
 کرده اند انجبال آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجدد و یک با هم خلط کرده اند و
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و ذکر سانی نفی و اثبات و مقام ولایات و کمالات قرآن و نماز و غیره
 در مقام کمالات و ترقی انجاعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندی مجذب و ب سالک

سیر فانی و نفسی
 سیر سالک و مجذب

در بیان

در بیان کمالات است از هر یک شش مرتبه است و از هر ترقی مرتبه مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات
 و سلوک غیر از تصفیه غنا و تزکیه نفس و دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تا شریعت و صوفیان دیگر طرق
 سلوک جذب و ب سالک سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فناء جذب ترقی مرتبه است از حقیقت امکان تا طائف
 و در اصول خود فانی شوند و از آن ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رسیده سیر عالم خلق که سلوک
 و دست سیر فانی است و سیر عالم امر که جذب متعلق است سیر نفسی است و سیر صوفی را از حقیقت امکان
 و در ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر که در ولایات است از سیر فی الله میگویند و اما یک در
 ولایت است و چون نزول میکنند از سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صومعه
 و ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت است از توجیه بسوی خلق برای تکمیل و
 کمال و حضرت مجدد و میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت و ربوبی است و در نبوت و راجعاً توهم
 و اندک ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام از ولایت و نبوت عروجی است و بسبب طریقی
 عروج هر دو را در ربوبی است و در هر دو هر دو را در راجعاً غایتی مافی الباب و در تریه بیوط نبوت بکلیه و نه بخشی است
 و ولایت بکلیه و راجعاً نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش نیست که صاحب ولایت
 کمال عروج را تا مقام کرده نزول کرده است لاجرم اگر فی فوق دانست که اوست و صاحب نبوت مقامات
 و کمال کرده بسبب فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه دعوت خلق است بحق جمل و علما فافهم فان هذه
 دعوت الشریفه تمام یکلام احد فناء نفس و طرق دیگر مشایخ سلوک در ریاضات پیش از فناء قلب
 و نفس میکنند و در طریقه قدما نقشبندی بعد فناء قلب چنانچه سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت
 قدس سره معلوم می شود که آنچه سلوک در ریاضات دست میدهند صورت فناء نفس است حقیقت
 فناء نفس در ولایت کبریه و کمال آن و فناء رعا و کمالات نبوت است

باب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی فوائد
 در بیان احسن الهمم و الصلوة و السلام علی رسول محمد و الهی و الصالحین شریعت و تفصیلات
 در بیان در بیان طریقه در بیان طریقه در بیان طریقه در بیان طریقه در بیان طریقه در بیان طریقه

[illegible]

مستحب به تمکین بود و از این باب هم اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و اویش آنکه هر دو است نفس
 خالی از تزویر نیست چه اگر چنان تحقق دارد و شعله و عکوس نزدیک و از این غایت ظاهر گشته اصل نیست مگر همان
 و نیست پس اگر از اینجا بجزین نرسیده شود و عین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود و هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این معلوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل بقا و بشود و لهذا از آن تخاش
 مینماید و بعینیت قائل شده اند و اگر نه از آنها آن عینیت است که مسلم کفر باشد و الله متعالی معنی نیست
 مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چنانکه در مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که عرض نموده است
 حال آنکه خود مولوی میگویی که من عرض ذات او و بی وجهی هر چه بندی خیال از آن برتره و معنی بیت
 مولوی روحی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از زیر نگینی خود
 رنگ شد یعنی در مرتبه و در مرتبه که شمس با موسی در جنگ شد یعنی از کینوع افزون و متعدد و در
 شفا شده برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت اند و با این احکام
 و احوال مختلفه دارند و در جنگ شدن عین یک نفر و اختلاف است و چون به بی رنگی رسی کان و دوتی
 به موسی و فرعون دارند آشتی مابین چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهد و وجود حقیقی می شود و
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکرار مطرح نظر او نباشد از آن وقت
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از اینچنین حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد
 علم حق با علم صوفی گم شده و این سخن که با مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات است بحد و در آن
 وقت صفات الهی هم به نظر نمی باشد پس صادق آنکه علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است آنفک
 او از ذات محال است در آنوقت و علم صوفی آنهم مطرح نمیشد پس در علم صوفی گم شده و نفس الامر سوال
 ازین تقریر بیکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست **جواب** این جماع برین
 دعوی هر چند استلالت مذکور کرده اند و در آن کتب در سائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
 لا غیر صوفیه شود و میگویی که این جماع که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و نشان غلط ایشان و چیز
 یکی مگر عشق و مقصای عشق آنست که غیر محبوب را نظر محب ستود و هر سوئی بینه صورت معشوق
 که در خیال استقرت شود و دیگر در عشق میازی هم این است ظاهر می شود و آنکه در دو مکان مقابل

و موجب تمکین داشت و الله اعلم و اولی شکی نیست که عینیت و غایتی که در نفس نیست
 و هسته این رسول کریم فریاد اصدق القلی قول البیید **س** الکل شیء ما خلا الله باطل
 و عدم و آلی دوست و وجود و دوستی است از حق و حق و عینیت که در نفس نیست مستعار است و در وقت غلبه برین
 غلبه برین انسان تصور کند و یقین دارد که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است و در وقت غلبه برین
 غلبه برین الله تعالی از وجود ذاتی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه نزدیک برین بود و با چه عاریت پوشیده
 است ازین با چه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برین خواهد دانست و چنانچه شخصی
 در وقت قیام و رخت باشد البته روشنی چهره و نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و اوفی بکتاب
 است و جماع است **سوال** فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شده اند میگویند که در فانی حقیقی غیر
 حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات و خارج ظلی بود و ظلی موجود اند این چه معنی دارد و **جواب** این جماع که عالم
 و نفس تبیین میکنند با چه را بیک نفر و غیره ایشان را و نشانای سیر و سلوک نشود و میشود و در حالت سکران و غایت
 و چون بندهای کار سیر سندان تخاش می نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه و سلم را نظر نبود و خالق
 و مبدع و غافل باشد نسبتی که در میان وجود و درین وجود ممکن تحقیق است لفظی برای آن موضوع نیست
 و با چه را برای آنها قوت و ضعف و اولویت و اولیته و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در
 و تو بکنند و آن غیر حق است از آن جهت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید چیست **س** عکس را بکنند
س در بیان بارگاه است و غیر ازین بی نبرده اند که هست **س** التراب و رب الارباب چون از عالم
 بقدر کلام کرده شد و دیگر فایده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل مابیت و ولایت
 هم آن مابیت و ولایت همان حضور بی کیفیت و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر این
 است از جوگی هم بطور می آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صورت شایسته قرب چون و غیره
 است و صفات و در این خیال خاصه اولیا الهی است مولوی روم میفرماید **س** آن خیالی که در دام اولیا
 هر دو آن بتان خداست و لیکن خاصه شامل نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی کشف تفصیلی
 است و باجمالی است اولیا باشند که ولایت خود خبر داشته باشند تا بدیگری چه رسد صحابه کرام که با جماع
 و افضل اولیا الله بودند که ولایت شان بخصوص قطعی ثابت گشته کسی اندازد که کشف الهی تکلم کرده

واظفات غاروی فکائی انظر الى عرض الرحمن باردا تا که درین احوال است پیش پادشاهان
 و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فحاشی نفس است
 و اگر چه بعضی شخص است علما ظاهر اخلاق سینه را پیدا شده که آیات و احادیث بدان ملاحظه است اما خود را
 از ان پاک نمی کند لکن مکتفا حدیث الله ان تقوا لکوا کمالا تقوا لکون شخصه از ادبیا عصر اولی این
 در مجلس خود گفت که این سینا ادب ندارد این سخن باین سینا رسید این سینا کبلی از تصانیف خود در بیان
 اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف چنین پیدا کردم شیخ گفت که من نگفتم
 که این سینا ادب ندارد بلکه گفته که ادب ندارد و انستن چیزی دیگر است و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت
 اعمال چون است که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا لک کما تعبدون لک یعنی
 یا و ام حضور و این بدون فحاشی قلب میسر نشود پس حقیقت بدان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار
 نکران کردن و تصدیق با نقب نمودن و فراق بظاهر بجا آوردن و از محرمات بمقدور بر نیز کردن صورت
 شریعت است و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدیه و عجم بخاری و امثال شان خارج نیست
 لیکن از غایت آن بر صورت بدست نمی آید و حقیقت آن نیز بر عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
 العباد مخلوقه الله لغله اگر باین سلسله یقین حاصل شود طبع و فوف از غیر خدا در دل نگذرد
 عقیده اهل سنت چنین است و مستمر میگویند که افعال عباد و مخلوق عباد و اند لیکن عباد و مخلوق خدا اند پس
 مخلوق مخلوق مخلوق اند و بوالواسطه عند عوام الناس در مقام تنظیم سلاطین و امر ازین نسبت اعتراضی هم
 و غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
 حقیقة ردة الشریعة ففی ذلک قدیمیت به جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت
 قرب مکانی متمثل میشود چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و رویت عالم مثال که از صوفیه بکشف تعبیر میکند
 از قبیل رویا در تمام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم انما الدیة الصالحة جزء من ستة
 و اربعین جزء من النبوقة و احیاناً در مراه خیال بسبب بعضی عوارض آنکه از میشود و لهذا در کشف
 غلطی افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلطی افتد لهذا ادبیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود از مباحث
 شرع باید بنیاد اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد از راه باید که در قرآنی است

پادشاهان است باقی از قول پادشاهان غلط اند ادبیا الله کسی را بر نمی گذرد تا و قیود علم
 هر کسی را موقوف نماید و زنده زنده و خلاف شریعت اعتقاد کند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
 حقیقت به صورت دست نداده شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن به روح جماد است و روح
 ان بدن بیچاره چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود اولی که هم المؤمنون حقاً که هر در کجاست
 عند ربهم و مغفوراً و در رزق یکی یکه یعنی برای آنهاست درجات قرب تر و خدا و مغفرت گناهان رزق
 کریم و جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت و در باب طریقت
 در صفت نیز راه را گویند و اینجا ملاحظه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 که برای هدایت خلق بسوخت شده بود و عالم را بسیف و سان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریعت از باطل بود
 حق را بنمونی فرموده و بگویند انک لتهدی الی الحق و کما طرقت کتب من پیشتر شده هرگاه شخصی مسلمان
 باشد و اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات و ولایت منور و مملو میشد چنانچه آینه
 در مقابل آفتاب باشد و بعد از ان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریعت استفاده علوم ظاهری میشود و اول
 در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهابرت انرا و طمان و اهل و عیال و جماعت الکفار و بدل انفس
 و اموال و قیام لایمی و صیام ایام ترقیات بعدی فرمودند کافرا و هدایا تا باللیل و قیوماً بالانهار
 در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نزدیک کسی
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله
 و ابی قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف فرس معاویه خیر
 من ابی قرنی و عمر المس وانی و تفاضل در میان صحابه بهایم نریاده از ان است که تحریر توان
 که یستوی منکم من اتقوا من قبل الله و قال انک اولی که اعظم درجه من الذین اتقوا
 ربهم و قالوا لا یستوی الفاجرون من المؤمنین غیر اولی الشریک و الفاجرون فی سبیل الله
 فرغند صحابه کرام تا هم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و هر چه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت
 به در رضی الله تعالی عنهم فرموده در قافله کاد است و انهم نرسد این پس که رسد در بانگ بر حرم
 بعد صحابه قرن ثانی از صحابه کسب ظاهر و باطن کردند و بر همان نتیجه استفاده مصاحبت و کمالات

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَأَنَا فِى رَحْمَةِ اللَّهِ
طاعته وابتغائهم مرضاته وحسب الله للمؤمنين ثوابه
محببت بلكه مقتضای محبت است و در تفسیر چنانچه گفتم ان المحبة ميل النفس الى الشئ
ادراكه فيه بحيث يحمله على ما يقتضيه اليه و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی است
تعریف محبت و آتی نیست و نیز و فقیر حب عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقدری که باز نماند و او
از توجه بسوی غیر او چاره نباشد و از توجه و اوام بسوی او و او المعنى من قولهم العشق نار حرق ما سوا
المحبوب یعنی یقطن عن قلبه التوجه الى غیر المحبوب فیجعله نسیا منسیا کان لم یکن فی الوجود
غیر محبوبه حتى یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما (یسری) غیبه این تعریف محبت بنده است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سافرج که مقتضی
باشد جذب بنده را بجانب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت خداست و لهذا
حق تعالی می فرماید یحبه و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و لفظ عشق در کلام خدا نیامده
است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده در کلام الله - وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ آمده
و الله سبحانه الله عبارت است از افراط محبت و عشق بهم در لغت افراط حب را می گویند که ذاتی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق و ذکر آن آمده است لیکن در مذم غیر اگر در فطر محبت محبت بر عقل غالب
آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فطر محبت را عشق گویند به مطلق فطر محبت را پس سکر و مستی و در عشق بابت
و این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استقامت نفس عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجا
نماند و حواس بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی تجسم صادق نمی آید و در او از اسما الهی است که معنی محبت
و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چه که محال است که محبت و دیگر صفات الهی را بیکار سازد و او را بخند
نشان عن نشان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیا راست که حوصله آنها وسیع و استقامت
شان پس عالی است محبت آنها اگر چه باشد و قوی است لیکن عقل و حواس آنها را بر هم نمی سازد و سکر و مستی
شان نمی گردد و مقصود بچاره از تنگی حوصله نبود و گشت و انا الحق گفت و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیب
احسن من هذا فذاك حق و هذا باطل فذاك حق عبادك الباكين و الله اعلم بالصواب

پس اندامی اند و بسیار است و هم کنند و باقی اند و سوم نشانه کرد و یا اند و چهارم
 شوق میفرماید و عشق در تیر علی احب میگوید عیاست که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت ای
 محبت اولی و اصلی است و لهذا حضرت موسوی رومی فرمایند **شعنی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود
 عشق سیر المومنین حیدر بوده و آنچه امام تجالاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مع آن نکرده و گویند
 در مقول و مقدم میگردد و از مقام نظر و بر سر است که از لزوم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت
 در سر هر صوفی و محمود است لیکن اگر با همجو باشد از عشق بهتر باشد **مشققا** در راه خدا جمله ادب باید بود
 همان باقیست و طلب باید بود و دریا دریا اگر بگاست ریزند کم بایا کرد و شکاب باید بود و متقصای فرط
 است آنست که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معالک التفریل از سعید بن جبیر
 است کرده که حق تعالی در فرقیاست بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
 اما بر شما نشان در دوزخ برید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند در فتن در دوزخ قتل نمائند از آن حق تعالی
 درستان کامل را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بنید از اینها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر آنها بار
 سلام باشد و منادی او از کند **وَلَا يَنْفَعُ الْاُمَمَ اَللّٰهُ عَجَبًا لِلّٰهِ** و کافران بکاره در دوزخ انداخته شوند لیکن
 را فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیامد و آنکه استقول است که رابع بصورت در
 آب و وقتی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ را ازین آب سر دکنم و بهشت را
 ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف و دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصانه عبادت کنند و جناب
 انبیا علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابع بچاه از آن بوسه نشیده بود و بان همه هر گاه که رسول صلی الله
 علیه و سلم در فرات قرآن برایت عذاب گذشتی نمود میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو عدسیه میدی سوال
 می کرد و حق تعالی میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَالْمَكْرَاحُ يُبْدِي تَوَكُّلَكُمْ وَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**
 و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَالْمَكْرَاحُ يُبْدِي تَوَكُّلَكُمْ وَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** پس تفاوت تریه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران است
 باشد و برای امثال او خدا و دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او نمود و فراموش باشد و مخالف نباشد
 چنان دشواریست و شخصی که شایسته عذاب دوزخ را میداند و مخالف و ترسان است و با وجود آن
 با بر امثال امر محبوب خود را در دوزخ اندازد و عذاب را نیست بقول رقیه گویند که **كُلُّ شَيْءٍ نَّمِي** که تو را هم که

نسخه
موجود
در
کتابخانه
مجلس

الظهر وجنده الذي اقره وايد حتى بلغ ما بلغ وطلع من حيث ما علم وشحن على موعده
من الله حيث قال الله وعذابه الذي اقره الاية فانه منصرف وعده وناصر جند
الى اخر ما قال رضي الله عنه پس درين آيه وويل است بر صحت نبوت كه اخبار است نجيب بقميكم بوقوع آيه
معجزه است وويل است بر صحت خلافت خلفا الاربع اگر اين آيت روايت باشد خلف در وعده الهى لازم آيد
محال است چه كه موعود و موعود هم معني صحابه سوار زمانه خلفا الاربع جمع شده اند و وويل است بر صحت منصب
و جماعت وجود درين شان رضي الله عنده بر سلطان منصب و انقض كه انما سيكون نبيك الله عيشه خالف ما نذر و
ميكردند و تا مروز مدي موعود و زوف اعطاهم هر شده و آنچه ميگويند كه بعد موعود مدي اين وعده بخير خواهد شد
لكم شكر و اين قول ميكند شيخنا معلى رسول صلى الله عليه وسلم از آن سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعضى
سى سال باشد پس سلطنت باشد خليفه گفت بشمار خلافت ابو بكر دو سال و خلافت عمر سه سال و خلافت عثمان
و وازده سال و خلافت على شش سال يعني بايام خلافت حسن بن على سفينه مشاير كسور نكرده و خلافت ابى
و و سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان و وازده سال و على پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
مجموعه سى سال شد و تير اين آيت و ويل است بر كفر نبي و اشال او تابع او حيث قال و من كف عن بعدة
فا و ذلك هم انما ينفقون امام بقوى گفت كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كند
قاتلان عثمان بودند و تفريح ميگويند كه اين آيه اشاره است از نبي و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و
همرايان او را از اهل بيت نبوت و امانت كرد و بى حرمت كرد و ناموس آن سرور را و لشكر پردينه فرستاد و وقت
كرد و مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده در واقعه حربه خيبر باكره كه زبان
از بيان آن كوناهاى ميكنند و تحقيق برست السند و و عبد الله بن زبير كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمر اخضر بود
كشت ترندى از حسان روايت كرده كه حاجبى كى از غلامان نيز بود كسانى را كه در جيش كشته شدى از صحابه و تابعين
يكسانه و بخت هنر كس و شمار آورده و مسلم روايت كرده كه وقتيكه حاجب عبد الله بن زبير را كشت اسرا بخت ابى
گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان فى ثقيف كذا اباء و مبيرا فاما الكذاب فوايئنه و اما
فلا اخالك الا اياه قال عبد الله بن عيسى الكذاب هو المختار بن ابي عبيد و المير هو الحجاج بن يوسف بن
بلال كنه سلمان مرويت كه نيز در يكه حسين عليه السلام را كشت تباه خواند و فرمود كه من دون آن بيت با

الظهر وجنده الذي اقره وايد حتى بلغ ما بلغ وطلع من حيث ما علم وشحن على موعده
من الله حيث قال الله وعذابه الذي اقره الاية فانه منصرف وعده وناصر جند
الى اخر ما قال رضي الله عنه پس درين آيه وويل است بر صحت نبوت كه اخبار است نجيب بقميكم بوقوع آيه
معجزه است وويل است بر صحت خلافت خلفا الاربع اگر اين آيت روايت باشد خلف در وعده الهى لازم آيد
محال است چه كه موعود و موعود هم معني صحابه سوار زمانه خلفا الاربع جمع شده اند و وويل است بر صحت منصب
و جماعت وجود درين شان رضي الله عنده بر سلطان منصب و انقض كه انما سيكون نبيك الله عيشه خالف ما نذر و
ميكردند و تا مروز مدي موعود و زوف اعطاهم هر شده و آنچه ميگويند كه بعد موعود مدي اين وعده بخير خواهد شد
لكم شكر و اين قول ميكند شيخنا معلى رسول صلى الله عليه وسلم از آن سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعضى
سى سال باشد پس سلطنت باشد خليفه گفت بشمار خلافت ابو بكر دو سال و خلافت عمر سه سال و خلافت عثمان
و وازده سال و خلافت على شش سال يعني بايام خلافت حسن بن على سفينه مشاير كسور نكرده و خلافت ابى
و و سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان و وازده سال و على پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
مجموعه سى سال شد و تير اين آيت و ويل است بر كفر نبي و اشال او تابع او حيث قال و من كف عن بعدة
فا و ذلك هم انما ينفقون امام بقوى گفت كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كند
قاتلان عثمان بودند و تفريح ميگويند كه اين آيه اشاره است از نبي و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و
همرايان او را از اهل بيت نبوت و امانت كرد و بى حرمت كرد و ناموس آن سرور را و لشكر پردينه فرستاد و وقت
كرد و مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده در واقعه حربه خيبر باكره كه زبان
از بيان آن كوناهاى ميكنند و تحقيق برست السند و و عبد الله بن زبير كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمر اخضر بود
كشت ترندى از حسان روايت كرده كه حاجبى كى از غلامان نيز بود كسانى را كه در جيش كشته شدى از صحابه و تابعين
يكسانه و بخت هنر كس و شمار آورده و مسلم روايت كرده كه وقتيكه حاجب عبد الله بن زبير را كشت اسرا بخت ابى
گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان فى ثقيف كذا اباء و مبيرا فاما الكذاب فوايئنه و اما
فلا اخالك الا اياه قال عبد الله بن عيسى الكذاب هو المختار بن ابي عبيد و المير هو الحجاج بن يوسف بن
بلال كنه سلمان مرويت كه نيز در يكه حسين عليه السلام را كشت تباه خواند و فرمود كه من دون آن بيت با

كلمات قدسية

بسم الله الرحمن الرحيم بعد حمد و صلوة پد انتم هر قدر كه اوقات در ترویج نسبت حضرات پسر پد انتم
و طابان عذار الزمان عزیز تر بايد دانست چون زمانه بكمال فساد و محو است درين زمانه اگر كسى
بى خودى خدا ميگردد و بركات فزون از حدى بنديس طالبان را بسيار تنگ نبايد گرفت مشغول بخدا بايد
و شغولى انشاء الله تعالى برادر راست مى آرد و خود بحد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرغيب و
در اوقات اخيرات و ترك مجامست با خيارد و سوزن و نفس خود و حسن ظن و در حق سائر الناس استقامت
و فرموده و الاستقامه فوق الكرامة است و دنيا نقش بر حباب است **فرموده** در بى نعم اين تن كه پرورده
ماي همان تو باشي بجان كه پردازده الله معكم انما كنتم و كثرنا لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته و الحمد لله
و صلوة على رسول محمد وآله اللهم اغفر لي و لاخواني في الدين و الدارين و اياهم كمال متابعتي سيد المرسلين و ائمتنا
صلى الله عليه وسلم في اعلی العالمين آمين يا رب العالمين

وصيت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلقني من اصحاب مسلمين في عام المسلمات و من عيلنا بعبث سيد الانبياء

او فصل الرسل والايمان بمن هو الائمة الكبرى المبشرين من هو الائمة السليمة المغنم وصلى الله تعالى عليه وعلى آله
 واتباعه اجمعين والشكر على ما هداني للإسلام واحياني عليه ووفقني لاقتباس انوار علماء الصالحين اوليائه السلام
 خلفاء الشيخ احمد الغاروقي المتقدي المجدد لالاف الثاني والسيد السني محمد الدين عبد القادر الجيلاني ثبوت
 والسيد الفاضل الكامل حسين الدين حسن النجدي رضي الله عنه وعن اسلامهم واطاعتهم اجمعين وارحمتهم
 ان يثبتني على اتباعهم وحقهم وحقني بهم في دار القربى وما ذاك على الله غير نعمة لي بعد از حمد و صلوة فقير فقير محمد
 شمسار الله تعالى شفيعي مجدد ياني في منوبه كده عمر بن عاصي هشتاد سال رسیده و يقين كده عبارت
 بر سر آمد فرستی نگذاشته كمر چن بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد كه رعایت بعضی از ان برای
 فقیر مفید و ضرر دست و برخی از ان برای دوستان و فرزندان ضرر و مفید است اگر نوع اول را رعایت نمود
 روح فقیر از آنها نجات شود و خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت و انگیخته ام شد و اگر نوع ثانی
 را رعایت نمود از شجره آن در دنیا و عقبی نیک خواهد آمد و اگر نه نتیجه بد خواهد بود نوع اول است كه در
 و تكفیر و غسل و دفن رعایت سنت كند و دو چار و زندانی كه حضرت ایشان شهید رضی الله عنه فایات فرمود
 بودند و ان تكفیر نماند و عامه خلاف سنت است ضرر نیست و نماز جنازه بجماعت كثیر و امام صالح مثل حافظ
 محمد علی و یا حكیم سكهوایان قطبیر می بخارند و بعد تكبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم و نیو
 مثل دهم و بیستم و هجدهم و ششامی و برسی هیچ نكنند كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم زیاده از سه روز نماز
 كردن جایز ندانسته اند و از گریه و زاری زلمان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات خود و فقیر ازین چیز
 راضی نبود و باختیار خود كردن نداده و از كبر و درود و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا بخشا
 فرمایند كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرموده المیت فی القبرین كالغریق المتغوص ینتقلد دعاء
 ما لكف عن اب او اخ او صديق و بعد مردن من و دواهی دیون من كوشش بلیغ نمایند فقیر
 در حیات خود نصف موهب و ملكا كصبة كه در ملك خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بواله كین
 و دو سهام بصفوة الله و يك سهام بفرزندان فلاة و يك بفرزندان فلاة فروخته و مبلغ شش
 بخشیده هر يك را ملك حصه ساخته بود لیكن تا دم زبیت خود محصول تخم حصه با و لا دهر و دو دختر میداد و مالی
 را حصه کرده يك حصه برای خرج خود میداد ششم و يك حصه بفرزندان و يك حصه بفرزندان و يك حصه بفرزندان من

[illegible]

از این کتاب که در دسترس است
فهرست و شرح آن را در اینجا می آوریم
تا مردم بدانند که چه چیزها
در این کتاب است و به چه کاره است

بنابراین از فضل الهی امید متعنت دارم مقصد و اصلی درینت فقرترین است اما بیکت وین کلید
 بلکه بنده و بهم هر کس که ملاقات کرده مسخر داشته و نفیست شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی پرسد و از
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بدو دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست
 نمیشود و میسر بدین زمان مراد تقوی باشد پس از فرزندان من کسیکه خدمت نصیحت اختیار کند طاعت و عبادت را
 و خل نه بد و بر روایت معتبره تقوی به عمل نماید و از جمله تعظیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 و دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذنب و افاض بسیار شیوع یافته است و شر فاشتر
 علو سب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر کسی را نفیسی یا شتم بر نفس اگر چه
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و زنی است سواهی دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و کشتن از تعدا اول است اما
 خاچه و راسخ دیگر باید دانست که اکل الاکلیل از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید طهر لیس محمد است صلی
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدس آن سرور شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کوی علم و اعتقاد و عمل و عبادت و احیای
 آن کس همان قدر قابل یاد داشت و بهر کس در شایسته و در چینه از آن قاصر است همان قدر درین اقص باید دانست
 و اندک بهت کمال اتباع سنت سید که او کیا تشبیه اختیار کرده اند گوی سابق برده اند و چون کمال شایسته است کمال
 دلیل است بر تفصیلت شان و اگر عت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر اوست
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و تشبهات در عبادات و عادات و معاملات خصصه صادر معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان ستمات و کمال اشتغال به من در عبادت
 و عادات از ویسر نشود و رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام حدیث فی صحیحین حق تعالی می فرماید ان اولیاء الله
 نیستند و دستان خدا اگر مستقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و تشبهات است
 کثرت نوافل و اتیان ستمات آنچ محرمات را زایل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاد و
 و طول اهل و حرص بر دنیا و ماندن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلقی درود کتب و تسبیح و
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوی نفس و شر شیطان در ترک محرمات شود و پس از آن

بنابراین از فضل الهی امید متعنت دارم مقصد و اصلی درینت فقرترین است اما بیکت وین کلید
 بلکه بنده و بهم هر کس که ملاقات کرده مسخر داشته و نفیست شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی پرسد و از
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بدو دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست
 نمیشود و میسر بدین زمان مراد تقوی باشد پس از فرزندان من کسیکه خدمت نصیحت اختیار کند طاعت و عبادت را
 و خل نه بد و بر روایت معتبره تقوی به عمل نماید و از جمله تعظیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 و دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذنب و افاض بسیار شیوع یافته است و شر فاشتر
 علو سب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر کسی را نفیسی یا شتم بر نفس اگر چه
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و زنی است سواهی دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و کشتن از تعدا اول است اما
 خاچه و راسخ دیگر باید دانست که اکل الاکلیل از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید طهر لیس محمد است صلی
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدس آن سرور شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کوی علم و اعتقاد و عمل و عبادت و احیای
 آن کس همان قدر قابل یاد داشت و بهر کس در شایسته و در چینه از آن قاصر است همان قدر درین اقص باید دانست
 و اندک بهت کمال اتباع سنت سید که او کیا تشبیه اختیار کرده اند گوی سابق برده اند و چون کمال شایسته است کمال
 دلیل است بر تفصیلت شان و اگر عت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر اوست
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و تشبهات در عبادات و عادات و معاملات خصصه صادر معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان ستمات و کمال اشتغال به من در عبادت
 و عادات از ویسر نشود و رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام حدیث فی صحیحین حق تعالی می فرماید ان اولیاء الله
 نیستند و دستان خدا اگر مستقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و تشبهات است
 کثرت نوافل و اتیان ستمات آنچ محرمات را زایل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاد و
 و طول اهل و حرص بر دنیا و ماندن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلقی درود کتب و تسبیح و
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوی نفس و شر شیطان در ترک محرمات شود و پس از آن

در خاندان فقیر پیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر خداوند این دولت بهم رسانیده بودند
 بیاثر و رحمت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر چند و اتم در تحصیل این دولت تن ندادند و سرست و این قدر
 عبارت فتاوی که فقه اند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون حدیث و یاقین اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و در یافتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنکه از بعد از علم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 در یافت حال صحیح و مقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال در آن مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

فصل چهارم در کتاب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه داعی سنت نبویه
 را در گاه داشته مسلمانان را متبع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله یعنی عنه بعد سلام محبت مشام گفت
 ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود با انواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاده شفق سامی به پیشه
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یا داین و ماندگان میکنند ازین ممر تو قهها مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر که الله تعالی بنین عنده بابت آمدن و رانی دنیا دین او اشارتی رفته بود و خود را
 فقیر تا وقتیکه داعیه الهی برای پیروی دارد و نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ و داعیه نبوده است
 بطن و تخمین نتوان گفت تعلیمی شده بود که بعضی دقایق را بصورت اسلوب نوا هم نوشت خاطر شتاق
 آن دقایق است خدا کند که در آن و عده نهم گردد و مولوی شاد الله صاحب و محقق مستمع نمودند

کتاب طبابت
 در خاندان فقیر پیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر خداوند این دولت بهم رسانیده بودند
 بیاثر و رحمت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر چند و اتم در تحصیل این دولت تن ندادند و سرست و این قدر
 عبارت فتاوی که فقه اند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون حدیث و یاقین اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و در یافتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنکه از بعد از علم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 در یافت حال صحیح و مقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال در آن مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

مکتوب ششم بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه داعی سنت نبویه
 را در گاه داشته مسلمانان را متبع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله یعنی عنه بعد سلام محبت مشام گفت
 ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود با انواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاده شفق سامی به پیشه
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یا داین و ماندگان میکنند ازین ممر تو قهها مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر که الله تعالی بنین عنده بابت آمدن و رانی دنیا دین او اشارتی رفته بود و خود را
 فقیر تا وقتیکه داعیه الهی برای پیروی دارد و نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ و داعیه نبوده است
 بطن و تخمین نتوان گفت تعلیمی شده بود که بعضی دقایق را بصورت اسلوب نوا هم نوشت خاطر شتاق
 آن دقایق است خدا کند که در آن و عده نهم گردد و مولوی شاد الله صاحب و محقق مستمع نمودند

کتاب طبابت
 در خاندان فقیر پیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر خداوند این دولت بهم رسانیده بودند
 بیاثر و رحمت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر چند و اتم در تحصیل این دولت تن ندادند و سرست و این قدر
 عبارت فتاوی که فقه اند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون حدیث و یاقین اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و در یافتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنکه از بعد از علم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 در یافت حال صحیح و مقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال در آن مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاموال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام امر
از طریق مشهوره و مشایخ بزرگ گفتیم در آنجا اشغال بر حقیقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تو
در اتصال من طریق نقیض بند نیست و نسبت با من قنای من بر طریق حیلان نیست که اصل و طریق نقیض
خط صورت و بنی حضرت حق است و در مدینه که هر وی اشیائی با جناب واقع است و آن صورت اجمالی و بنی
حضرت حق است و این طائفه افراد را سطر گرفته اند باین معانی نسبت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند
بحقیقه الحقائق و اصل و طریق حیلانیه تنذیب روح و سرست تا چون منند بشند هر وقت که از اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و اشارت مصلح بحال خلف اقوی نزدیک من طریق پیشینه است
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریق حیلانیه هر وی است اگر چه نقیض
مناسب با حق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریق استفاده کرده ام جزئی الله عما یخیر الیها
و فاعده دیگر از این جواب میگویم که در بعض اوقات ملائکه حاضر کرده شد بر من اعیان امر تا حضرت عمر رضی الله تعالی
و حسین بر من نورانی یافتیم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده بر منی که دو صد کس باشند یا از
و از امت و اوست یا فتم با من بعد از آن با صطلح القلقه بخت است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار
ویانت و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه
فرموده اند که بعد قنای بشریت وجود موهوب میدهند موسی اندر تخت آتش دیده سبزه تری شدن
از نار به شہوت و حرص امر و عا جیل و انجمن و ان و نجین انکاره یعنی قنای بشریت و وجود سوم
چیت گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که نبی آدم بر سر طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس
غالب ترست و آنکه نفس سبیه از دنیا و ترست و آنکه نفس لطیفه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر ای که آن غالب میگردد و چون توبه کرد و متذکر
شرع را و عقل خود را و او را احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی مانند الابد اجازت شد
چون باب احلیه و چه در باب شریعت او فانی شود و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث را باقی
احد که حق بگویند حق را تو با جماعت به اشارت همین مقام است که ازین مقام ترقی
واقع شود و نسبت حضرت حق و دوم توبه را لازم گرفت و مغلوب آن شده و انسانی که او را اتصال

کدام توبه و انچه ابنا خداوند این حق فانی شد و حق باقی گشت حق را با توبه و راه پیش می آید یکی راه
توبه و توبه است و آن شایسته است بذات حق و دو راه توحید افعال و صفات و انچه حلال اشیاء حقیقت
و طلوع آن از کوه انار خود و انار هر جودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحد و بحال خود بعد از تمام هر وی
لی ای آگاهانند و را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را از رحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقی اندازند
باین ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایا بجوارح و نفوس نشسته کار بای مناسبه آن میکنند و بشر
نسبت اتصال مشرف می شود و با بطیفه خیمه معرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گنای
نسبت اشیاء به نسبت سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است گفتیم بقدر
طاعت جمیع میکنم و در مذهب مشهوره مثل اصوم و صلو و غسل و حج و طاعتی واقع میشود که جمیع مذهب
و اند و عند تعذر الجمع باقوی مذهب ساز روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
بقدر علم داده است که غرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در قوی بحال سنتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که
باشد و از جهان مذموب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهب ازین مذموب مشهوره معرفی داده است الحمد لله
و الحمد لله ششم نیز بخیر محمد بن در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عز الله
و الحمد لله اول ازین باب القاشود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یکا لطیفه است اما وجه و طبقات
دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفوس شهویه و وجهی دارد مائل بنفوس سبیه که منج آن
صل منور است و طبقه ایست از طبقات اول و وجهی دارد بر پوسته روح و همچنین روح نیز وجود طبقات
دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و انچه از میان
خود عزیز شد را لیه بقوت و استقلال امتیاز دارد و وجهی است از وجود که بر روح نزدیک است و وجهی از وجود
که نسبت مائل است پس غالب است و الله اعلم که ظهور مرقه مهارت و عبادات و نسبت او بسید یا دانی
کتاب بر نفس باشد و محبت اهل بیت بر جلال و العت مشیر بود و فتح کا این عزیز ازین چیز با باشد و نظر
درین موهبت کتب و بقیه است و در دفع شهادت کتب حضرت مجدد قدس سره که
در مقامات سوال این مرتبه علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مسالت بعض افراد است نوشته اند

و اما سبب این توبه با نسبت اشیاء حقیقت و انچه حلال اشیاء حقیقت و طلوع آن از کوه انار خود و انار هر جودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحد و بحال خود بعد از تمام هر وی لی ای آگاهانند و را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را از رحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقی اندازند باین ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایا بجوارح و نفوس نشسته کار بای مناسبه آن میکنند و بشر نسبت اتصال مشرف می شود و با بطیفه خیمه معرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گنای نسبت اشیاء به نسبت سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است گفتیم بقدر طاعت جمیع میکنم و در مذهب مشهوره مثل اصوم و صلو و غسل و حج و طاعتی واقع میشود که جمیع مذهب و اند و عند تعذر الجمع باقوی مذهب ساز روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی بقدر علم داده است که غرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در قوی بحال سنتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد و از جهان مذموب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهب ازین مذموب مشهوره معرفی داده است الحمد لله و الحمد لله ششم نیز بخیر محمد بن در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عز الله و الحمد لله اول ازین باب القاشود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یکا لطیفه است اما وجه و طبقات دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفوس شهویه و وجهی دارد مائل بنفوس سبیه که منج آن صل منور است و طبقه ایست از طبقات اول و وجهی دارد بر پوسته روح و همچنین روح نیز وجود طبقات دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و انچه از میان خود عزیز شد را لیه بقوت و استقلال امتیاز دارد و وجهی است از وجود که بر روح نزدیک است و وجهی از وجود که نسبت مائل است پس غالب است و الله اعلم که ظهور مرقه مهارت و عبادات و نسبت او بسید یا دانی کتاب بر نفس باشد و محبت اهل بیت بر جلال و العت مشیر بود و فتح کا این عزیز ازین چیز با باشد و نظر درین موهبت کتب و بقیه است و در دفع شهادت کتب حضرت مجدد قدس سره که در مقامات سوال این مرتبه علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مسالت بعض افراد است نوشته اند

[illegible]

درست و غایت سعادت و آن که در علم سرس راهیم که در گذار و گیر و داکو کارباشیم
 و آن است نفع سید و دگوار و دریم که در حمل و نقل و حشرت اجوب که کار ده اقلین
 سعادت و در سیر ساند و سیرت اولی اعظم و اشتم انداز فرقه ثانیه پس سبب ما بر کار و ترسج و اویم و اگر
 محسوسات این مقدمات را معلوم گذارند عقل سلیم آنرا اجمال نمیکند و محیل که بعضی افهام ضعیف شود
 و بعضیانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتها را نهاده است نه افتد و الناس فیما
 یسئلون علی الحب ولیکن بحث ما و فرقه است که از ناحق اقی الاشیاء و کما فی و عار حال ایشان
 از تریاک و بزره بر حجاب نناده اند باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نمانی باشد
 حال کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقت
 خود شرم کرده است لیکن چون هر دو را روشنند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست و نه و آن یک
 را فرموده و این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقبیح و دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
 و بدگیری سخن نماد باز این اشیاء مفقود و بعضی احوال نسبت بعضی اشخاص نفع میباشد از اشیاء
 و چون محتاج بقوی ارض و آثارة آن شودیم ملایم تر میشو و از اسب و چون نقل شخصی موزنی تحمل شویم
 ملایمتر میباشد از تریاک و چون با سنجی محتاج شویم سنگ ملایمتر است از ذبب فسه پس ملاست و اگر چه
 شرف احوال اکر افراد از ملاست و اقل احوال و انس احوال اوضاع افراد و نظری آدمی فرقی پیدا کرد پس مظهر
 اند با نبات و نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفصیل با نبات و نبات
 نسبت به حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار مدنی است
 زیرا که آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائمتر است و اینجا باعتبار شرف اوضاع و اگر احوال آنها را آن
 و پس است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افرادی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
 از آثار ایشان و در جواب القیاد ایشان را و در سوخ علوم ایشان باعتبار ترجحانیت لسان قدم و ضرب تشریع
 ایشان و مانند جابر و در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان و بحقوق خود ایشان را آشکار کردن و در وجه مقایسه
 و اغریه از میان ایشان برانداختن و آنچه بان مانده و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
 و حکام لایست و بر نبوت فضل شاد و احوال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

در بیان این که...

بر همین جهت قیاس باید کرد و فیصله بخیر بر حضرت مرتضی رضوان الله علیه که با اعتبار ترویج شریعت و اقامه
 حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم در طاعت شریعت و اطاعتی نازده انصافیت ایشان
 مخالفات شریعت و مانند آن پس کسیکه در اینجا تشکیک کرده است بلاخطه قوت قرأت باشد شجاعت و ایمان
 آن بمنزله نخل بی نمرده است و السلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید
 و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر واسطه
 برادر محمد امین اگر چه الله تعالی بشهوده رسال کرد که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرو آمدن وحی
 کیست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون در اصل پیش از زمان تجلی اعظم و در سطح حقیقه مطلقه متعین
 شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوئیه که آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانی است
 معلوم منزه از راه نفوس کامله از میان نفوس نبی آدم بر قانون علوی که صورت انسان از انقضا میکند
 و در افروخته و بافتضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات اوله عقیده و مانند آن و این کمال
 یک تعینی و تمیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در کفوس تجلی اعظم که در
 اجزاء بسته ملأ اهل تمییز شده است صورتی دیگر گرفت و بیخ علم انجا نموده شد نه تکریر بالا الله و یا ام الله
 و تجاوزه المعاد و محاسن کفار و تعین احکام و عبادات و تألیف مندری و تألیف مدنی و دوازه کشاده و ترش
 بعد از آن چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بهر مدینه که از صلب حظیره القدس
 بر قاضی است و بهم ملأ اهل تمییز نمود و بهر یک مقدم ایشانست درین تعیین و در لطیفه عقلیه حضرت
 صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا
 بهر زمان رسانیدند و در تبلیغ آن جاریه شدند از جوارح الهی و بقیه غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران
 هزار افواج ملائکه ملهم شدند بحسب آن و حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرآن بعد قرآن آنرا تلاوت کردند و بان تقریب
 نمودند بخدای عز و جل و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در مومنی از عالم مثال که متوسط است و عالم
 علوی و سفلی و برکات ارض نهر و در اینجا جمع میشود صورت گرفت و طر فرود معنی پیدا کرد پس قرآن قدیم است
 باصل نمود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل بواسطه ملک کریم و در
 بر الله عباد و مکتوب در صحاح و فحیم ایشان در ملأ فرشتگان و و اسباب تسخیر و کثیر برکات و قلمات

در بیان این که...

و در بیان این که... در عالم مثال و من جملة تعالی مقبض
 حقیقت تعین در عالم مثال علیه و سلم است و ان فی کل مبت شجرة و سالما استوفیت و احب
 مکتوب و بهم در تحقیق معنی بعض آیات - ثنوی موبوی روم قدس سره - آیات نیست
 همان استیاس الرسل ای مومنه تا یظنوا انهم قد کذبوا این قرأت خوان که تخفیف کذب این بود که کثیر
 مکتوب و در گمان افتاد جهان انبیاء را اتفاق منکری استیاس به جواب احمد بن محمد با بر و آیه حتی اذ
 الرسل یظنوا انهم قد کذبوا بخلاف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها که بپوشیدید فال میخواند که
 تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا و قیاسا امید شدند
 و گمان کردند پیغمبران که بدو غ نسبت کرده شد ایشانرا یعنی جیس که ایمان آورده بودند نظیر انبیا
 و ایشان که گشت و نسبت دروغ بنسبت انبیاء منظور ایشان شد و اگر که بخواه تخفیف خوانده شود معنی چنان
 است که گمان کردند پیغمبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این
 در خلافت عصمت انبیاست اخراج البخاری عن عروقة عن عائشه قالت له وهو یسألها عن
 قال الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت الی بوا ام الی بوا قالت عائشه
 الی بوا قلت فقل استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقل استیقنوا
 انکم قد کذبتم لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذا الله لکن الی بوا قلظن ذلک برجا
 است فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الی بوا لکن الی بوا بواهم و صد قومهم و طال
 الی بوا و استناخ عنهم النصر حتی اذا استیاس الی بوا لکن الی بوا من قومهم و ظن
 الی بوا ان اتباعهم قد کذبوا بواهم نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس که بخواه تخفیف
 و میگفت خدای تعالی جای دیگر فرماید و لکن الی بوا حتی یقول الی بوا و الی بوا مع
 نصر الله و جای دیگر می فرماید و لکن الی بوا حتی یقول الی بوا و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمودند نحن احق بالمشاک من ابراهیم و مخطبه گفت تا نفی خطبه پس شک و ظن اینجا جایست
 که ظاهر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند مضطرب شک کننده در حقیقت وحی یا ناسخ
 مضطرب ظن کنند و کذب وحی و این مشاک و مشاکبات قرآن است مثل یل یله مفسد حکایت

که یعنی بر او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وطلوعه من حقوه وطلوعه انهم قد اختلفوا
 ما وصلهم الله من النصر وقال كانوا بشر وتلا قوله وزلزلوا حتى يقول الرسول والله
 امنوا معه معني نصر الله فان صحه هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما يخطئ بالكل
 وبيحس في القلب من شبه الوسي سنة وحديث النفس على ما عليه البشرية واما الله
 الذي اعطى جميع احوالها تزيين على الاخر فخير جاز على رجل من المسلمين فما بال رسول
 الذين هم اعرف الناس بربه وانه متعال عن الخلق في الاعداد متفرع عن كل قبه
 مدوي قرات ابن عباس اختيارا فيكونه في زمانه که احوال انبا مختلف است و بعض اوقات رخسار
 میشود و احوال بنده رای العین می آیند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
 فردوی آیند و خنق خاطر و اضطراب بشریت روید و همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بنظیر تغییر واقع است
 مکتوب یا زوهم در ذکر شده از مساقبا بوجه الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمه الله و استوفی
 اشغال کتاب یحیی و در باب مطالب اکثر علوم و دینی و الحرفه الصلوٰه علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی
 آل و سلم باید و نوری در حدیث لو کان الايمان عند الله بالذاته رجال او رجل من هؤلاء
 یعنی اهل فارس و فی روایتی لذل رجال من هؤلاء بلا شك تذکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه
 درین حکم داخل است که خدای تعالی علم تقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را با آن فقد
 همدار گردانید مخصوصا در عصر ما که دولت چین منتهی است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم بادشاهان
 حنفی اند و قضایا و اکثر مدعیان و اکثر عوام حنفی و امام ابو حنیفه رحمه الله بخاری نیز داخل است که خدای تعالی علم حدیث
 را بر دست وی مشهور گردانید و تازانان را حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این مرد و فخره با ستاد جمیع مشهور
 باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقای داشت مانند حال اکثر متفکر عصر ما در اجماع الله تعالی طرق الف
 این سخن اخیر را پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله توی بود و حفظ حدیث و
 ضعیف بود و در فقه و فهم معانی از فخر طایفه آن عزیز زوی باز کشیدم که فایده نداشت و متوجه بیار آن خود شدم
 و گفتیم که شیخ ابن جریر تقریب میگوید محمد بن اسماعیل ابو حنیفه الله امام الدینا فی فقه الحنابلین
 و این سخن نزدیک کسی که متبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بدانان پیروی از تحقیقات

که مشایخ آن بخاری بود و حدیث و احادیثی از وی دیگر و بیان کردیم و در آن باب مذکور
 است بر زبان جاری ساختن و احادیثی از وی گفتند چه مذکور شد باینست که حدیث است اما حافظ
 در حدیث آن ندارد و اگر انکه حاصل آن با اختصار و ایجاز بقلیم مضبوط گردد و موافق استدعا ایشان است
 این باب بقلیم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
 و ان نشاء از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال بدون شدن گرفت و صد سال دیگر باید پانچویست
 و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد و صد سال حاصل و احادیث شد و هر چه عالم درین فن داشت
 سال چنانچه پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد و تین مرتبه در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن حدیث
 مدوی آمدند و الفصل المقدم تفصیل این گذرانکه بعد از وین احادیث چون اسمان نظر کردن و دیدند که
 احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس انما صحاب انرا روایت کرده است
 صحابی طریقه شریف برآمده است و روز بروز متراشیده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
 از حدیث مشهور که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این
 در طبقه کاتبان با عین یا کاتبان یا عین طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیة که کاتب صحابی از
 حضرت عمر رضی الله عنه را وی نیست و غیر علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه
 روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صحابا تابعین است
 مدوی جماعات لا تعد و لا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بر وجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان
 و این فرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدد دارد و ما خارج خود که صحابی یا تابعی یا
 کاتب یا عین باشد یا ندارد و آنچه طرق متعدد دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی بناسک بود حدیث
 حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد و عین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی
 طرق او به ثقات متصل بغیر نکرده و شد و باشد روایت از علما معروفین بعد از او مضبوط باشد مخصوص
 بود با ستم صحیح و آنچه مرسل ثقات روایت اهل علم غیر تابعین بود مضبوط باشد لیکن طرق متعدد و تماس که
 در آن یکی شاهد دیگر تواند بود و مطلق حسن تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاحی ترندی و مدی اول کسی است
 که حسن را منوط ساخت و آنچه شده باشد لیکن چه طریق اندی بعد صحت نرسید و تیر در حسن داخل است

از غیر عقلی طلب کشف آن نمودند گفتیم درین مسأله در سایر مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور در حجت قاطعه منسوب فرموده هر چند بعضی افراد تقیم و ترتیب آن
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعضی افراد هوای نفوس یا الفت بر سوء ملل اتیان حجت قاطعه میگردد و هر چند تصدیق
 بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق بازم حقیقت شریعت خود را گردن نهاده و احکام قرآن و چنگل زدن بقرآن در دست
 میدهاده و علی آله و صحابه افضل اصوات اول چیزی که عقل از بر خودش واجب میگردد آنست که تنقیح
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید که پیروی آن اخبار را بدل و جابج باید نمود زیرا که کلام باری
 شخصی است که تصدیق کرده است بکلیف الله تعالی عباد خود را احکام و قصه خروج از حده تکلیف محکم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که آثار گوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج چشم خود ندیده باشیم هر طریق علم آن خبر از طریق
 روایات ثقات نبیند و او دشمنان یا بر خود لازم میگردد آنکه اخبار اهل ملل از ایم خود دو قسم نباشند نقل بقصد
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد شواهد مستفیض و مشهور و خبر محکم و حسن و غریب و ضعیف عقل حاضر میکند اخبار عقلی
 را درین اقسام - دوم نقل بطنی و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از وی است و اتفاق اکثر جمعی که مخالف در آن مسأله شاذ و نادر و مذکوب و غیره خبر باشد و معتبر
 اصل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بفظ و تدوین شریعت و موصوف بدروع و اجتماع و پیشوای جماعت از تشریعین
 جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تحریر آن از ایشان دیده نشد و تشریعین آن ملت بایشان تناد
 نشدند پس قول این جمیع اهل و اخصر است از آنکه در ملل و عقد تاثیر داشته باشد و قسم دیگر خبری است که اختلاف
 فرق ملل در آن واقع شد و در قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله در روایات تفریر میگردد و باشند پس آنچه از ملت است
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او یا شواهد علی اخبار است از صاحب ملت و
 خدای تعالی بالانزاع مثل آن قایم است برین قاعده مخزنه باید که در قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقا
 و غیر آن قطعی است و حجت بثلث آن لازم دان بلاء هات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت و ثالثا
 عقل میباشد که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 نوابت با جمیع ملل با یکدیگر و در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع یا بعضی عقل هر قسم
 حکمی و دیگری شناسه این حکم و علامت و اشتراک فی کذا از حقیقت است و غیر نوابت

تشریح آنکه بنیامین اولی از مباحثات فی تعالی نفرموده است الا برای آنکه امر خود بربان ایشان شایع گرداند
 ایشان هیچ وجه و تشال امر الهی تفسیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت و شاعت نه
 صرفی اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند بنیامین متنبه نمی شدند
 و بنا بر غلط ایشان متنبه نمی ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق با شرع عجمه و زیاده است
 ساخته لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر گردن
 نسبت است و قصد حضرت حق انظار برین خود را بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
 طبقات که صحابه و تابعین اند پیش از خود باید ساخت و باید دانست قدیم که تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
 و در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که هست ایشان اخذ نصوص شرایع
 هر طریق مقتدی که باشند و اخذ معانی شرع از هر محالی و تابعی که نسبت حفظ دین و درع در وایت منقسم شد و طبقه
 علی و پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند و خود در حضرت شرایع ایشان حکم انداخته و نوابت و اگر حاصل کلام
 ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرایع مطلوبه را بایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان تفسیر ندید یا
 فهمیدند و کتمان آن کردند یا گوی که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار وایت قبول گفتند الا یک طریق قطعی قبولی
 حاشا که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گوی که ایشان حقیقت نصوص شرایع را تفسیر ندید و نوابت را فهم
 ایشان نوابت اند پس نوابت در اینجا اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را تسم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و
 تنقیح اند و اختلاف ایشان قابل برانده فتن و اختلاف حکم در تطبیق بعضی نصوص یا بعضی آن یا بسبب تشعب
 استنباط از نفوس مختلف شده بشیر بلکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا گنجه اختلاف
 قبول است در اینجا عقل تصدیق میکند که شیعیه از نوابت اند و اهل سنت از حله دین و حکم عقل سلیم و اختلاف
 طبع یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعیه کرده شود و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم دین
 خود را داشتن هر کس است و اختیار را شیعیه با اصول و اقرب بصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و انیکه
 حکم که شیعیه از نوابت اند بجهت آنست که تذهب ایشان بنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
 امامی پیدا شود که مفرض الخاف و معصوم و موحی الیه باشد بر وی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم یکس مفرض الخاف و معصوم و موحی الیه نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود پس از نوبت باشد و دیگر شایه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی سیر به
 خلاف حق بودند و روایت بجای معتمد اندازد لایحه خود با و این علامت نوبت است و دیگر تابع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه ائمه ایشان بان دلالت کرده باشند و این علامت نوبت است و دیگر
 شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنیابت تنگ داشته اند که بجای هدایت ایشان متمدی نشده مگر آنکه
 از یک راه بشریت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود و انتقال از یکس زوایا به چشم زد و دیگر راه هدایت نتوان گفت بجا آنکه بآبستان عظیم و همچنین
 معتمد از نوبت اندر برگزیده حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید است که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا تا ویلا
 بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعه عالی از تصوف که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی نصوص را بر مقاصد فاسده نمود و اصل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شریعت
 برای مقصران است از نوبت اند بظاہر زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
 را و اخبار طبقه اولی را تا مل نماید چه عاقلین مقصد بوی استقامت کند بجا آنکه بآبستان عظیم و همچنین از
 از نوبت اند که قابل اند بوجوب اتباع و وجوب نبل سنی در نصرت هر عالم فاعلی که بسیف خروج کن زیرا که بی شریعت
 قول محدث است و محال می نماید که شایع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا امان قیامت و دولت بچکر
 انبیا جماعه مستقر نشود بجا آنکه بآبستان عظیم و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر طبق احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق متحدی که یا بند بر سر رفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لاصالت بلکه بر
 آن که این اخبار شریع و تفاسیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
 بمقتضای بشریت پوشیده و ایشان در آن از او حکم ضرورت اختلاف اند چه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاہر بایکدیگر اختلاف
 داشته باشند و در فرع آن خلاف کلام خلاف است و آن خلاف در غرض و خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی نیاز از علم است اندا حسن الله تعالی ایهم و کثر هم و نصرت هم و خذل اعداء هم و اینکه گفتیم از هر طریق مقتدی
 که باشد روایت میکند که الیه است بجماعه تفصیل است که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق
 عقل تمام و ضبط و افراط و تفریط و داشت و الا انقسم خلاف از ایشان چگونه است و این روایت حدیث

و تمام عظیم داشت و در هر یک از این یکصد و یکصد از آنها عالی که در سلب و سائر شایه انکار می نمود و خلاف
 در خاصه بود که در علم و در اسلام و در آن از آنکه بود کما لا یخفی بعد از آن با حقی حفظ آن اخبار نمودند و تا ملقات
 همین خطوط اند و ایشان انبیا را درین گردانند با نظریاتی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجه
 اتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط و افراط داشت چنانکه درین امور شریع
 و عدم شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود را تقریر میفرمود و از هر اعدای فوج در آن
 اخبار بنظر میپوشست بر خلاف حال آنکه خاصه او که در او دیگر کم و الا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را شباهت بعضی را فیم
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف سیر که از لوازم تعدد روایات است کما لا
 یخفی و همچنین عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن سعید و حضرت عائشه و ابو هریرہ و ابوسلمہ
 و عبداللہ بن عمر بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و یونس و ابی سائر الصمیه و انما حفظ و ضبط و کثرتش
 تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی ملحق یا فیم
 الا اختلاف سیر پس جمعی که این اخبار را متبع اندازند و درین واسطه عقد ملت درین عمل باید دانست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت است و تمام کرده باشد و الا عوام را منصب است که
 بوجوب از وجوه تحری و اجتهاد و عمل ملت را از نوبت ایشان جداست و تابع حمایت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار برداشته شود و این است علیک که خدای تعالی تکلیف را بران دار ساخته است و در
 اخبار ایشان اصل را موز نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله و لا اله الا الله
 علامه از ابائنا مکتوب سیر و هم بجا بجا عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد فیابن سید محمد
 آیت اللہ بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمۃ الله علیه و آله و سلم - سیادت و نهایت
 تاب خاق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از تفریق ولی الله عفی عنه بعد سلام بحسب التزم
 سلطان نمایند محمد بن علی العافیه نامه شکیب شمس شمل بر خیر و سلاست رسید احمد الله قلی شده بود که حقیقت
 و دانست که با بجا از وی محتاجی به وجودات و صفات آن صادر شد و شهود میگرد و بعد از این کشف حقیقی
 است و نفس الامر بر کشف او بر توفیق ولی میر محمد بن محض را بجا می بیند از این حقیقتی که جامع و کما سجد

و قدم است و نام آن حقیقت بعرف با تالیل است فردوسی آید اراده تجرد می بیند هر دو شود و حق است از جهت
 قصد نفس ناطقه همه را در وقت واحد نمی بیند و دیگر از پنج و شش جوری که از ادراک و تحریک میگیرند و غیره قاعده شش مرتبه
 میشود سوال نموده بودند قصه مختصر و تقوی جان نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر و جود است بسبب
 تقسیم هر یکی از حق و دیگر متنازعی گردد و با پیش قاضی اسلام تا دقت کند معنی دعوی نگردد است فسخ بیع نمیشود
 بسبب عدم دعوی معنی زیاد از این توان گفت و السلام بدست هر آینه این مصوب حواله ظاهر باطن
 نوشته باشد که خاطر نگران جانب ایشان بماند - مکتوب چهارم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید
 سیادت آتاق و معارف آگاه علیه السلام تعالی نوشته بودند که ادلا شهود و شهود که ذات سبدا اثر دارد
 مانند اش که اثر و وضو است فرق ایقدر که ذات مبداه صافات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
 غیر تنهایی میتواند بود و آتش همه یکا اثر دارد که وضو است سیادت آتاق حاصل این شهود و ظهور استعداوات
 و جویب است و در ظاهر اما کانی و اطلاع بر عدم تنهایی آن استعداوات جمیع صوفیه چه قابل بوجه و چه قابل
 بوجه شود و همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که شهود و شهود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
 قوالب تیار رنگات پیدا شد خود صبح از جاج یک طورت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
 و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود و سیادت آتاق این معرفت بوجه و وجود یکشده باز نوشته اند و چه میشود
 میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات
 هم شهود میگردد سیادت آتاق این تیر از شبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل
 قابلیت ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت آتاق آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق
 مکاشفات صوفیه محققین است لفظی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یا داشته باشد شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید نریز
 باید داشت سیر این طائفه بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که مجرد استنطاق تمام شود و طول عمری
 دارد و با جمل بنظر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عمری دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر مخالفت خالق با مخلوق است و چون مراتب
 و جویب و مراتب امکانیه متنازعی که یکی بقره و غره دیگر بمقهوریه و ذل متصف است و کام شریعت راست است و

مکتوب یا نزد اکرم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و اقامت و مکات
 ابوسعید علیه السلام تعالی از فقر ولی الله عفی عنه - بعد سلام بخت الشرام مطالع نامه نامه احمد علی العافی بدتی
 است که احوال خیریت یال آن عزیز القدر نشیند و بودم احمد نامه نامه نامی ایشان رسید موجب شکیب خاطر فانی است
 بعد از احوال عالم را تفصیل نوشته بودند و از شده این صورت انفس سرور و از استناده آن فقره و جز آن بخیرین
 و موافق قاعده است مایه یک سلف رفته اند همین راه است هیچ نزد و بجا نماند باقی ماند ترقی آن موقوف بر دست
 و بر شدن پانچ این لطیفه خفیه تا آنکه پانچ خود پر شود ترقی نمیشود - مکتوب ششم نیز جواب عرض داشت
 شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و بجای مکات احمد عزیز القدر میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالع نامه نامه احمد علی العافی و عافیت انفسه از القدر با اطفال مسکول نامه شکیب شام
 مکتوب احوال باطن مطالع کرد و شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه احوال اشیا را و سبدا می بیند و سبدا را تفصیل
 اشیا همان کیفیت است که موجدین بدین حق و خلق و ویدن خلق در حق تبیین کرده اند اما یک باشد ندای تبیین
 در حق عزیز گردان فقر بخت جمیع خاطر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کاشایش ندرت داعی است خدای
 حق و در خود قبول فرماید مکتوب هفتم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید - سیادت و اقامت
 است ملاحه دو دو مان بجای میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقر ولی الله عفی عنه بعد سلام بخت الشرام مطالع نامه
 عفی عنه علی العافی مکتوب بخت اسلوب متفهم معارف مختصه بلطیفه خفیه و سبدا ظاهر است و بختی که گردانیا
 شهود بوجه قاعده است نزد و اجایی نمیند نوشته بودند که رجوع کل بجانب سبدا شهود میشود پس البقی خلود این
 و در خلود اهل بهشت و در بهشت باین مکاشفه چه قسم صورت بند و صاحب من این رجوع کل که عارف نشود
 بلکه در رجوع و زمان آینه نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکم میگوید که باید مکات را با فعلیات ذات او این است
 است و باعتبار موجد نیست که هست عارف میگوید که باید مکات را باعتبار تحقق خود با سبدا و نوع آینه واقع
 می آید و سبدا را برود و دیگر آنکه سبدا با گشت بالفعل اول با اعتبار مبداء هر دو حیثیت ثابت است چنانکه در باب یک
 و در واقع است که یکی آنکه یکا را پندارند اگر درش دوام ده گشت دیگر آنکه چون در تمام شد یکی گشت از مشربت حال
 این حد و نمیدانی حال صحت با ارجح بود و دیگر واضح خواهد شد و السلام مکتوب هشتم نیز جواب
 عرض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و بجای مکات احمد عزیز القدر میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقر ولی الله

میر سید ابوسعید سلیم الله تعالی از فقیر ولی الله تعالی عنه بعد سلام محبت التیام سطلانه نمایند الحمد لله رب العالمین علی
عافیه الطریفین نامر شکلیں شہادتہ متضمن بعض شہادت متعلقہ بطیفہ خفیہ و مخفی رسید در بیان شکر الہی جواد
شہدین را کہ میر سید جان صراط مستقیم است کہ کابریل عرفان رفتہ اند بیچ و غدد خاطر ایشان را شوش نسازد و در
حالت اولی صفاتی از صفات سبدا و لازمی از لوازم ذات او بنظر نہ شود و نسبت آفتاب کہ بزرگمای مختانہ
برآمده و ثانیاً ذات سبدا البغیر لاختصاصات و دیدن کہ در ظاهر مختلفہ نمودہ و خود فقیر این ہر دوہ حالت را منسوب
بطیفہ خفیہ میکند اما حالت ثانیہ بلند ترست از حالت اولی بعد از ان دیدن کہ از میان ایشان نوری میل میکند
بجانب سبدا و آنجا مثل جباب و آب متلاشی شدہ پیش این فقیر لخالص نمایش ست از حجبست باجمہ انجسہ
خدای تعالی عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان و دل شکر کند و متوقع مزید باشند و پنچ از نور محمد علی
صاحبہ الصلوات و التسلیات و یدہ اند نمایش ست از نسبت او سیدہ سابق از روی این نسبت داشتند
الحمد لله کہ حاصل شد برای تحقیق خواندن یا حمید مفید خواهد بود و خواہ متفرق در اوقات صلوات خمس و خواہ یکجا
بجز بار بار و باب و جوحاش و آسودگی ایشان شکر نمایند ہر چہ بگویند و ہمہ حکمت حق است و نافع است نسبت شما
ہر چہ بالفصل و جہ نامنعیت و معلوم نہ باشند بعد روشن خواہ شد و السلام فقیر را با و والدہ ایشان سلام
میرسانند و متوقع دعای خیر ہست کہ دعای مؤمن بڑی بر او غائب تجاب ست مکتوب نور و انعم بیچ
عرض داشت سیادت و نقابت پناہ حقان و معارف اگاہ سلامتہ الا کا بر میر سید ابوسعید سلیم الله تعالی از فقیر
ولی الله تعالی عنه بعد سلام محبت التیام سطلانه نمایند الحمد لله علی العافیتہ و المسلمون من فضلہ ان یدیم العافیتہ
لنا و لکم بعد انتظار بسیار رقیہ کہ متضمن بعض معارف و بعض اسرار و مہر رسید چون شکر بعافیت و سلام است
ایشان بود مع اولاد و اتباع و موجب کمال سرور و باعث حمد الہی شدہ نوشتہ بود کہ ذات مقدس غالی اجمع قیو
مشہود میشود و کنت کثراً مخفیاً اشارہ با دست بعد از ان احوال صفات کہ مبداء افعال ست بنظر مے آید
فالحببت ان اعرف رفری ست بآن بعد از ان تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مری میگردد
فخلق الخلق تلیم ست بآن این ہمہ معارف حقست شکر و تبارک و تعالی بر آن باید کرد و پنچہ طلب جوایبان
نمودہ اند است کہ مقتضای اظهار قلبہ قدرت ربوبیت است کہ شمل اسواج دریا اعلام و ایما دہیشہ باشد
و تعطیل صفات ہوہ نماید و درین صورت خلوص و جہت و نامر حار نہ میکند و لطیف آن نیست نمی آید اگر تبادل

حساب من این سخن ابتدا و اول دست و پا به مقتضی انوار قلب قدرت فقط این نیست که یاد و احادیث
و آقا شود و قدرت الهیه و است عالمی را بر سر و انزاجات و محدود ایجاد میکند و احادیث و آیات و کتب است
و م شود و پد پاک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود است که در بهشت و فرخ ایجاد و احادیث است بهشتی یک سوره
و میوه و دیگر و جای او پیدا میشود و در فرخی پوست و گوشت است و سخته میگرد و دیگر باز تبدیل میکند و کما
و علم بیدار که خلق و اعقاب هر کس روح شخص در بهشت و در یک صورت در می آید باز به شکل دیگر می آید
و باید دانست که تجد و امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخص و احادیث شخصی نمی طلبد چنانچه یک سنی گل نام و نام
و بهشت و به یک معنی هیچ گل نامیک روزی مانند چمن این ایجاد و در هر بهشت شخص و در جمیع احوال باقیست
مثل در حالت موجود و معدوم میشود و با جمیع باین فکر خاطر خود را شوش کنند چنان شده و خود را محکم
گیرند و السلام

کتاب بدلی

[illegible]

لا مبدء ولا نشي له وان الظن ان بالانوار النبوية لم يقص من البشر شيئا ولا سببا ليرشبه شئها
ثم تصدقوا واحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بما لا دون جمال له وعلى العقل في حقيقته بوصف
يفضي الزمان وفيه ما لم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرفا من عرف مستطافا شارة كذا
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بالاختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على التخلص منها الى غير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عريان كلفوا الشجر
يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اقمعا وبعضنا وبعضنا زمارا وبعضهم ثمارا ثم قعدوا يتحدثون فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام مثل فلان والاخر انما هي احواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال
اخر في غاية خشونة والصلابة وقال الاخر في غاية السخاوة وقال الاخر في غاية الحرارة والعفوص
وقال الاخر انما لا علم لها اصلا وقال بعضهم لما لا يتحيط به وقال الاخر لا يتحيط بها فلما اختلفت اقاويلهم جعل بعضهم
يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجارحل اخر متميز منهم بالاخبار وان كان وذهب في كثير من الاوصاف التي
يروج الناس بها بعضهم بعضا حسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلاما جميعا
في الاصل خطأ باعتبار كنهه ثم ارجع كل قول الى محله وبين لكل اشارة مستطافا ليعلم ان العارفين بالحق
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كنههم صحيحا وكنههم بعض الخطا في توجيه كلام القدامى فقيمين مرارهم وهذا الخطا لا
يقع في معرفتهم بالشيء ولا يفكر انهم فان توجيه الكلام وتبيين مخرجه خارج عن الكشف شجرة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونفطان تطلقان في موضعين
فمارة تستملان في مباحث السيل الى الله عز وجل فيقال بالاسالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة بما سمته التي يفني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
التي معرفة بغير الشبهة عليها والشرع والعقل مخبران عنها مبدئان لما انهم بيان واوفي اخبار وهذا مقام يحل فيه
بعض السالكين حتى يخلفه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجوه من الوجود كثيرة مما يشبه بوجوه اخرى وهذا المقام ثم وارفهم من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
الشيخ اوم النبوري قدس سره وتارة تستملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فظهر في وجه ارتباط الحديث
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض فحجب في حقيقة واحدة كمال صورة الانسان وصورة الفرس صورة حمار

والتواتر على شمع الطيرة شريعة باقية في جميع الاحوال لكن شمع لا يسمى باسم تماثيل الا تلك الصور المستوحدة
التي تلك الصور في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بغير فهم حقيقة الشمع ووقع عند آخرين ان العالم كله
الصفات المنسوبة في عرايا اعدام لمقايسة تلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها عدم وهو العجز
في تلك الصور القدرة في سائر الصفات قدرة ممكنة وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاساس
الحسب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان الكاشوفين صهيان جميعا لكن القول
بوحدة الشهود على هذا المعنى لم يقل به الشيخ العربي سمير الشيع وشاهد على الحكماء ايضا يقولون بها وذلك ان
الحسب في القول بعد التمييز والتحليل من المجازات والاستعارات التي اوجبت حسنة الفهم وهو ان استحقاق
الصفات ضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واوقى بحيث يمكن ان يقال للمحقق الاسطانية انها اعدام فظهر بها
وجودات ولا خفادان هذا القول يتفق عليه وبذلك الذي سالتوني عنه يحتاج الى تفصيل فاستعملت في ذلك ما يليكم
الذي بعينه اعدوا حكمه اعدان اول ما يفهم المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل ما
يصلح ان يحوز به من موجود جزئي مثل سائر الجزئيات الا انه قد عجز في العالم خالق لهم لائق اياهم وهذا العلم
الذي يحده في صدق كل عاقل قبل ان يمارس رياضته نفسانية او يمين في المعقول وهو الذي كلف به
سائر الناس والشرع الاكبر لم يكلف الناس الا بما اووه الشرع وجل في فطرتهم بحسب الصورة النوعية
فان ذلك الشئ المكلف به على اعملا ولم يتجشع الشرع عليهم الا بما يهدي اليه فطرتهم وهو ممكن فيهم قال الله
ذلك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود
هو على فطرة فطرته فطرته وانه حرة فريضة اشارة صراحة مرعيا تجلي من تجليات الحق عز وجل قد علم في طلبه
الى قبل ان يتحقق الزمان ويحكي حديث السموات وذلك لان النفوس البشرية لما اجتذبا باليه مثل اجتذاب
الحيوان الى المقاطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهنم الفوق وميل الارض الى جهنم التحت ما صدق ما قال
الشيخ قد صارت مقاطيعها انقلوبنا بجد يك اياها اليك تميل بنسي الحق عز وجل الوصول الى
التي ليس الموت بقدر الله وجل كل ما يعين الان على هذا الوصول يبلغ صدقه
عز وجل كل ما يعينه عليه عند شرا الى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم
في قوله قال شربوا من كل ماء الا ماء هذا يعني ان شرب الماء من غير ان يشرب من رويته فان

ان تخلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقيل غروبها فافعلوا ولا تجلبوا بين ان تخلبوا
اشترنا اليه وهذا التجلب هو الذي يخلق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبرنا النبي صلى الله عليه وسلم
حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خاقه فقال كان في عمارا فوقه هو ارحمهم به هو هو الذي اخبرنا النبي صلى الله عليه وسلم
بقولهم ان الوجود في مظنن مظنن واجب له الشاير والقهر والفعل والنشر ومظنن فكن ان الشاير والافتقار والافتقار
واللوث وقال الشيخ عني الدين ابن علي العمري ذوق الانبياء والاواليا يدل على ان هناك اربعة تجددات هي
اشربت هذا التجلب كما هو اصاب غفيرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء طاوليا في سفرتهم برهم
لمثبت خطأ الغفيرة وبما بين الانبياء والاواليا في سفرتهم برهم وصاروا زليقا وهرجا وكذا كمال من انكر علما اود
اتقى في جذ غفيرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزديق وكذلك من العلوم ان الغفيرة التي يكون منكرو زديقا
ان حقايق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالناجيز في الماء يطفئ والزنجبيل حار
والكاغور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقبل بذلك قامت عليه حجج من نفسه على نفسه وكذب الدلائل من نفسه
على نفسه وقع في هوان من هوانت الاقوال والادوار وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يعلم
التمادي من هو الغفيرة وهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النبي الناجز على العقل في
الصورة الانسانية فلوان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك ما هو انسان كان شهياعة لكنهم يخفون
بطور راطور العقل وبما هم من البشر وبما يحل فقد خاض الناس بعد احكام هذا المصل الذي جيلاه عليه في علم
وهو ان الاشياء المعقولة والمحمولة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي يتفارق هذه الاشياء والمعدوم قائما في تصور
المثلث مثلا ونقول ان ليس بموجود وقد تصوروه ونقول انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يتفارق المتصور الاول
والذي يتفارق هو الوجود وهو الذي يكون مبداءا للقابلية والغاعية في هذه الاشياء وتتميز في المايبات وهي
الخصوصيات الزائدة على الوجود والاموال التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتي بها
يقدر في انفسها لكل منها من الاحكام والاشار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فيقول الوجود امر
استرعى يصف به المايبات والحاصل لم يجعل المايبات ماثية ولا الوجود وجودا لكن جعل المايبات موجودة اقول
القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في مجت الوجود الحقيقي فانا نذكرك الاسماء
الذات اعراضا نسبة الوجود ونصف به المايبات والاتصاف به اثر من انما جعل احوال وسبب له وقيل بما

ابو الحسن و بطور دقیق
در این کتاب و بیان خود در راه
و این تفسیر و این کتاب را
او به این تفسیر باشد ۱۱ م

مجمع التدریس و تالیف
غفر له و لوالده و آله

مکتبہ اسلامیہ

بان العالم المتعين في البيولي الاولى والصورة اعانت انجنيته لم يبعد من هذه القاعدة قبل البعد وقد اعترف ببعثات
 هذه القاعدة من حيث يدري اولاد يدري وقد اشترنا سابقا القول بان وجود الشيء عين حقيقة لا يصادوم في
 المسئلة وكذا القول بان الوجود حقيقة انتزاعية لا يصادومها وكل قول يقتل نطبق عليه بقى ههنا مسئلة مشككة قد
 صعبت على الصرفة القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع
 ولا بد من تحريم كل التنازع لان كلام مقدم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيتمسك القولان فاقول لاشية
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرا ولا يشترط الشيء ولا يشترط الشيء في حال بالنسبة
 الى اخواه فانما لا يشك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة اما اعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية
 والوحدة لا اعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كلياً والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر الامر بترتيب
 ظهور الشيء في مظاهره وتعيينه في بعض تخالفاً وجدنا ما على منترتين احداهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور والابداً
 والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعيين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم في الوجود المبسط على سبيل كل
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول كتاب مفضل الغيب بصدور من الذات الالهية وقال
 سوانا عبد الرحمن السجاني بان الفرق بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري في شجرة للمعات بعد
 ايراسو سوال وجواب في هذا المعنى تحقيق الست كفيض همان ذات مفيض ست اما اعتبار نسبت عموم وانما
 بجهات ممكنات واین نسبت از امور اعتباریه است پس ذات لا خود با این نسبت از امور اعتباریه باشد وفي نفسها
 از امور حقیقی انتهى - وانما عندي هو المذهب الاول كيف تمايز الموجودات انما حقت في الحكماء في شيوتهما في
 انفسها من اجلي البدييات فانتمزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا محالة وانما ان اسم التمثل
 والتعيين شيك والاعم كين بين الافراد ومن نوعها الفرق الاعتباري المنقطع بالقطع انما اعتباري وانما ذلك
 بين كل خاص وعام الى ان يرتقي الامر الى الذات الالهية لا يقال الصوفيون في هذه المسئلة ان مقتضى الاستطاعة
 اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لا ناقول الصوفية يقولون بان الزاير في الماهية لا يوجد في الماهية وانما
 في النفس وان كان الوجود وشيهاً كلياً فلا جرم انهم لو اذاعتبارات والاضافات معنى لا يراهم في اعتبار الذي
 يكون اشياء الاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة الحقيقية والوحدة اعتبارية لا معنى حقيقة الكثرة
 الا في الاحكام والاختلاف الاشياء فمقتضى انهم في الوجودات مناهة لاشياءها في اصل الوجود وعدم

بوجودها الى الوجود والاولاد على سبيل صدورات ههنا لم يثبت التمثل والظهور لاشياء التمثل دون
 التمثل من منترتي التمثل والصوفية حيث قالوا العالم عين على ما لا يوافق الوجودات الحاصلة من منترتي
 الوجود الى مراتب شي بل ارادوا افادة معنى التمثل والظهور فلما كان المعقول يقول نريد دمجاً واحداً في التمثل في
 شئ لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس والحصاني الاشراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
 والحصاني للمساواة في الشجاعة فلذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون تعينه كل في الوجود المبسط وقيام
 الوجود باحق الاول بالبعد لان في التمايز بالكلية قال قائلهم من مرتبة از وجود وكلما دارد كحفظ مراتب كني زنديقية
 وحيث قالوا بالتمثل ارادوا معنى ليم التمثلين لا يقال بسبب انك اثبتت الحق الاول والصادر منه فلما بان الوجود
 في حقيقة شيهاً اولاً لا يصح ان يقال انه لانه ليس بوجوده ولا ذلك كانه غير موجود واما كان الوجود شيهاً فالكلام
 ياتي في هذا الوجود ولا بد من الاول وان في المرتبتين جميعاً لا ناقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل والاشية
 في نفس الامر بمنزلة انما بل لاغوال وان قشقت حق النفس وجهدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين
 والتقديم ليس بالمنزلة الثانية المسماة بالتعيين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة للجهول على التصديق تجيز
 تمايز ما فيها منها ولا ترد الفطرة مطلق التمثل الصادق بالصدور والابداً وبغير ذلك بل يضطر اليه غير ان
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والبيولي كل واحد منهما عين الآخر من وجه فاعقل عين النفس من وجه
 كما صورنا في استعداد نقوش انما القائم بالانحاشم والنقوش المنطبقة في الشبهة القائمة بها وكذلك النفس عين
 البيولي من وجه ونضرب لذلك مثلاً انما افادتصور في نفسك كلياً الكثرة الكليات حتى تحكم العقل بان شئ
 في الوجود الا في فرد واحد ثم وجه في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والبيولي كالفرق بين الكلي الذي حكم
 العقل بانه متصرف في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للبيولي عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة
 الشخص والتعيين فمعي مع هذا البروز بيولي فاعارف اذا راو بيان هذه العينية لا بد ان سيتعل بالوجه الفرق
 الاعتباري وباجلته فلما كلمه حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة
 في الخارج فلا بد انهما تميز من الذات الواجبة في الخارج وكل حقيقة لا يقابلها فللعالم عدم يقابلها هو اجل
 القدرة عدم يقابلها وهو انما تلك العدا تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مراً يا الاسماء والصفات
 في الوجود فمقتضى انهم في الوجودات مناهة لاشياءها في اصل الوجود وعدم

المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة احواله في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات تلكت فيها انوار الاسماء والصفات
وتلك العدمات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جعل مجده وانشا ان يوجد ما يشبه
من الماهيات في الخارج جعلها متصفة بالوجود الظلي فيصير موجوده في الخارج بالوجود الظلي وانما تلكت في العلم
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوجود لان الله تعالى التقى
في تلك المرتبة فصار موجودا مستقلا فقال اعلم ان حقه حقائق الممكنات تطلق على جميع الوجودات الخارجيه
فلما كان حقيقة ولا فسر من حقيقة والمادة حقيقة تلك الحقائق امور تتحقق في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات
ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابته وثابتة
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا مدونه فاذ انضمت بضميتها هي الوجود وصارت موجودة
والا كانت محدومته وحقائق بهذه المعنى هي التي يسميها المعقولي بالماهيات لان المعقولي عقل انما هو
ليست بموجودة ولا مدونه والزمه القول بثبوتها من حيث لا يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها بالاول
الاوئل وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي الفاعل بوحدة الوجود
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود والخارجي
فعرف ان الذات المقدسة تجلت لا على نفسها ان علمت بنفسها وبما هو مقضى نفسها وبكاملها القايم بها
وامكان تطور نظامها باطوار ثلثي وعلمها ذلك هو عين الاقتضار عند التحقيق وليس المراد بالعلم اناسا موصوفه
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد اللطائف الكليات الفاعلة الظاهرة المقدسة لشيء بالاسماء وما كان استعداد اللطائف
الجزئية المنفصلة المنفردة المطلقة لشيء باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدسه وهي ان احدي القبطيين منطبقه على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضد هم متقابلات احدي القبطيين في
غاية القوة والتام والاخرى في غايتها الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجوه من الوجوه فلما جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم منتزح في الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من ادوات التعبير عن ما حصل

الامور في تلك الماهيات في هذه المرتبة لا بد ان كانا باحيزهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات متميزة
في مرتبة اعلم وثابتة ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعداد المقابلة لها ولا فرق
بين السبطين الا في قاضيهما لا يعبا به عند المتفتشين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى
تمهيد هي ان الصوفية يسمون الاول سقوا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا
اصطلاح صاحب المعاني ثم ان المشوق يتبدل الى عاشقه ويتجده اليه فيقال للمالك الذي غالب حاله هذا
وياد ورواد وخبو بالما كان في قصه سيدنا ابراهيم عليه السلام في مراتب الوجودية من حيث لا يدري فابتهى الى
المرتبة فطره وذكر من حال الافات ان به الذي فطره منزه عن هذه الدائم وقد يتفرع العاشق الى معشوقه
يسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريده وجراروح فيقال للمالك الذي غالب حاله هذا ساكنا وسري
وحيا وقد يتبدل المشوق وميت في العاشق فيجئان في الوسط وهذا السالك ينوبه بوارق الطرفين فيقال له
هذا السالك المجدوب والمحب المحبوب والمراد من هذا الكلام ان الله تعالى تجلاني في قلب الشخص الاكبر وان
استجاب لاسمائه ونشره في حقيقته القدوس وان له عكوسا ومجالي في الملاما لا على فينطبق على هذا التجلي الاسماء
القدوس والسبحون وان الله تعالى اراده عينا بعد حين وعلمنا متجدا ورضا متجدا بحسب هذا التجلي فلهذا التجلي مع
ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمشوق لان النفوس البشرية متجذبة اليه انجذابا محمدا الى المقاطيع قد ذكرنا
في صدر هذا المقالة واليه السيرة والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب بخفة الى ان
يصل الى اصطفا رعبه وهو جاري في غلوه النفس لا يشعر به الا يد منه فسمعه ردا وقد يقصده بالرياضات البدنية
الجرية وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل جيلته يسمى مريرا وقد كس باجتماع من حق وسعي من نفسه
ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغلبه قس من النجاسة البعض الاخر ويس ذلك في حالة واحدة من
سيتين فيكون جاسعا لمثلين اما في المشرمين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
عنده باسم ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال له من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجمل تقديم
حماض اصل استعداد في الاعيان الثابتة والاسم الذي يحذوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
تسميته تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد ومتر في هذا القول في كثير من مكانه
المراد نقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعداد المقابلة لها ليس مما نفا

بهارت فامده باور و درونها تحصیل مدام گردانی کردن به نظر اهل فنایستان و این در فصل اول
 به این در نکات اهل دل تنوای دیدن به معنی تفریق اهلین طائفه کیمیای عجیب است در تحصیل علم و
 خیرات پریشان و منهنما آنکه از ناس نیمی رستند بجا به نور قدم پیوستند و فیض قدس از هست ایشان بجا
 در و از فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار اول طایفه شایخ و تنزیب روح و سر تفریع و در و منهنما
 آن ذات که از قید هست بیرون است به از خط اسماء و صفت بیرون است به هر تفریق ذات نشانی دارد به هر
 تأمین بنی تفریق بیرون است و منهنما هر که شد مظهر آن یا عجیب به ظاهر شد و در صورتش تا عجیب به در روح
 دل از ثبت کنی صورت او به پیدا شود از روح دل امر عجیب به و منهنما قومی بکتابت اعراف موصوفه به
 جمع تیلوات اسماء معروف به شخصی که از این قوم قدم پیش نهاد داشت است باین صورت از بنی شوق
 به درین سر راعی اشارت کرده شد تحقیق توجیه وجه خاص که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بان اشارت کرده
 و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در که آدمی مثل شوند مانند مثل تجلی صورتی در تجلی
 و هر چه در چهار وجود است مکتوبی و لغوی و صورت ذهنی وجود خارجی بنام که تاثیر وجود لغوی و کتب
 و در یک اهل و حیات ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منهنما
 دوست تولی دیده و بینائی من به شنوای و دانای و گویای من به عشق تو و هم تولد غنیده من به اند
 دل غنیده و شکیبائی من به اشارت است بتوحید حق تعالی و همچنین او را و آخر او ظاهر و باطن و صلی الله علی
 خیر خلق محمد و آل و صحابه جمیع به مکتوب است و شرح ابیات اسماء و سلام علی عباد
 الذین صطفی اما بعد میگویی نقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق بر او محمد امین اگر چه الله شهبوده باعث
 آن شد که بعض معارف غامضه و رنیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود بحال شوق ایشان
 تقاضای آن میکنند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که در آن موضوع است
 اما غل شوق ابرار الی لقاء به وانی لاشد شوقا الیهم منم به من ندانم باور ام یا باور به چنانچه ام
 عاشق شوریده ام یا عاشق با جانان ام به درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه
 که سالک درین مقام تفریق کنی کند و در میان وجودات خاصه که با بیات مبعثر شود و در میان وجود مطلق که
 خاصه است و در وجودات خاصه و تفریق فی قیام و در آن مقام خاصه مظاهر روح تعالی را عاشق گوید

شوق و سوم از شوق به جلا و بر غم جان گویت با جان جهان به اسطوخ شوق بیایست و من
 پروانه ام به درین بیت تیر تیر شاد و گروش به مقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه به شوق موسی و ظهور او را نا ظهور او را و در نهاد
 شمع آتش میزند پروانه ام به اشارت است با آنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را شوق خود را و میشو
 در صورت خاصه که مقتضی استعداد او است لایکون النملی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از خلق
 بقراری دادن است به باجمال ذاتش حسن و گدازد و کشد به چشم او را سر مرام با زلف او را شانه ام به درین
 بیت اشارت است بجلالت ظهور او با حیرت که اتمام بعض مصاح این عالم است و آنکه حسن خاقی و ذات خود
 از غیر مقتضی است و من ثانوی که مقتضای مصلحت کلید است لای مقتضی این نور میشو و تمثیل حسن خاقی به چشم
 شوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسره و همچنان زلف و شانه به میل هر عنصر بود
 سوی مقر اعلیش به چندان اصل است هر شورش متانده ام به اشارت است بحقیقت محبت ایش که آن میل
 حضرت وجود است و ظاهر مقیده به جانب طلاق مثل میل هر عنصر بقر اصلی خود به غافل از خود و نا بصورت
 چه پر شده اند به تاتر ایشانم جانان و بیگانه ام به اشارت است با تفریق در اتصال یعنی سر در روح و جان خود و بی
 باشند و سالک را غیر موقوفی نفس خود نیز درک نکرد و تمثیل آن باینکه از خود غافل است و بصورت شکی
 ای امین برستم نام تجرد و تمت است به در اول پیش از زبان تعبیر شده چنانچه ام به اشارت است با آنکه محبت ذات
 قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توجیه وجود است با طلاق و آن قبل از زبان است و چنانچه
 اشارت بجان مراتب طلاق است و اسماء شد او را و آخر او ظاهر و باطن مکتوب است و چهارم
 در منظومات به فراغت یا فتم ازج و عمره به چه احرام سر کونی تو بستم به چه دیدم روی زیبای تو جانان
 از شوقش وجود خویش رستم به بیاساقی به جام شرابی به که بخو صبوحی السهم به ایضا محبت نام به ش
 طبع و میل نفس اگر باشد به اسرائیل محبت در دو عالم کا و خرا باشد به نازک مع غیر ز خود نایمانی آید
 و رخت بیدار دیدیم و نم به شمر باشد به بونعت مشربان رنگ تعلق در میگرد و اگر نقشی زنی بر دروست
 و ریای اثر باشد به خالی طبع میجوای ز صحبت دامن اندر کش که آب و در زمزم همیشه با صفا باشد
 ایضا مزاج صاف صفا از غایت نوسازد به کدر گرد آب صاف چون کجا و من گیر

صفا باخست باطن نیز گاهی جمع میگردد و بر دانه ها چون در دهنش تا نشان **ف** و هرگز نرود
 مانع نور دل است اسی بوشمند بهیل تا نیست یکجا باطنش صافی نشد **د** و اسی در دهن بر جمع اضاف
 نیازم به نیک ریز دل غریب من استی و مریض هم جهان و جان فدا می وضع شوخ شهر شوبت به قیامت
 بینائی دوم عیسی و مریض هم به درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع است در تعلق قلب و انس و
 در یک حالت و تاقی از آن یک داشته اند از آن دیگر یک **س** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن
 توی مقصود و ابل دل توی مشتاق بهم هم به یک منبع و بی تفاوت قرار میجویند به مریض حرص قارون
 که در این سیم و چهارم هم به بخاری از زمین خیزد و با وجود کینه گوی باران ریزان است گاهی برت و شبنم هم
 درین بیت اشارت است باضمحلال حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان حقایق متخالفه
 بسبب امتیاز صور و بیاض **س** که کمی طرفه نیز گوی درین کاشانه سرودی که عالم پای کوب از دست عشقت
 گشت و آدم هم به درین بیت اشارت است بسبب بی عشق و در جمع عالم به فلک و چه غصه چه غم
 خصوصاً انسان که عشق طبیعی دارد و دارد و با آنکه بسبب سرپان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
 و تخم خوش خیزد که بر زمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **س** نخستین باده کاند رجام کردند
 مریضش مکن آن گفتم کردند به بود باشد در امکان صورت حق به آن صورت همانرا رام کردند به یعنی است
 تفصیلی از آن روی به مکارم را با تمام کردند به شراب وحدت از تخم غیب به مراحج ازل و کام کردند
 به غلبه مریضه استیا به سر به حریفان استی از من دام کردند به حقیقت را که مستور از نظر بود به با مشهور و خاص
 و عام کردند به پس آنکه موج دریا باز گردید به با تمام فاکرام کردند به امین رفیقه و قیقه با تو گویم به بخود آفاق
 و نیز انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مرگ و از باده و جام و
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت و احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
 و از باده کمال را و با فاضله صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض و ابی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح ما و حقیقه نموده به با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم صدول با وضع از مستی چشم ساقی کرده شد
 گفته اند که مریض بآن باده کرده شده است عکس روی آن یا رنگ گفتم و دیگر آنکه کمالی که در حقیقتی آدم ظاهر
 شده و تمام خاص نوع و مستی خاص اظهار ایشان بآن متحقق شده بود استعاره به بیت افسانه

است که در و ایشان بیت حلاوت تفصیل مرتب به مایه و به بیت و فی حدیث بیشت را هم علامت
 شده بهین تفصیل تواند پس این افراد کمال را در ازل با ستم او کمالات و جو به نوشته اند و در نشان
 ایشان آنکه همان است و بر روی کار آمد مل و مذهب پیدا آمد و اعلام ارشاد بر افراشته شد و بسبب
 بهامات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ است چیزی می فهمند و همین ایشان بان
 است بجزوه بوجهی از وجود ملققت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
 طارقه از انسا و معادلین نفوس اضمحلال است در تجلی اعظم و مشمول شدن بغیض آن بوجهی که نا اوست
 در وجود و تملک شای سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نشود و پنج بیت لاحق این معانی بطریق
 بهایسان اشارت داده کرده شد باز نکته دیگر داده آمد که تجلی اعظم مبداء و معاد نفوس کامله است

و بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب و الایاد
 منظر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشہر بشاہ غلام علی
 قدس سرہ کہ بخت شاه ابوسعید صاحب حمہ اللہ تعالیٰ نوشتہ
 شدہ است درین کتاب ضافہ کردہ میشود

توب اول خدمت شریف صاحبزاده عالی نسب والا حسب حضرت شایخ ابوسعید صاحب ملکم ربکم
 سلام علیکم در حمت اللہ و رزق لا ین فیقر امراض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
 نیست و برخواست نیلی و شوار علا و اینیکه در دگر از بندی ظاهر شده که نماز بر اقرار خواندن بهم می
 حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشد
 و منیوقت که اشتداد امراض بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در دستہ ضروری آمده
 بوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
 می یار و اسی الهیانه و گرفت آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
 حاج تبرکات جیده روانه کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نگذاشته اند و فقیر بحسب طلب حاجت می

اللهم تعالی توفیق تهافته و اتباع سنت و حجت مشایخ و ترک و انزاد و یاس از خلق امید از خدا بجا و آید
 اینها را و جمیع و دوستان مراد من افتاده خاک پیر عمر بر باد و او را این حالات عطا فرماید بهر از فعال تو
 زیرا که مرشدان و ترید را به ازت نامها هر دو نقطه میسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
 دست من است حجت بخد مت اینها که اتوی فرمایم سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
 مبارک فرماید بشیر طیکه از اهل دنیا عرض نمایند و پاشکسته برو حق بصدق و عده که هم مطلق جل سلطان
 نشینند و ایشان را کان طریقه من و حاصل توجهات ساسهای من اللهم و قفنی و ایا هم هم ضایک و مخ
 حیدک صلی الله علیه و سلم و اجعل آخرتای من الاولی آیین آیین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفين و سير الطالبيين
 شيخ شهاب الدين سهروردی رحمه الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله أجمعين
 اما بعد خانه بای فقیه ویران شدند و شهر بایش بے بنیاد و فقر حالت کردند و گذشتند و پیششان
 و مترسمان بسیار شدند آنرا که شنوند بنیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
 و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاء عداوت و درخت امارت و صحبت سلاطین
 و امر اهل قلم و اهل حرام که دل را میسیر اند و چون شهادت همچو کسان مقبول نیست اقتداشان و
 کلاه گیر خلق از ایشان چگونه رو باشد قلند انوا استم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان تا آنکه
 عزم تصنیف کردم و قلم را بجلان دادم و اسرار الطالبيين و سير العارفين نامش نهادم
 و وال میگرد از خدا که توفیق نامش دهد چنانکه بشیر و غش داد و ما التماسی منادت و جودت

تقدیر و بلا و بخت سیرت و بند و از وی ای حال و نفس دست نه در مگر و حتی انقلب چه که توبه
 و ذکر الله و عبادت و طاعتش و قدر ملک و ملکوتش باز میگرد پس نزدیکی و بدین دوری خلق
 است نه بند و تعالی نشاند چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر سلا
 است نباید سیرت شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات و همیشه اش فانی و صفات حمیده اش
 ای چه یکای چیزی از صفات بشیر و در یافت و امر که دیگر بر ابران ولایت کند و راه نماید بر و ظاهر
 که صلاحیت تشخیص ندارد و او خود محتاج به شیخی و مرشد که او را صوفی و طریقت آموزد که اقال
 شیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و حید و پیش قدم چرب و لذت بخورد و با سلاطین
 اهل دنیا نیامیزد و هر که نه انجمنین است و در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و زریه و باشد و حقش
 و اگر چه سیرت فقیر را غنا طاعت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش میسوزد و است
 این اهل طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که ای اندام
 و فرمود رضی الله عنه علم سرفست و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و سرفست حاصل میشود
 و بیت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بکار نیکو کار شود و پیچان
 نیکو کار بکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطلان و گمراه و زندقه است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصبیحة توتر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است
 اهل عالم را سیرت سالک باید که بذر شغول باشد تا آنکه هر موسی از موهنهای بدنش زبانی باشد
 سیرت اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و شمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
 سلاطین و بھای نفس و در و در سیرت برایتی باید که از تمامی فضول و تفنن و لطمه و کلام و طعام و لباس
 و سایر و کباب بر سیرت روایت است از ابوبکر ثمالی رحمه الله علیه که گفت هر چه در خواص و اولاد و اولاد باید که
 است کلام کند سیرت هر گاه هر روز از خلوة و ذکر بیرون آید سر خود بر قدم شیخ و بطریق شکوه دست و پاچیز فتنه
 این فعل با فیه و اکثری بعد کفری قائل شده اند که این تحت است نه عبادت و بر که شیخ مکرری مریضیت سیرت اصل
 و در حق فقیر بهر کس است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حبل الله یا کس کل خطیئة
 و فتنه و طبیعت سیرت هر که فتنه باشد بقدر حاجت کس کند و بجه فراغ از کس بکار شغول شود

و شستن میان خلق نپسند و سواي مراقبه و آن نظر کردن است در خبیات بعضا یقین چه عالم
و بعضا گفته اند مراقبه مراعات سیرت برای ملاحظه غیب بهتر است و حفظ سیرت خلوت ترک و ادب احتیاط
اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن است از تمام افکار سوا و ذکر است و بعضی گفته اند سلسله
ست پذیرد و آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلع الله اربعین حبیه
ظهرت نیایم المحکمة من قلبه علی سائر سیرت عزالت و در شدن است از اهل زمانه تبرک جمع و خلاص
و شوا نش بزم و پیوستگی سیرت تحت آفتاب اهل دنیا قلبت من و اسیران نمودند و الله بنا و چون قلب مومن
سنگ و فلج گردد پس هر چه خواهد گوید سیرت حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه مینی مردی را که به حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس
او نزدیک مردم دوست و وزوی است از وزدان دنیا سیرت روایت است از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرت
شیخی که بر قانون نه سال اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطع الطریق و وزوان دین است سیرت روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهر
مردم و مکرر گفته مردم کسی است که غم و دنیا و پریشانند و دنیا دار گشت گفت آنکه زیاده از قوت شبار و
طلبه که او غنی است نه فقیر و این امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روزوشی دارد و صدق
فطر واجب گردانیده سیرت روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب حلیم قلب
و قلب شهید قلب حلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غیب آنکه از هر چیز خدای عزوجل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرت شیخ باید که عارف و عالم با
مربد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه انجمن است گمراه است و مکرر گفته
سیرت مرید را زبید که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری است پس ذره از آن بچه قطره خون
که چون و آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرت مثل نخل طریقت گفته اند که صحبت تو مکرر آن فقیر است
قاتل است که او را وای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بجزایز
چه صحبت دنیا و دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری نینماید تمام سیرت روایت

و شستن میان خلق نپسند و سواي مراقبه و آن نظر کردن است در خبیات بعضا یقین چه عالم
و بعضا گفته اند مراقبه مراعات سیرت برای ملاحظه غیب بهتر است و حفظ سیرت خلوت ترک و ادب احتیاط
اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن است از تمام افکار سوا و ذکر است و بعضی گفته اند سلسله
ست پذیرد و آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلع الله اربعین حبیه
ظهرت نیایم المحکمة من قلبه علی سائر سیرت عزالت و در شدن است از اهل زمانه تبرک جمع و خلاص
و شوا نش بزم و پیوستگی سیرت تحت آفتاب اهل دنیا قلبت من و اسیران نمودند و الله بنا و چون قلب مومن
سنگ و فلج گردد پس هر چه خواهد گوید سیرت حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه مینی مردی را که به حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس
او نزدیک مردم دوست و وزوی است از وزدان دنیا سیرت روایت است از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرت
شیخی که بر قانون نه سال اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطع الطریق و وزوان دین است سیرت روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهر
مردم و مکرر گفته مردم کسی است که غم و دنیا و پریشانند و دنیا دار گشت گفت آنکه زیاده از قوت شبار و
طلبه که او غنی است نه فقیر و این امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روزوشی دارد و صدق
فطر واجب گردانیده سیرت روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب حلیم قلب
و قلب شهید قلب حلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غیب آنکه از هر چیز خدای عزوجل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرت شیخ باید که عارف و عالم با
مربد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه انجمن است گمراه است و مکرر گفته
سیرت مرید را زبید که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری است پس ذره از آن بچه قطره خون
که چون و آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرت مثل نخل طریقت گفته اند که صحبت تو مکرر آن فقیر است
قاتل است که او را وای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بجزایز
چه صحبت دنیا و دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری نینماید تمام سیرت روایت

علی الاختتام و علی رسول الصلوة والسلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

مضمون	صفحه
باب اول از کتاب کلمات طیبات شتم است	۳۱
بر چهار فصل	
فصل اول در کتاب حضرت محمد ثقلین	۳۲
مکتوب اول از امیر المومنین و حضرت علی علیه السلام و ذکر آیات قرآنی که مناسب این معنی دارد گردیده	۳۳
مکتوب دوم در امر تبریدن از روز قیامت و مناسب این معنی	۳۴
و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۳۵
مکتوب سوم در اقبال از قافل و معنای آن و مناسب این معنی	۳۶
و تبارک آیات قرآنی مناسب این معنی	۳۷
مکتوب چهارم در بیان نوعیت قلب شمره آن که از اشارت کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۳۸
مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائد یک از ناپیوسته و حیاط دنیا و حال میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۳۹
مکتوب ششم در بیان ثمراتیک از توجه و فکر نمودن و معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۴۰
مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان	۴۱
در چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشارت آن مقامات از آنها برآید	۴۲

مضمون	صفحه
مکتوب هشتم در بیان نفس کی بر دیگری از حضرت	۱۹
مکتوب نهم در بیان کثرت مجد و معجزه در مسئله	۲۰
مکتوب دهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا نوزاد کافر	۲۱
مکتوب یازدهم در دفع شبهه که شریعت صبر علی که بسیار باشد	۲۲
مکتوب بیستم در بیان دفع آن که در وجه حضرت ایوب علیه السلام که دعا بجست و دفع بلا فرمود و لازم می آید	۲۳
مکتوب یازدهم در بیان ذکر جبر و ذکر نفسی	۲۴
مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع	۲۵
مکتوب سیزدهم در مسئله حیر و اختیار	۲۶
مکتوب چهاردهم در بیان آیین کفار هند	۲۷
مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه	۲۸
مکتوب شانزدهم در بیان عمل با محدث و انتقال	۲۹
مکتوب هیجدهم در بیان عقیده اهل سنت	۳۰
مکتوب بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۱
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۲
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۳
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۴
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۵
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۶
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۷
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۸
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۳۹
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۰
مکتوب بیست و دهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۱
مکتوب بیست و یازدهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۲
مکتوب بیست و بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۳
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۴
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۵
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۶
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۷
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۸
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۴۹
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۰
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۱
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۲
مکتوب بیست و دهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۳
مکتوب بیست و یازدهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۴
مکتوب بیست و بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۵
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۶
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۷
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۸
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۵۹
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۰
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۱
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۲
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۳
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۴
مکتوب بیست و دهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۵
مکتوب بیست و یازدهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۶
مکتوب بیست و بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۷
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۸
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۶۹
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۰
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۱
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۲
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۳
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۴
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۵
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۶
مکتوب بیست و دهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۷
مکتوب بیست و یازدهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۸
مکتوب بیست و بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۷۹
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۰
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۱
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۲
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۳
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۴
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۵
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۶
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۷
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۸
مکتوب بیست و دهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۸۹
مکتوب بیست و یازدهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۰
مکتوب بیست و بیستم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۱
مکتوب بیست و یکم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۲
مکتوب بیست و دو در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۳
مکتوب بیست و سه در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۴
مکتوب بیست و چهار در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۵
مکتوب بیست و پنج در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۶
مکتوب بیست و شش در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۷
مکتوب بیست و هفت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۸
مکتوب بیست و هشت در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۹۹
مکتوب بیست و نهم در بیان عقیده اهل سنت و جهات	۱۰۰

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	و شغل و رفیقیت	۵۱	کتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۵۲	کتوب سی و سوم در تسلی کتوب الیه	۵۲	کتوب پنجاه و دوم در سفارش میرزا محمد
۵۳	کتوب سی و چهارم در تسلی کتوب الیه	۵۳	کتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۵۴	برای دفع اعدا و ترتیب آن	۵۴	کتوب پنجاه و دوم شغل بر احوال سفیر خود
۵۵	کتوب سی و پنجم در هدایت ملاوت و سوره لایلاف	۵۵	کتوب پنجاه و دوم در سفارش حضرت میرزا علی
۵۶	و و عارضه بزرگ	۵۶	کتوب پنجاه و چهارم شغل بر احوال سفیر خود
۵۷	کتوب سی و ششم در سفارش لاله ریج لال	۵۷	کتوب پنجاه و پنجم در تغزیت میرزا سلیمان
۵۸	کتوب سی و هفتم شغل بر نصائح	۵۸	کتوب پنجاه و ششم باطلاع مضاف جانی در سفر
۵۹	کتوب سی و هشتم	۵۹	و وطن اصلی
۶۰	کتوب سی و نهم	۶۰	کتوب پنجاه و هفتم در تغزیت میرزا محمد کر خان صاحب
۶۱	کتوب سی و دهم در اجازت عزب البحر	۶۱	کتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند
۶۲	کتوب چهل و یکم شغل بر مضامین نصیحت آمیز	۶۲	کتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلانی
۶۳	کتوب چهل و دوم در بیان تفاسیر حالات سفر	۶۳	را روی ربح بطریق دیگر است
۶۴	کتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز	۶۴	کتوب شصت و یکم در سفارش
۶۵	کتوب چهل و سوم در سفارش نهر بر علیخان	۶۵	کتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف
۶۶	کتوب چهل و چهارم در سفارش خضر علی خان	۶۶	فال زدن و حدیث شریف نیاید و مگر مضمون نیست
۶۷	کتوب چهل و پنجم در سفارش میرزا محمد	۶۷	کتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار بجا آمد
۶۸	کتوب چهل و ششم در هدایت ملاوت و سوره لایلاف	۶۸	و تدبیر باید کرد
۶۹	صحیح و شام و تغزیت مولوی غلام محلی	۶۹	کتوب شصت و سوم در سفارش میرزا محمد حسین
۷۰	کتوب چهل و هفتم در فضل احوال میان عزیز الله	۷۰	کتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۷۱	کتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا محمد	۷۱	کتوب شصت و پنجم در مضامین نصیحت آمیز

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۸	کتوب شصت و یکم	۴۸	کتوب شصت و یکم
۴۹	کتوب شصت و دوم	۴۹	کتوب شصت و دوم
۵۰	کتوب شصت و سوم	۵۰	کتوب شصت و سوم
۵۱	کتوب شصت و چهارم	۵۱	کتوب شصت و چهارم
۵۲	کتوب شصت و پنجم	۵۲	کتوب شصت و پنجم
۵۳	کتوب شصت و ششم	۵۳	کتوب شصت و ششم
۵۴	کتوب شصت و هفتم	۵۴	کتوب شصت و هفتم
۵۵	کتوب شصت و هشتم	۵۵	کتوب شصت و هشتم
۵۶	کتوب شصت و نهم	۵۶	کتوب شصت و نهم
۵۷	کتوب شصت و دهم	۵۷	کتوب شصت و دهم
۵۸	کتوب شصت و یازدهم	۵۸	کتوب شصت و یازدهم
۵۹	کتوب شصت و بیستم	۵۹	کتوب شصت و بیستم
۶۰	کتوب شصت و سی و یکم	۶۰	کتوب شصت و سی و یکم
۶۱	کتوب شصت و سی و دوم	۶۱	کتوب شصت و سی و دوم
۶۲	کتوب شصت و سی و سوم	۶۲	کتوب شصت و سی و سوم
۶۳	کتوب شصت و سی و چهارم	۶۳	کتوب شصت و سی و چهارم
۶۴	کتوب شصت و سی و پنجم	۶۴	کتوب شصت و سی و پنجم
۶۵	کتوب شصت و سی و ششم	۶۵	کتوب شصت و سی و ششم
۶۶	کتوب شصت و سی و هفتم	۶۶	کتوب شصت و سی و هفتم
۶۷	کتوب شصت و سی و هشتم	۶۷	کتوب شصت و سی و هشتم
۶۸	کتوب شصت و سی و نهم	۶۸	کتوب شصت و سی و نهم
۶۹	کتوب شصت و سی و دهم	۶۹	کتوب شصت و سی و دهم
۷۰	کتوب شصت و سی و یازدهم	۷۰	کتوب شصت و سی و یازدهم
۷۱	کتوب شصت و سی و بیستم	۷۱	کتوب شصت و سی و بیستم
۷۲	کتوب شصت و سی و سی و یکم	۷۲	کتوب شصت و سی و سی و یکم
۷۳	کتوب شصت و سی و سی و دوم	۷۳	کتوب شصت و سی و سی و دوم
۷۴	کتوب شصت و سی و سی و سوم	۷۴	کتوب شصت و سی و سی و سوم
۷۵	کتوب شصت و سی و سی و چهارم	۷۵	کتوب شصت و سی و سی و چهارم
۷۶	کتوب شصت و سی و سی و پنجم	۷۶	کتوب شصت و سی و سی و پنجم
۷۷	کتوب شصت و سی و سی و ششم	۷۷	کتوب شصت و سی و سی و ششم
۷۸	کتوب شصت و سی و سی و هفتم	۷۸	کتوب شصت و سی و سی و هفتم
۷۹	کتوب شصت و سی و سی و هشتم	۷۹	کتوب شصت و سی و سی و هشتم
۸۰	کتوب شصت و سی و سی و نهم	۸۰	کتوب شصت و سی و سی و نهم
۸۱	کتوب شصت و سی و سی و دهم	۸۱	کتوب شصت و سی و سی و دهم
۸۲	کتوب شصت و سی و سی و یازدهم	۸۲	کتوب شصت و سی و سی و یازدهم
۸۳	کتوب شصت و سی و سی و بیستم	۸۳	کتوب شصت و سی و سی و بیستم
۸۴	کتوب شصت و سی و سی و سی و یکم	۸۴	کتوب شصت و سی و سی و سی و یکم
۸۵	کتوب شصت و سی و سی و سی و دوم	۸۵	کتوب شصت و سی و سی و سی و دوم
۸۶	کتوب شصت و سی و سی و سی و سوم	۸۶	کتوب شصت و سی و سی و سی و سوم
۸۷	کتوب شصت و سی و سی و سی و چهارم	۸۷	کتوب شصت و سی و سی و سی و چهارم
۸۸	کتوب شصت و سی و سی و سی و پنجم	۸۸	کتوب شصت و سی و سی و سی و پنجم
۸۹	کتوب شصت و سی و سی و سی و ششم	۸۹	کتوب شصت و سی و سی و سی و ششم
۹۰	کتوب شصت و سی و سی و سی و هفتم	۹۰	کتوب شصت و سی و سی و سی و هفتم
۹۱	کتوب شصت و سی و سی و سی و هشتم	۹۱	کتوب شصت و سی و سی و سی و هشتم
۹۲	کتوب شصت و سی و سی و سی و نهم	۹۲	کتوب شصت و سی و سی و سی و نهم
۹۳	کتوب شصت و سی و سی و سی و دهم	۹۳	کتوب شصت و سی و سی و سی و دهم
۹۴	کتوب شصت و سی و سی و سی و یازدهم	۹۴	کتوب شصت و سی و سی و سی و یازدهم
۹۵	کتوب شصت و سی و سی و سی و بیستم	۹۵	کتوب شصت و سی و سی و سی و بیستم
۹۶	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و یکم	۹۶	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و یکم
۹۷	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و دوم	۹۷	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و دوم
۹۸	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و سوم	۹۸	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و سوم
۹۹	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و چهارم	۹۹	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و چهارم
۱۰۰	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و پنجم	۱۰۰	کتوب شصت و سی و سی و سی و سی و پنجم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۳	کتاب پانزدهم	۱۵۳	کلمات قدسیه انصرفت
۱۵۴	کتاب شانزدهم	۱۵۴	و صیت نام انصرفت
۱۵۵	کتاب هجدهم	۱۵۵	فصل چهارم در کتابت مولانا شاه ولی الله صاحب
۱۵۶	کتاب نهم	۱۵۶	و بعد از این
۱۵۷	کتاب دهم	۱۵۷	کتاب اول بنام مرزا صاحب
۱۵۸	کتاب یازدهم	۱۵۸	کتاب دوم بنام مرزا صاحب
۱۵۹	کتاب بیستم در تحقیق حجت وجود و شهود و جمیع	۱۵۹	کتاب سوم بنام مرزا صاحب
۱۶۰	بین القولین المسلمی	۱۶۰	کتاب چهارم بنام مرزا صاحب
۱۶۱	کتاب بیست و یکم در شرح بعضی اشعار انصرفت	۱۶۱	کتاب پنجم بنام مرزا صاحب
۱۶۲	کتاب بیست و دوم در شرح و بیانات انصرفت	۱۶۲	و تفسیر و توضیح و بیان تعلیل انصرفت
۱۶۳	کتاب بیست و سوم در شرح آیات	۱۶۳	کتاب ششم بنام مرزا صاحب
۱۶۴	کتاب بیست و چهارم در منظومات	۱۶۴	کتاب هفتم بنام مرزا صاحب
۱۶۵	کتاب بیست و پنجم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۶۵	کتاب هشتم بنام مرزا صاحب
۱۶۶	غزل عراقی علیه الرحمۃ الشاکر	۱۶۶	حضرت محمد
۱۶۷	از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب	۱۶۷	کتاب نهم بنام مرزا صاحب
۱۶۸	باب دوم در ترجمه اسرار العارفین	۱۶۸	کتاب دهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۶۹	الحمد لله علی احسانه که درین دو کتاب است	۱۶۹	کتاب یازدهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۰	فیض انساب یعنی مکاتیب لطیفات از کلمات خضر	۱۷۰	کتاب شانزدهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۱	پیران پیر و مکتوبات و کلمات حضرت میرزا شمس الدین	۱۷۱	کتاب بیستم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۲	مشهد و حضرت تاجی شاه اند باقی نیمی در حضرت شاه	۱۷۲	کتاب بیست و یکم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۳	غلام علی شاه و حضرت شاه ولی الله	۱۷۳	کتاب بیست و دوم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۴	اسرار و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات	۱۷۴	کتاب بیست و سوم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۵	تفسیر و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات	۱۷۵	کتاب بیست و چهارم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۷۶	کتاب بیست و پنجم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی	۱۷۶	کتاب بیست و پنجم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی